

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

از دیدگاه شخصیت های برجسته

سید حجت موسوی خوئی

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد صلی الله علیه و آله و آله الطاهرین لا سیما بقیه الله فی الاءرضین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

ای پسر تو بی نشانی از علی عین و لام و یا بدانی از علی (علیه السلام) (۱)

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) از کلمات تامه الهی است که زبان ها و قلم ها در وصف او ناتوانند چگونه می توان اقیانوسی را با پیمانانه پیمود و پرنده اندیشه هر قدر بلند پرواز باشد نمی تواند نهایت او را در یابد و از درک او فرو ماند، امیرمؤمنان (علیه السلام) بزرگترین شخصیت بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که به اقرار شیعه و سنی، ((وصی)) آن حضرت بود که به امیرالمؤمنین ملقب شد.

علی (علیه السلام) جامع اضداد است که معمولاً هر یک از بزرگان دانش، به بعدی از ابعاد شخصیتی آن حضرت پرداخته اند گروهی از منظر عرفانی به تماشای والایی ها و شکوه معنوی آن جناب نشسته اند، برخی از منظر ادبی نگریسته اند، بعضی در آینه سیاست و حکومت به کاوش در شخصیت پسر ابی طالب (علیه السلام) همت گماشته اند؛ و... اما با وجود همه این - تلاش ها که در جای خود در خور ستایش است - هیچ یک از این ها، آن حضرت را به طور کامل نمی شناساند.

البته درک امیرالمؤمنین (علیه السلام) جز از خدا و رسول و ائمه معصومین (علیه السلام) ساخته نیست و دیگران هر یک به فراخور استعداد و ظرفیت، بهره ای از شناخت دارند.

گرد آورنده، از اوان جوانی و تحصیلات حوزوی، به منبر می رفتم و در این مسیر، والد ارجمند و بزرگوار جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج سید کاظم موسوی خوئی دام ظلّه، که از وعاظ و مدرسان حوزه عملیه تهران هستند توصیه فرمودند: ((در سخنرانی تا زمانی که به حد تشخیص نرسیده ای از خودت چیزی در مورد دین امامان معصوم (علیه السلام) نگو، بلکه از سخنان علما و بزرگان استفاده کن)).

از این رو کوشیدم در تبلیغ از خرمن سخنان هر بزرگی خوشه ای بر چینم و از تحلیل ها و جملات جدید و زیبایی آنان در منبر بهره ببرم و تمام آنها را در دفتری یادداشت می کردم.

البته استفاده از سخن بزرگان فواید زیادی دارد از جمله: اولاً، به منبر و سخن، اعتبار و ارج خاص می بخشد، ثانیاً به تدریج قدرت تحلیل و درک شخص را بالا می برد.

به هر روی ، اکنون بعد از سال ها یادداشت برداری ، احساس می کنم این مطالب می تواند برای دیگران به ویژه اهل منبر نیز مفید باشد.

در پایان چند نکته را به خوانندگان یادآور می شوم :

۱. در چیش مطالب کوشیده ام تناسب مباحث رعایت شود از این رو ترتیب خاصی برای ذکر اسامی بزرگان رعایت نشده است ؛

۲. در مطالب منقول جز در موارد بسیار اندک دخل و تصرفی نکرده ام .

۳. در پایان هر نقل قول ، در سمت چپ نوشته ، نام نویسنده آمده است .

امیدوارم خداوند به همه ما توفیق خدمت به اسلام و تشیع عنایت فرماید.

حوزه علمیه قم

جوار کریمه اهل بیت فاطمه معصومه (علیها السلام)

سید حجت موسوی خوئی

عید سعید غدیر خم ۱۴۲۳ هـ ق ۱۳۸۱ ش .

علی (علیه السلام) از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ان الله جعل لآخی علیا فضائل لا تحصی کثره ؛ فمن ذکر فضیله من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم . ذنبه و ما تاخر ؛ و من کتب فضیله من فضائله لم تزل الملائکه تستغفر له ما بقی لذلك المکتوب رسم ؛ و من استمع الی فضیله من فضائله غفر الله ذنوبه الی اکتسبها بالاستماع ، و من نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له ذنوبه الی اکتسبها بالنظر؛

خداوند برای برادرم علی فضائلی قرار داده که از شمارش بیرون است ؛ هر کس یکی از فضائل او را بیان کند و بدان معترف باشد خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می بخشد، و هر کس فضیلتی از فضایل او را بنویسد، تا وقتی که از آن نوشته اثری باقی است ، فرشته ها برایش طلب آمرزش می کنند، و هر کس به فضایل علی گوش سپارد، خداوند گناهانی را که به وسیله گوش مرتکب شده است عفو می کند، هر کس به نوشته ای که در فضیلت علی است نگاه کند، گناهانی که به وسیله چشم انجام داده است مورد آمرزش قرار خواهد گرفت (۲)

بخش اول : علی (علیه السلام) از دیدگاه شخصیت های برجسته شیعی

ناتوانی بشر از شناخت علی (علیه السلام)

آیا علی (علیه السلام) یکی از بزرگان دنیاست تا بزرگان را رسد که از او دم زنند؟ یا فرشته وحی است که فرشتگان ملکوت ، منزلت او را بشناسند؟ عارفان از چه دیدگاهی جز دیدگاه مرتبه عرفانی خویش می خواهند به معرفی او پردازد؟ و فلاسفه با کدام مایه ای جز دانش های محدود خود می خواهند به قله عظمت او دست یابند؟ شناختی که بزرگان و عارفان و فیلسوفان - با همه فضایل و دانش های برینشان - از او دارند به قدر ظرفیت وجودی و آینه نفوس محدود آنهاست و علی (علیه السلام) غیر آن است (۳) O امام خمینی قدس سره

کتاب فضل تو

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکند سرانگشت و صفحه بشمارند

سخن از آن شخصیت عظیمی است که بعد از رسول خدا، اشرف کلمات الهیه ، اکبر آیات ربانیه ، ادل دلایل جامعیه ، اتم براهین ساطعه و وسایل کافیه و مظهر العجائب و معدن الغرائب است و مالک کل عظمت های انسان ما فوق برتر و خلیفه الله بر حق است ، و دوستی او عنوان صحیفه مومن و علامت طهارت مولد است .

اگر انسان همه زبان های گویا را در دهان داشته باشد و با هر کدام جاودانه مدح و ثنا بگوید، از حرف نخستین مدح او، بیشتر نخواهد گفت، و زبان حالش این شعر خواهد بود:

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

در آن میدانی که پیامبر اعظم، عقل کل، خاتم رسل و هادی سبیل، بر حسب احادیث معتبر و مشهور بین مسلمین، از آن حضرت آن همه تمجید و تعریف رسا و پر معنا فرموده و او را با حق و قرآن، و حق را با او لازم الاتصال و غیر قابل افتراق دانسته و گاه فرموده است:

لو لا ان تقول فيك طوائف من ائمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقت اليوم فيك مقالا لا تمر بملا من المسلمين الا و قد اءخذوا التراب من تحت قدمك للبركه (۴)

و گاهی با زبان معجز بیان و حقیقت ترجمان فرموده:

لو اءن البحر مداد و الریاض اءقلام و الانس کتاب و الجن حساب ما اءحصوا فضائلک یا اءبا الحسن (۵)

یا ارزش یکی از میادین جهاد آن مجاهد فی سبیل الله را در راه اعتلای کلمه الله و دفاع از حق، افضل از عبادت جن و انس، یا همه امت معرفی کرده، دیگران در مدح و ثنای آن حضرت چه می توانند بگویند؟ همه در برابر آفتاب جهان تاب محمدی و دریای بی کران علم احمدی - صلوات الله علیه - چون ذره و قطره، بلکه از آن هم کم ترند.

حقیقت این است که با جمله ها و کلماتی که حروف آن ها ۲۹ حرف بیشتر نیست، نمی توان از بزرگ بنده خاص و مخلص خدا که در آیات بسیاری از قرآن، خداوند متعال، خود او را وصف و مدح فرموده است، توصیف و ستایش کرد:

و ان قمیصا خیط من نسج تسعه و عشرين حرفا عن معالیه قاصر

آنچه از آن امام عظیم و رهبر موحدان و پیشوای مجاهدان، سرور زهاد و دادگران و امیرمؤمنان مدح و ستایش شده - هر چه رسا و شیوا بوده - تنها به ناحیه ای از نواحی عظمت آن حضرت اشاره شده است.

آن که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، امام را به این سخنان توصیف کرد:

كان و الله بعيد المدی، شدید القوى، تنفجر الحکمه من جوانبه و العلم من نواحیه، یستوحش من الدنیا و زهرتها و یاءنس باللیل و وحشته و كان و الله غزیر الدمع و طویل الفکره، یحاسب نفسه اذا خلی و یقلب کفیه علی ما مضی، یعجبه من اللباس القصیر و من المعاش الخشن و كان فینا کاءحدنا... (۶)

و آن که با این جمله کوتاه احتیاج الكل الیه و استغناؤه عن الكل دلیل علی اءنه امام الكل (۷) او را ستود، و آن که در وصف کلام ایشان می گفت: کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق. (۸)

و آن که می گفت : لو لا علی لهلك عمر (۹) و لولا سيفه لما قام للاسلام عمود (۱۰)

و آن که گفت : قتل فی محراب عبادته لشده عدله و آن بانوی شجاع و با معرفتی که او را در حضور معاویه به این دو شعر، مدح نمود:

صلی الاله علی جسم تضمنه قبل فاءصبح فيه العدل مدفونا

قد حالف العدل لا یبغی به بدلا وصار بالعدل و الايمان مقرونا (۱۱)

و آن مرد مسیحی ، که آن شخصیت بزرگ آفرینش و آن یگانه نمایش کمال وجود محمدی را به این جمله ستایش کرده است :

فی عقیدتی اءن علی بن اءبی طالب اول عربی لازم الروح الکلیه فجاورها و سامرها (۱۲)

و آن که این شرف و عزت را به این بیان شرح داد:

النبي المصطفى قال لنا ليله المعراج لما صعدہ

وضع الله علی ظهري یداً فاءرانی القلب اءن قد برده

و علی واضع رجلیه لی بمكان وضع الله یدہ

هر یک به منقبتی از مناقب آن حضرت اشارتی کرده اند. چهارده قرن است که علما و حکما از فضایل او گفته اند و تا علم ، فضیلت ، زهد، عدل و کمالات انسانی مورد ستایش است ، آیندگان نیز او را ستایش خواهد کرد.

با وجود این قصاید و اشعار بی شمار و هزاران کتاب و مقاله که جهت شرح شخصیت این انسان اکمل و والا نوشته و همه داد سخن داده اند، باز همانند روزهای نخست برای گویندگان و اندیشمندان ، مجال سخن باز است و بلکه زمینه آن بیش از پیش مهیاست .

همان گونه که در احادیث شریفه بیان شده ، علی (علیه السلام) معجزه ای است که خدا به رسول گرامی اش خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله عطا فرمود. معجزه ای که از همه معجزات انبیای گذشته ، بزرگ تر و حیرت انگیزتر است و شایسته است که بگوییم : این سخن حضرت صادق (علیه السلام) که فرمودند الصوره الانسانیه هی اءکبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ به واسطه شخصیتی چون علی (علیه السلام) بیان واقع و حقیقت می شود. با عالم بزرگ معتزله (ابن ابی الحدید) هم نوا شده و بگوییم :

هو النبأ المکنون و الجوهر الذی تجسد من نور من القدس زاهر

و ذو المعجزات الواضحات اءقلها الظهور علی مستودعات السرائر

و وارث علم المصطفى و شقیقه اءخا و نظیر فی العلی و الاواصر

ءلا انما التوحید لو لا علومه لعرضه ضلیل و نهیه کافر

پس ، سزاوار است که زمین ادب ببوسیم و خداوند متعال را به نعمت ولایت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش تا حضرت صاحب وقت و ولی عصر و مالک امر، مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - حمد و سپاس بگوییم .

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايه امير المؤمنين و الائمه المعصومين سيما خاتمهم و قائمهم صلوات الله عليهم اجمعين (۱۳)

○ آیه الله العظمی صافی گلپایگانی

جلوگیری از گسترش فضایل علی (علیه السلام)

تاریخ بشریت کمتر شخصیتی را چون علی (علیه السلام) سراغ دارد که دوست و دشمن دست به دست هم دهند تا فضایل برجسته عالی او را مخفی و مکتوم سازند و مع الوصف ، نقل مکارم و ذکر مناقب او عالم را پر کند.

دشمن ، کینه و عداوت او را به دل گرفت و از روی بدخواهی در اخفای مقامات و مراتب بلند او کوشیده ، و دوست ، که از صمیم دل به او مهر می ورزید، از ترس آزار و اعدام ، چاره ای نداشت جز آن که لب فرو بندد، و به مودت و محبت او تظاهر نکند و سخنی درباره وی بر زبان نیاورد.

تلاش های ناجوانمردانه خاندان اموی در محو آثار و فضایل خاندان علوی فراموش ناشدنی است . کافی بود کسی به دوستی علی (علیه السلام) متهم شود و دو نفر از همان قماش که پیرامون دستگاه حکومت ننگین وقت گردد آمده بودند به این دوستی گواهی دهند؛ آن گاه، فوراً نام او از فهرست کارمندان دولت حذف می شد و حقوق او را از بیت المال قطع می کردند.

معاویه در یکی از بخشنامه های خود به استانداران و فرماندارانش چنین خطاب کرد و گفت :

((اگر ثابت شد که فردی دوستدار علی (علیه السلام) و خاندان اوست نام او را از فهرست کارمندان دولت محو کنید و حقوق او را قطع و از همه مزایا محروم سازید (۱۴) .))

در بخشنامه دیگری گام فراتر نهاد و به طور موکد دستور داد که گوش و بینی افرادی را که به دوستی خاندان علی تظاهر می کنند ببرند و خانه های آنان را ویران کنند (۱۵) .

در نتیجه این فرمان ، بر ملت عراق و به ویژه کوفیان آن چنان فشاری آمد که احدی از شیعیان از ترس ماموران مخفی معاویه نمی توانست راز خود را، حتی به دوستانش ابراز کند، مگر این که قبلاً سوگندش می داد که راز او را فاش نسازد.

اسکافی در کتاب نقض عثمانیه می نویسد:

دولت های اموی و عباسی نسبت به فضایل علی (علیه السلام) حساسیت خاصی داشتند و برای جلوگیری از انتشار مناقب وی فقیهان و محدثان و قضات را احضار می کردند و فرمان می دادند که هرگز نباید درباره مناقب علی (علیه السلام) سخنی نقل کنند. و از این جهت گروهی از محدثان ناچار بودند که مناقب امام را به کنایه نقل کنند و بگویند: مردی از قریش چنین کرد (۱۶) .

معاویه برای سومین بار به نمایندگان سیاسی خود در استان های سرزمین اسلامی نوشت که شهادت شیعیان علی را در هیچ مورد نپذیرند! اما این سخت گیری های بیش از حد نتوانست جلو انتشار فضایل خاندان علی (علیه السلام) را بگیرد. از این جهت، معاویه برای بار چهارم به استانداران وقت نوشت:

((به کسانی که مناقب و فضایل عثمان را نقل می کنند احترام کنید و نام و نشان آنان را برای من بنویسید تا خدمات آنها را با پاداش های کلان جبران کنم.))

یک چنین نویدی سبب شد که در تمامی شهرها بازار جعل اکاذیب، به صورت نقل فضایل عثمان، داغ و پروتق شود و راویان فضایل از طریق جعل حدیث درباره خلیفه سوم ثروت کلانی به چنگ آرند. کار به جایی رسید که معاویه، خود نیز از انتشارات فضایل بی اساس و رسوا ناراحت شد و این بار دستور داد که از نقل فضایل عثمان نیز خودداری کنند و به نقل فضایل دو خلیفه اول و دوم و صحابه دیگر همت گمارند و اگر محدثی درباره ابوتراب فضیلتی نقل کند فوراً شبیه آن را درباره یاران پیامبر جعل کنند و منتشر سازند، زیرا این کار برای کوبیدن براهین شیعیان علی موثرتر است (۱۷)

مروان بن حکم از کسانی که می گفت: دفاعی که علی از عثمان کرد هیچ کس نکرد. با این حال، لعن امام (علیه السلام) ورد زبان او بود. وقتی به او اعتراض کردند که با چنین اعتقادی درباره علی، چرا به او ناسزا می گویی؟ در پاسخ گفت: پایه های حکومت ما جز با کوبیدن علی و سب و لعن او محکم و استوار نمی گردد. برخی از آنان با آن که به پاکی و عظمت و سوابق درخشان علی (علیه السلام) معتقد بودند، ولی برای مقام و موقعیت خود، به علی و فرزندان او ناسزا می گفتند.

عمر بن عبدالعزیز می گوید:

((پدرم فرماندار مدینه و از گویندگان توانا و سخن سرایان نیرومند بود و خطبه نماز را با کمال فصاحت و بلاغت ایراد می کرد، ولی از آن جا که، طبق بخشنامه حکومت شام، ناچار بود در میان خطبه نماز، علی و خاندان او را لعن کند هنگامی که سخن به این مرحله می رسید ناگهان در بیان خود دچار لکنت می شد و چهره او دگرگون می گشت، و سلاست سخن را از دست می داد. من از پدرم علت را پرسیدم. گفت: اگر آنچه را که من از علی می دانم، دیگران نیز می دانستند کسی از ما پیروی نمی کرد، و من با توجه به مقام منیع علی به او ناسزا می گویم، زیرا برای حفظ موقعیت آل مروان ناچارم چنین کنم (۱۸).))

قلوب فرزندان امیه مالا مال از عداوت علی (علیه السلام) بود، وقتی گروهی از خیراندیشان به معاویه توصیه کردند که دست از این کار بردارد، گفت: این کار را آن قدر ادامه خواهیم داد که کودکان ما با این فکر بزرگ شوند و بزرگانمان با این حالت پیر گردند!

لعن و سب علی، شصت سال تمام بر فراز منابر و در مجالس وعظ و خطابه و درس و حدیث، در میان خطبا و محدثان وابسته به دستگاه معاویه ادامه داشت و به حدی موثر افتاد که می گویند: روزی حجاج به مردی تندی کرد و با او به خشونت سخن گفت و او که فردی از قبیله بنی ازد بود رو به حجاج کرد و گفت: ای امیر! ما این طور سخن مگو؛ ما دارای فضیلت هایی هستیم. حجاج از فضایل او پرسید و او در پاسخ گفت: یکی از فضایل ما این است که اگر کسی بخواهد با ما وصلت کند نخست از او می پرسیم که آیا ابوتراب را دوست دارد یا نه! اگر کوچک ترین علاقه ای به او داشته باشد هرگز با او وصلت نمی کنیم. عداوت ما با خاندان علی به

حدی است که در قبیله ما مردی پیدا نمی شود که نام او حسن یا حسین باشد، و دختری نیست که نام او فاطمه باشد. اگر به یکی از افراد قبیله ما گفته شود که از علی بیزاری بجوید فوراً از فرزندان او نیز بیزاری می جوید (۱۹).

بر اثر پافشاری خاندان امیه در اخفای فضایل علی (علیه السلام) و انکار مناقب او، درست انگاشتن بدگویی درباره آن حضرت چنان در قلوب پیر و جوان رسوخ کرده بود که آن را یک عمل مستحب و بعضاً فریضه ای اخلاقی می شمردند. روزی که عمر بن عبدالعزیز بر آن شد که لکه ننگین را از دامن جامعه اسلامی پاک سازد ناله گروهی از تربیت یافتگان مکتب اموی بلند شد که: خلیفه می خواهد سنت اسلامی را از بین ببرد!

با این همه، صفحات تاریخ اسلام گواهی می دهد که نقشه های ناجوانمردانه فرزندان امیه نقش بر آب شد و کوشش های مستمر آنان نتیجه معکوس داد و آفتاب وجود سرا پا فضیلت امام (علیه السلام) از ورای اوهام و القائات خطیبان دستگاه اموی به روشنی درخشیدن گرفت. اصرار و انکار دشمن نه تنها از موقعیت و محبت علی (علیه السلام) در دل های بیدار نکاست، بلکه سبب شد درباره آن حضرت بررسی بیشتری کنند و شخصیت امام (علیه السلام) را به دور از جنجال های سیاسی مورد قضاوت قرار دهند، تا آن جا که عامر نوه عبدالله بن زبیر دشمن خاندان علوی به فرزند خود توصیه کرد که از بدگویی درباره علی (علیه السلام) دست بردارد، زیرا بنی امیه او را شصت سال در بالای منابر سب کردند، ولی نتیجه ای جز بالا رفتن مقام و موقعیت علی (علیه السلام) و جذب دل های بیدار به سوی وی نگرفتند (۲۰).

شخصیت مادر (۲۱) علی (علیه السلام)

مادر وی، فاطمه دختر اسد فرزند هاشم است. وی از نخستین زنانی است که به پیامبر ایمان آورد و پیش از بعثت از آیین ابراهیم (علیه السلام) پیروی می کرد. او همان زن پاکدامنی است که به هنگام شدت یافتن درد زایمان راه مسجدالحرام را پیش گرفت و خود را به دیوار کعبه نزدیک ساخت و چنین گفت:

خداوند! به تو و پیامبران و کتابهایی که از طرف تو نازل شده اند و نیز به سخن جدم ابراهیم سازنده این خانه ایمان راسخ دارم. پروردگارا! به پاس احترام کسی که این خانه را ساخت و به حق کودکی که در رحم من است، تولد این کودک را بر من آسان فرما.

لحظه ای نگذشت که فاطمه به صورت اعجاز آمیزی وارد خانه خدا شد و در آن جا وضع حمل کرد (۲۲).

این فضیلت بزرگ را قاطبه محدثان و مورخان شیعه و دانشمندان علم انساب در کتاب های خود نقل کرده اند. در میان دانشمندان اهل تسنن نیز گروه زیادی به این حقیقت تصریح کرده، آن را یک فضیلت بی نظیر خوانده اند (۲۳).

حاکم نیشابوری می گوید:

ولادت علی (علیه السلام) در داخل کعبه به طور تواتر به ما رسیده است (۲۴).

آلوسی بغدادی صاحب تفسیر معروف می نویسد:

تولد علی (علیه السلام) در کعبه در میان ملل جهان مشهور و معروف است و تا کنون کسی به این فضیلت دست نیافته است (۲۵)

○ آیه الله جعفر سبحانی

از من پرسید!

من در تاریخ ندیده ام که پیش از مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی خود را در معرض مسائل پیچیده و انبوه سوال ها قرار دهد و با دلی استوار در میان انجمن دانش غریو بر آورد که ((از من پرسید))! جز برادر بزرگوار آن حضرت؛ یعنی پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله، زیرا تنها آن حضرت بود که بارها می فرمود: ((از هر چه می خواهید از من پرسید، و هیچ چیزی از من نمی پرسید جز آن که شما را از آن خبر دهم)) . و امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان گونه که علم حضرتش را به ارث برد این کرامت و امثال آن را نیز به ارث برده است و آن دو بزرگوار در همه مکارم دوشادوش هم بوده اند، و نیز پس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی بدین سخن لب نگشود جز آن که کارش به رسوایی کشید و چون چارپایانی در گل فرو ماند و با دست خود از چهل سربوشیده خویش پرده برداشت، از جمله:

۱. مقاتل بن سلیمان در مجلسی نشست و گفت: از من پرسید از هر چه زیر عرش است تا آن چه در پستوی خانه ها می اندوزید. مردی گفت: هنگامی که آدم حج کرد سر او را چه کسی تراشید؟ سلیمان گفت: این پرسش کار شما نیست، بلکه خدا خواست که مرا به سبب عجیبی که به من دست داده بود گرفتار سازد (۲۶).

۲. حکایت است که ((مقاتل)) وارد کوفه شد و گفت: از هر چه می خواهید از من پرسید. ابوحنیفه که جوان نوری بود در آن مجلس حضور داشت، پرسید: آن مورچه ای که هنگام ورود سلیمان سخن گفت نر بود یا ماده؟ و او در جواب فروماند، ابوحنیفه خود گفت: آن مورچه ماده بود، گفتند: از کجا دانستی؟ گفت: از این که در آیه آمده: ((قالت)) و اگر نر بود باید ((قال نمله)) می گفت، زیرا لفظ نمله مانند حمامه و شاه (کبوتر و گوسفند) درباره مذکر و مونث هر دو به کار می رود (۲۷).

۳. این جوی روزی بر منبر گفت: از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید. زنی درباره این روایت پرسید که علی (علیه السلام) در شبی به نزد جنازه سلمان رفت و او را کفن و دفن کرد و بازگشت. گفت این مطلب را روایت کرده اند. زن گفت: جنازه عثمان هم سه روز در زباله دان افتاده بود و علی (علیه السلام) هم در مدینه بود ولی جنازه او را دفن نکرد!

گفت: درست است زن گفت: پس حتما در یکی از این دو مورد اشتباه کرده است! این جوی گفت: اگر بدون اجازه شوهرت از خانه بیرون آمده ای لعنت خدا بر توست و اگر با اجازه او بوده لعنت خدا بر اوست. زن گفت: آیا عایشه که برای جنگ با علی (علیه السلام) از خانه بیرون شد، با اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله بود یا نه؟ این جوی سکوت کرد و پاسخی نتوانست بدهد (۲۸).

۰ علامه امینی (ره)

سر شگفتی سخنان علی (علیه السلام)

در وحی و آسمانی بودن قرآن همین بس که او تنها مکتبی است که شاگردی مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) را تربیت نموده و تحویل اجتماع داده است که دانشمندان بزرگ دنیا درک اسرار و رموز کلمات آن بزرگوار را مایه افتخار و مباهات خود می دانند و محققان و متفکران جهان از دریای علمش سیراب می شوند، آن حضرت در خطبه های خود به هر موضوعی که می پردازد و گفتار خویش را به هر جهت و ناحیه ای که متوجه می سازد، برای هیچ کس جای حرف و گفتاری باقی نمی گذارد.

اگر کسی وارد سیره و تاریخ زندگی امیرمؤمنان (علیه السلام) نشود، خیال می کند آن حضرت در هر رشته و موضوعی که سخن می گوید، تمام عمر خویش را در تحقیق همان موضوع به پایان رسانیده و در آن رشته خاص مهارت و تخصص پیدا کرده است، ولی جای تردید نیست که علوم و معارف امیر مومنان (علیه السلام) به منبع وحی متکی بوده و از آن مبداء، اتخاذ و اقتباس شده است، زیرا اگر کسی با تاریخ جزیره العرب و مخصوصا با تاریخ حجاز قبل از اسلام آشنا باشد، نمی تواند باور کند سخنان او از سرچشمه دیگری جز سرچشمه غیب سرازیر شده باشد.

چه نیکو سخنی است، آنچه درباره نهج البلاغه و سخنان علی (علیه السلام) گفته شده است که: ((پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است.))

این است که می گوئیم: تصدیق نمودن امیرمومنان (علیه السلام)، معجزه بودن قرآن را با آن مقام ارجمندی که در بلاغت، معارف و علوم دارد، دلیل و گواه حقی است بر این که قرآن جز وحی الهی و گفتار خدا چیز دیگری نیست زیرا:

اولا: تصدیق نمودن امیرمؤمنان (علیه السلام) در اثر جهل و بی اطلاعی نمی تواند باشد و قطعا از روی تخصص و کارشناسی است. چون آن حضرت خلاق فصاحت و بلاغت است، منبع و سرچشمه تمام علوم اسلامی است و عالی ترین نسخه و نمونه ای است در علوم و معرفت، شخصیت فوق العاده ای است که دوست و دشمن بر نبوغ سرشار و مقام شامخ وی اعتراف دارند.

ثانیا: این تصدیق همان طور که در اثر جهل و بی اطلاعی نبوده است، یک تصدیق ظاهری و متکی بر اغراض مادی هم نیست، زیرا که امیرمؤمنان (علیه السلام) مجسمه تقوا و پرهیزگاری است. او مردی است که از دنیا و از زر و زیورش چشم پوشید و آن گاه که با وی شرط نمودند که با روش ابوبکر رفتار کند، رعامت و ریاست را زیر پا نهاد و زیر بار چنین شرطی نرفت. او همان کسی است که با معاویه ظاهر سازی نمود و برای تثبیت حکومت خویش، حکومت ظالمانه او را حتی برای چند روزی امضا نکرد، چه آن که از عواقب خطرناک این کار با اطلاع بود.

با این سوابق درخشانی که امیر مومنان (علیه السلام) از آن برخوردار است، به خوبی روشن می گردد که شهادت او بر اعجاز قرآن یک شهادت حقیقی است و شهادت از روی علم، تخصص و تقوا است که از ایمان کامل و عقیده راسخ او سرچشمه می گیرد، این همان حقیقت انکار ناپذیری است که جز آن نمی تواند باشد (۲۹)

○ حضرت آیت الله العظمی خوئی (ره)

وصی پیامبر

این که بنده، جناب امیرالمؤمنین را به لقب ((وصی)) نام می برم، جهتش این است که به شهادت مآخذ صحیح و شعرای زمان صدر اسلام و کتاب های اصیل اسلامی، حضرت امیرالمؤمنین در صدر اسلام، به ((وصی)) شناخته شده است، من شواهد در این باره فراوان دارم. در جایی از شرح نهج البلاغه، به عنوان هدایت و ارشاد، بسیاری از مآخذ را که از همان صدر اسلام کسانی او را به وصی وصف کرده اند، و در اشعار و غیر اشعار نام برده اند جمع آوری کرده ام، ایشان به وصی شناخته شده بود، همان طور که حرف حق به زبان فخر رازی، در تفسیر کبیرش (۳۰) جاری شده، بنی امیه دست به دست هم دادند که آثار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را محو کنند و یکی از کارهایشان این بود که بالاخره، این اشتها را بر داشتند، والا ایشان معروف بود به ((وصی)) - صلوات الله علیه (۳۱)

○ استاد حسن زاده آملی

نمونه کامل تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله

علی بن ابی طالب (علیه السلام)، نخستین نمونه کاملی از تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

علی (علیه السلام) از اوان کودکی در دامن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرورش یافته بود، و پس از آن تا آخرین لحظات زندگی آن حضرت مانند سایه به دنبال وی بود و پروانه وار پیوسته به دور شمع وجودش می گشت و آخرین لحظه ای که از آن حضرت مفارقت کرد لحظه ای بود که جسد پاک او را بغل گرفته به خاک سپرد.

شخصیت جهانی

علی (علیه السلام) شخصیت جهانی دارد و به جرات می توان گفت که بحث و گفت و گویی که در مورد این شخصیت بزرگ شده، در مورد هیچ یک از شخصیت های بزرگ جهانی نشده است، دانشمندان و نویسندگان شیعه و سنی، مسلمان و غیر مسلمان بیش از هزار کتاب در اطراف شخصیت وی نوشته اند.

مجسمه فضایل

با این همه بحث و کنجکاوای بیرون از شمار که دوست و دشمن درباره آن حضرت کرده اند کسی نتوانسته است نقطه ضعفی در ایمان آن حضرت پیدا کند، یا در شجاعت، عفت، معرفت، عدالت و سایر اخلاق پسندیده وی خرده ای بگیرد، زیرا وی شخصی بود که جز فضیلت و کمال چیزی نمی شناخت و نیز جز فضیلت و کمال چیزی در بر نداشت.

پیرو واقعی پیامبر

علی (علیه السلام) به شهادت تاریخ در میان همه زمامداران که از روز رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا کنون به مسند زمامداری رسیده اند، تنها کسی است که در مدت زمامداری خود در جامعه اسلامی با سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتار نمود و سر موئی از روش آن حضرت منحرف نشد و قوانین و شرایع اسلام به همان شکل که در حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اجرا می شد، بدون کم ترین دخل و تصرف اجرا نمود.

در قضیه شورای شش نفری برای تعیین خلیفه که پس از درگذشت خلیفه دوم طبق دستور وی منعقد شده بود بعد از گفت و گوی زیاد امر خلافت میان علی (علیه السلام) و عثمان مردد شد. خلافت را به علی (علیه السلام) عرضه داشتند به این شرط که ((میان مردم با سیرت خلیفه اول و دوم رفتار کند)) آن حضرت نپذیرفته فرمود: من از علم خود قدم فراتر نمی گذارم)) سپس به عثمان به همان شرط عرضه داشتند وی پذیرفت و خلافت را برد، اگر چه پس از خلافت سیرت دیگری اتخاذ کرد.

جهاد علی (علیه السلام) و بقای اسلام

علی (علیه السلام) در جانبازی ها و فداکاری ها و از خود گذشتگی هایی که در راه حق نمود، در میان یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رقیب ندارد. هرگز نمی توان انکار کرد که اگر این پیشتاز از خود گذشته اسلام نبود کفار و مشرکین در شب هجرت و پس از آن در هر یک از جنگ های بدر، احد، خندق، خیبر و حنین نور نبوت را به آسانی خاموش کرده و پرچم حق را سرنگون ساخته بودند.

علی (علیه السلام) و ساده زیستی

علی (علیه السلام) در نخستین روزی که پای در محیط اجتماع گذاشت، زندگی بسیار ساده ای داشت در زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از رحلت و حتی در ایام خلافت پر عظمت خود درزی فقرا و با افتاده ترین وضعی زندگی می کرد؛ در خوراک، پوشاک و مسکن از بی بضاعت ترین افراد امتیازی نداشت و می فرمود: ((زمامدار یک جامعه باید طوری زندگی کند که مایه تسلی افراد نیازمند و پریشان حال باشد، نه موجب حسرت و دلشکستگی آنان)) . روزی که شهید شد با آن فرمانروای سراسر کشور اسلامی بود فقط هفتصد درهم داشت که می خواست برای خانه خود خدمتکاری تهیه کند.

علی (علیه السلام) و کارگری

علی (علیه السلام) برای رفع نیازمندی های زندگی کار می کرد و به ویژه به فلاحت علاقه داشت و به درختکاری و استخراج قنوات می پرداخت، ولی هر چه از این راه به دست می آورد یا از غنائم فراوان جنگی عایدش می شد میان فقرا قسمت می کرد و املایی را که آباد می کرد وقف می نمود، یا فروخته، پول آن را به نیازمندان می رسانید. در ایام خلافت خود یک سال دستور داد که عواید اوقاف وی را اول پیش خودش بیاورند بعد به مصرف برسانند وقتی که عواید نامبرده جمع می شد ۲۴۰۰۰ دینار طلا بود.

مظهر شجاعت و جوانمردی

علی (علیه السلام) در آن همه جنگ ها که شرکت نمود با حریفی رو به رو نشد، مگر این که او را از پای در آورد و هرگز به دشمنی پشت نکرد و می فرمود: ((اگر همه عرب به مخالفت و جنگ من برخیزند، خود را نیازم و باکی ندارم)) .

علی (علیه السلام) با چنین شجاعت و دلاوری که تاریخ شجاعان جهان رقیب و قرینی بر آن یاد نکرده است بی اندازه مهربان و با عطوفت و جوانمرد و با فتوت بود. در جنگ ها زنان و کودکان و ناتوان را نمی کشت ، و اسیر نمی گرفت ، و فراریان را تعقیب نمی کرد. در جنگ صفین لشکریان معاویه سبقت گرفته شریعه فرات را اشغال کردند و آب را به روی لشکریان آن حضرت بستند. آن حضرت با جنگ خونینی شریعه را گرفت پس از آن امر کرد راه آب را به روی دشمن باز کنند.

پناه درماندگان و یتیمان

در زمان خلافت ، بی حاجب و دربان همه کس را به حضور می پذیرفت و تنها و پیاده راه می رفت و در کوچه و بازار می گشت و مردم را به ملازمت تقوا امر و از تعدی به همدیگر باز می داشت و با مهربانی و فروتنی به درماندگان و بیوه زنان کمک می نمود و یتیمان بی پناه را در منزل خود نگه داشته ، شخصا به حوایج زندگی آنان قیام می کرد و به تربیتشان می پرداخت .

دشمن چهل و نادانی

علی (علیه السلام) به علم و دانش ارزش خاصی قائل بود و به نشر معارف عنایت مخصوصی به خرج می داد و می فرمود:

((هیچ دردی مانند نادانی نیست)) . در جنگ خونین جمل مشغول آراستن صف های لشکر خود بود که عربی پیش آمده معنای ((توحید)) را پرسید، مردم از هر سو به مرد عرب تاخته پرخاش کردند که این چنین ساعتی نه وقت این گونه سوال و بحث است . آن حضرت مردم را از اعرابی دور کرد و فرمود: ((ما با مردم برای زنده کردن همین حقایق می جنگیم)) ؛ آن گاه اعرابی را پیش طلبید و در حالی که به آراستن صف ها می پرداخت با بیانی جذاب مساله را برای وی تشریح نمود.

نظیر این قضیه را که حکایت از انضباط دینی و نیروی خدائی شگفت آور آن حضرت می کند در جنگ صفین نیز نقل کرده اند: در حالی که لشکر مانند دو دریای خروشان به هم ریخته و سیل خون از هر سو جاری بود به یکی از سربازان خود رسیده آبی برای نوشیدن خواست . سرباز نامبرده کاسه ای چوبین در آورد و پر از آب کرده تقدیم داشت . آن حضرت در کاسه ترکی مشاهده نموده فرمود: ((در اسلام نوشیدن آب در چنین ظرفی مکروه است)) سرباز عرض کرد: در چنین حالی که در زیر باران تیر و برق هزاران شمشیر ایستاده ایم مجالی برای این دقت نیست . پاسخی که شنید خلاصه اش این بود که ((ما برای اجرای همین مقررات دینی می جنگیم ، و مقررات بزرگ و کوچک ندارد)) .

مبتکر قواعد زبان عربی و دقایق علمی

علی (علیه السلام) نخستین کسی است که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حقایق علمی به طرز تفکر فلسفی، یعنی استدلال آزاد سخن گفت و اصطلاحات علمی زیادی وضع کرد و برای حفظ قرآن کریم از غلط و تحریف، قواعد دستور زبان عربی (علم نحو) را وضع و تنظیم نمود.

دقایق علمی و معارف الهی و مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و حتی ریاضی که در سخنرانی ها و نامه ها و سایر بیانات شیوای آن حضرت به دست ما رسیده، حیرت آور است.

آری علی (علیه السلام) به شهادت سخنرانی ها و نامه ها و کلمات قصار و بیانات دربار که از وی به یادگار مانده در میان مسلمانان آشناترین فردی است به مقاصد عالیه قرآن که معارف اعتقادی و علمی اسلام را به نحوی که شاید و باید دریافته است و صحت حدیث شریف نبوی که فرمود: ((انا مدینه العلم و علی بابها)) را به ثبوت رسانیده و این علم را با عمل توأم داشته است.

کوتاه سخن آن که شخصیت برجسته آن حضرت به وصف نمی گنجد و فضایل بی پایان وی از شماره بیرون است و هرگز تاریخ، شخصیتی را به یادگار ندارد که به اندازه وی افکار دانشمندان و انظار متفکران جهان را به خود جلب کرده باشد (۳۲).

ادب و معرفت علی (علیه السلام)

هزاران خطبه، نامه، کلمات قصار در منابع گوناگون از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده، اما یکی از آنها مربوط به زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، اگر کسی دارای چنین علم مواجهی باشد اما تادبا در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کلامی نگفته باشد، حاکی از اوج وظیفه شناسی اوست. (۳۳)

O علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره)

اقیانوس بی کران علم و حکمت

از دایره المعارف فضایل علمی و عملی او همین چند سطر بس که تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حیات داشت، ادبش اقتضای، اظهار علم و عرفان نمی کرد، و همچون ماهی تحت الشعاع آفتاب بود، و بعد از آن حضرت هم در محاق اختناق از نور افشانی باز مانده بود و در مدت پنج سال - تقریباً - با ابتلای به فتنه جنگ های خانمان سوزی چون جنگ جمل، صفین و نهروان، فرصت اندکی که پیش آمد، اگر بر کرسی سخن نشست گفتارش به نقل ابن ابی الحدید معتزلی: دون کلام خالق و فوق کلام مخلوقین بود (۳۴) و تنها برای معرفت خدا و تربیت نفس و نظام جامعه، مراجعه به خطبه اول نهج البلاغه و خطبه متقین و عهد مالک اشتر بس است که نشان دهد چه اقیانوسی از حکمت علمی و عملی است که این نمونه ها قطره هایی از آن دریاست.

شیر بیشه توحید

اگر در میدان جنگ قدم زد تاریخ مانندش دلاوری ندید که زرهش پشت نداشته باشد، و در یک شب ۵۲۳ تکبیر بگوید و به هر تکبیری دشمنی را به خاک بیفکند، و همان شب هم ما بین دو صف به نماز شب بایستد و با این که تیرها از راست و چپ می بارید و در برابرش به زمین می ریخت، بدون کم ترین اضطرابی مانند اوقات دیگر از انجام وظایف بندگی غافل نشود و مانند فارس یل یل عمرو بن عبدود را بر خاک بیفکند که عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود: لمبارزه علی بن ابی طالب لعروبن عبدود افضل من عمل امتی الی یوم القیامه (۳۵) و روز فتح خیبر بطل یهود مرحب را به یک شمشیر دو نیمه کند، و بعد از آن به هفتاد سوار حمله نماید و آنها را از پای در آورد، که مسلمانان و یهودیان متحیر شوند، و این شجاعت را با خوف و خشیتی جمع کند، که هنگام شروع به وضو رنگش از ترس خدا می پرد و وقت نماز بدنش می لرزد، می گفتند چه شده که چنین حالتی دست داده؟ می فرمود: ((وقت امانتی رسیده که بر آسمان و زمین و کوه ها عرضه شد و از تحملش ابا کردند و انسان آن امانت را برداشت، کسی که روز در میدان جنگ از هیبتش لرزه به اندام دلاوران می افتاد، شب در محراب عبادت مانند مار گزیده به خود می پیچید و با چشم گریان می گفت:)) ای دنیا! ای دنیا! غیر مرا مغرور کن! من تو را سه طلاقه کردم، آه! آه! از کمی توشه و دوری راه)).

علی (علیه السلام) و زخارف دینا

سائلی از او سوال کرد، امر کرد هزار به او بدهید، کسی که به او فرمان داد پرسید هزار از طلا بدهیم یا از نقره؟ فرمود: هر دو نزد من دو سنگ است، آنچه برای سائل نفعش بیشتر است به او بده.

در کدام امت و ملت شجاعتی دیده شده، توام با چنین سخاوتی که در میدان جنگ در حال محاربه با مشرکی بود، مشرک گفت: یا ابن ابی طالب هبنی سیفک.

شمشیر را به جانب او افکند، مشرک گفت: عجب! ای پسر ابی طالب در چنین وقتی شمشیر خود را به من می دهی؟ فرمود: تو دست سوال به سوی من دراز کردی و رد سائل از کرم نیست، آن مشرک خود را به زمین افکند و گفت: این سیره اهل دین است، قدمش را بوسید و مسلمان شد.

ابن زبیر نزد آن حضرت آمد و گفت: در حساب پدرم دیدم که از پدرت هشتاد هزار درهم طلبکار است؛ آن مال را به او داد، بعد از آن آمد و گفت: در آنچه گفتم غلط کردم، پدر تو از پدرم هشتاد هزار درهم طلب داشت، فرموده آن مال بر پدرت حلال، و آنچه از من گرفتی برای خودت باشد.

کجا زمانه مقامی را نشان دارد که از مصر تا خراسان قلمرو ملک او باشد، و شب بر دوش نان و خرما به صورت ناشناس به در خانه یتیمان ببرد؟! در روزگار خلافتش در بازار بزازها با نوکر خود راه برد، و دو پیراهن کرباس بخرد و آن را که بهتر است به نوکر بیوشاند که غریزه زینت طلبی جوان تامین شود و جامه پست تر را خود بیوشد.

با آن که حزاین سیم و زر در اختیارش بود، فرمود: و الله لقد رفعت مدرعتی هذه حتی استحيیت من راقعها (۳۶).

غنیمتی خدمت آن حضرت آوردند که بر آن غنیمت گرده نانی بود، و کوفه هفت محله داشت، آن غنیمت را با گرده نان هفت قسمت کرد، مقسم هر محلی را خواست و قسمتی از آن غنیمت را با قسمتی از آن نان به آن مقسم داد، و در هر تقسیم غنیمتی بعد از قسمت، دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: ((الحمد لله الذی اخرجنی منه کما دخلته (۳۷))) .

و در روزگار حکومتش شمشیرش را در بازار به فروش گذاشت، و فرمود به خدایی که جان علی در ید اوست، اگر بهای ازاری می داشتیم این شمشیر را نمی فروختم.

در هر روزی که مصیبتی به آن حضرت می رسید، آن روز هزار رکعت نماز می خواند و بر شصت مسکین تصدق می کرد و تا سه روز روزه می گرفت.

هزار بنده با کد یمین و عرق جبین آزاد کرد، و هنگامی که از دنیا رفت هشتصد هزار درهم مقروض بود.

سفره رعیت

شبی که برای افطار به خانه دختر خود مهمان بود، بر سر سفره دختر فرمانروای آن کشور پهناور، قوتی به جز نان جوی و نمک و کاسه شیری نبود، به نان جو و نمک افطار کرد و لب به شیر نزد که مبادا سفره او رنگین تر از سفره رعیت او باشد.

تاریخ کجا دیده کسی که از مصر تا خراسان زیر نگین سلطنت اوست، برنامه حکومت او نسبت به خود و فرمانروایان مملکتش آن باشد که در نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف منعکس است، و مضمون قریب به مفاد آن نامه این است:

علی (علیه السلام) و سفره رنگین

((ای پسر حنیف به من رسیده که مردی از فقیه (۳۸) اهل بصره تو را به مهمانی به خوان طعامی دعوت کرده، و تو هم به آن شتافتی، خوراک های رنگارنگ و قدح ها برای تو آورده شده، و گمان نمی کردم تو دعوت قومی را اجابت کنی، که بینوای آنها با جفا رانده شده، و بی نیاز آنها بر آن سفره دعوت شده باشند؛ بین دندان بر چه خوراکی می گذاری، پس آنچه مورد شبهه است دور انداز، و آنچه یقین داری حلال است از آن استفاده کن، آگاه باش که برای هر مأمومی امامی است که به او اقتدا کند، و به نور علم او استضاء نماید، امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و دو قرض نان اکتفا کرد، شما بر این کار قدرت ندارید، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و عفت و درستکاری کمک کنید. و الله من از دنیای شما طلایی گنجینه نکردم، و از غنائم آن مالی ذخیره ننمودم، و برای جامه کهنه ام جامه کهنه دیگری آماده نکرده ام، و از زمین این دنیا یک وجب برای خود به چنگ نیاوردم - تا آن جا که می فرماید - اگر بخواهم به غسل مصفی و مغز گندم و بافته های ابریشم، راه می برم، و لکن هیئات که هوای من بر من غلبه کند، و حرص من مرا به اختیار طعام ها بکشد، و حال آن که شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که دسترسی به قرض نانی نداشته، و سیری را ندیده باشد (۳۹).

حکومت اسلامی را باید در آینه وجود کسی دید که در کوفه است، و احتمال وجود شکم گرسنه ای در حجاز یا یمامه نمی گذارد دست به غذای لذیذی دراز کند و برای جامه کرباس کهنه ای که بر تن دارد، بدلی تهیه نمی کند، و یک وجب زمین برای خود حیازت نمی نمایند، و از خوراک و پوشاک و مسکن دنیا بهره او همین است تا مبادا که معیشت او از فقیرترین افراد رعیتش بهتر باشد.

علی (علیه السلام) و حقوق اهل ذمه

در قلمرو و سلطنت او عدالتی حکومت می کند که زره را نزد یهودی می بیند و به او می فرماید: این زره من است ، آن یهودی که در شرایط ذمه زندگی می کند با کمال جرات می گوید: نمی دانم تو چه می گویی ، بین من و تو قاضی مسلمین باید حکم کند.

با آن که می داند یهودی خیانت کرده و زره او را ربوده ، با او نزد قاضی می رود و چون قاضی به احترام آن حضرت قیام می کند، او را برای این امتیاز مواخذه می نماید و می فرماید: اگر مسلمان بود با او در مقابل تو می نشستیم .

و عاقبت یهودی در مقابل این عدل مطلق اعتراف می کند و اسلام می آورد، و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زره را با مرکب خود به او می بخشد، یهودی مسلمان شده از آن حضرت جدا نمی شود تا در جنگ صفین به شهادت می رسد.

هنگامی که خبردار شد خلخال از پای یک زنی که در ذمه اسلام است کشیده شده ، تحمل این قانون شکنی را نداشت و فرمود: فلوا ان امراء مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما، بل كان به عندي جديرا. (۴۰)

و در رهگذر چون دید پیرمردی دست سوال دراز کرده ، به جستجو بر آمد که موجب گدایی او چیست ؟ به آن حضرت دلداری دادند که این پیرمرد نصرانی است ؛ بر آشت که چگونه در جوانی از او کار کشیدند و در روزگار پیری او را به حال خود واگذاشته اند که گدایی کند؟! و فرمان داد که بر او از بیت المال انفاق کنند.

علی (علیه السلام) و حقوق خدا و خلق

در رعایت حق خلق چنین بود که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در زیر آسمان آنهاست به او بدهند تا پوست جوی که دست رنج مورچه ای است از دهان او بگیرد. نمی پذیرفت ، و در رعایت حق خالق چنان بود که او را به شوق ثوابش و از ترس عقابش عبادت نمی کرد، بلکه به جهت اهلیت او برای عبادت به بندگی اش قیام می کرد.

پیغمبر اسلام همچنان که خود فرمود: ((انا اءدیب الله و علی اءدیبی)) (۴۱)) بشریت را به تربیت چنین انسانی به کمال آدمیت رساند که صلابت میدان نبرد را - که تاریخ مانند آن صلابت را ندیده - با رقت قلبی که چهره افسرده یتیمی اشک او را جاری و ناله جگر سوز او را بلند می کند به هم آمیخته ، و او را به آزادگی و حریتی رسانده که از قید تمام مصالح و منافع محدود دنیوی و نامحدود اخروی رسته ، و تنها رشته عبودیت و بندگی خداوند عالم را، آن هم نه برای سود خود، بلکه اهلیت او به گردن انداخته ، و بین حریت و عبودیتی جمع کرده که مقصد نهایی از خلقت انسان و جهان است ، چنان رضا و غضب خود را در رضا و غضب خالق خویش فانی کرده که خوابیدن به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله در ليله المبيت و ضربت افضل از عبادت ثقلین در روز خندق گواه آن است (۴۲)

۰ آیت الله العظمی وحید خراسانی

علی (علیه السلام) جامع اضداد

اصولا وقتی سخن از فضایل نفسانی و ضد آن یعنی رذایل به میان می آید، منظور از آن (البته در میان افراد معمولی) عبارت است از صفاتی که در اثر تکرار اعمالی متناسب با آن صفت، در نفس پیدا می شود، و آن پدیده و حالت را که از تکرار عمل پیدا شده، ((ملکه)) می گویند.

احیانا ممکن است شخصی بخیل ناگهان کرامتی از خود نشان بدهد، به چنین کسی کریم نمی گویند. او تا دیروز بخیل بوده و از فردا نیز تا آخر عمر بخیل خواهد بود، امروز استثنائا در اثر شنیدن یک خطابه یا دیدن یک منظره احسانی از خود نشان داده، و یا ممکن است مردی ترسو در یک حادثه، ناگهان از خود شجاعتی بروز دهد، به چنین مردی که تا امروزش ترسو بوده و از این به بعد نیز ترسو و بزدل خواهد بود شجاع نمی گویند و همچنین است عکس این دو مثال؛ مثلا شخصی کریم که مانند حاتم طائی از اول تا آخر عمرش بزدل بوده اگر در یک حادثه استثنائا بخل بورزد، به او بخیل نمی گویند، و یا فردی شجاع و دلیر که در همه عمرش دلاور بوده است، اگر در یک حادثه استثنائا بزدلی کند، به او بزدل و ترسو نمی گویند. ترسویی و شجاعت، بخل و سخاوت و سنگدلی و رافت، وقتی در دلی پیدا می شود که یک عمر اعمالی متناسب با آن انجام داده باشد؛ مثلا از اول عمر تا آخر و در همه احوال جود و کرم کرده باشد، چه در حال دارایی و چه نداری، چه به دوست و چه به دشمن، چنین کسی رفته رفته جود و سخا، صفت او می شود؛ و همچنین است ضد آن؛ یعنی بخل و سایر صفات درونی. البته خمیر مایه صفاتی که در اثر تکرار اعمال متناسب، ملکه نفس می شود، از شکم مادران و صلب پدران به انسان ها منتقل می شود، و خلاصه کلام آن که غیر از تکرار عمل متناسب، چیزهای دیگری از قبیل داشتن پدر و مادری خاص، پرورش یافتن در محیطی مخصوص نیز موثرند.

بدیهی است کسی که در اثر تکرار اعمالی متناسب با سخاوت و مساعدت سایر عوامل، دارای ملکه سخاوت و کرامت شده باشد، دیگر محال است که در عین حال، صفت بخل و لثامت را هم داشته باشد و کسی که ملکه شجاعت را کسب کرده باشد، در عین حال ملکه ترس و بزدلی را هم داشته باشد، اما در مورد امیر مومنان علی (علیه السلام) می بینیم که در عین داشتن صفت شجاعت و دلاوری برنظیر، ترسو و دارای صفت جبن است، آن هم چه جبن عجیبی و در عین داشتن ملکه رافت و رحمتی شگفت آور، دارای صفت سنگدلی و بی رحمی است، آن هم چه بی رحمی عجیبی، و در عین داشتن صفت سخا و جود، دارای صفت بخل است آن هم چه بی رحمی عجیبی و در عین داشتن صفت سخا و جود دارای صفت بخل است آن هم چه بخلی، و با داشتن علمی لدنی و محیر العقول سال ها از بروز دادن علمش خودداری می کند؛ و هم چنین سایر صفات متضاد که فعلا به عنوان نمونه این چهار صفت و ضد آنها ذکر شد.

شجاعت و ترس

در بیان این چهار صفت می بینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) که هم به شهادت تاریخ در هیچ جنگی یک قدم به عقب بر نگشت ، و هم به فرموده خودش در نامه ای که به ((عثمان بن حنیف)) نوشته فرمود: و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها (۴۳) ؛ به خدا سوگند! اگر همه عرب بر قتال من پشت به پشت هم دهند، از پیش رویشان به عقب بر نمی گردم . در عین حال همین شجاع ترین مرد عالم ، در دل شب از ترس خدای عزوجل می لرزد و چون انسانی مار گزیده به خود می پیچد. به قسمتی از گفتار ((ضرار بن ضمره)) در شرح حال امام (علیه السلام) در حضور معاویه توجه فرماید:

و هو قائم فی محرابه قابض علی لحيته يتململ السليم و يبيكي بكاء الحزين فكاني الآن اءسمعه و هو يقول يا دنيا... غری غیری ... آه ، آه ؛ من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطريق (۴۴) ؛ او را در یکی از شب ها دیدم که در محراب خود ایستاد بود، ریش خود به دست گرفته چون مار گزیده به خود می پیچید و چون غمزده ها می گریست گویا اکنون صدایش در گوش من است که می گوید: ای دنیا... غیر مرا بفریب ... آه ! آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه)) .

رافت و سنگدلی

اما رافت و رحمتش به حدی است که در دل شب از نگرانی درباره ایتم خوابش نمی برد و به ناچار نان و آب برای ایتم می برد و ایتم مردم را روی زانو می نشاند و با دست خود غذا در دهانشان می گذارد و چون شعله آتش در خانه یتیم بلند می شود، صورت خود را نزدیک آتش می برد و به خود می گوید:

((حرارت آتش دنیا را بجش ، این است کیفر آن کس که در کار یتیمان و بیوه زنان کوتاهی می کند)) و همین رئوف ترین بنده خدا را می بینیم که در کشتن مردان بنی قریظه ، به طور کم نظیری سنگدل می شود و حتی در یک صحنه (داستان عمرو بن عبدود) دو حالت متضاد را از خود بروز می دهد.

کرم و بخل

در مورد جود و کرم امام (علیه السلام) از زبان دشمنش معاویه ملعون می شنویم که سوگند یاد می کند: ((اگر علی بن ابی طالب یک انبار تبر (طلای خالص) داشته باشند و انباری دیگر از تین (کاه) انبار طلا را زودتر از انبار کاه انفاق می کند)) و از خودش می شنویم که دنیا و لذایذ آن را به استخوان خوک در دست شخصی جذامی تشبیه کرده است (۴۵) و در خطبه شقشقیه آن را بی مقدارتر از آب دماغ بز خوانده و معلوم است که چنین کسی سخی ترین مردم دنیا خواهد بود، زیرا هر انسانی به آن مقدار از جود و سخا خودداری می کند و بخل می ورزد که به دنیا علاقه دارد، وقتی شخصیتی دنیا در نظرش چنین پست و بی ارزش باشد معلوم است که برای او کوه طلای دنیا و کاهش یکسان است ، ولی با این حال می بینیم که در مواردی آن چنان بخیل می شود که احدی به آن درجه از بخل نمی رسد، اینک شرح یکی از آن موارد را از زبان خود آن جناب می شنویم :

((عقیل را دیدم که دستش از مال دنیا تهی شده بود و آن چنان در فشار و فقر قرار گرفته بود که از من خواست یک من گندم از بیت المال را به او بدهم ... و من خود، اطفال او را دیدم که از گرسنگی رنگ خود را باخته بودند و از شدت سرما و نداشتن لباس چهره هاشان متغیر گشته بود و چون مکرر رفت و برگشت ، و در این رفت و آمد، من به سخن او گوش دادم پنداشت که من به خاطر خشنودی او دین خود را تباه خواهم کرد و در این خیال بود، که من آهنی را داغ کردم تا عملا او را از خواسته اش باز بدارم (چون می دانستم که او تحمل آن را نخواهد داشت) سپس آن آهن داغ را به جسم او نزدیک کردم . همین که داغی را احساس کرد فریاد کشید و ناله کرد، من به او گفتم : عزاداران بر تو بگریند آیا تو از حرارت این آهن تفتیده می نالی و من از آتش دوزخ نترسم و بین تو و سایرین در تقسیم بیت المال تفاوت بگذارم !!)) .

علم علی (علیه السلام) و کتمان آن

و اما علم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در روزگاری که نام و نشانی از فلسفه ، عرفان ، ادبیات ، طبیعیات و سایر علوم نبود، آن جناب معارفی را بیان کرد که بعد از قرن ها برای بشر قابل درک شد. تازه همه آنچه را که داشت بیان نکرد؛ چون کسی را نمی یافت که بتواند علم او را تحمل کند و به نسل های بعدی برساند و به فرموده استاد علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - از میان دوازده هزار صحابی رسول خدا - که شاید دوازده گفتار حکمت به یادگار نگذاشته اند - آن جناب غیر از خطبه ها و نامه ها و وصایایش ، ۱۱۶۰۰ کلمه حکمت به یادگار گذاشته است ، قرآن کریم در این آیه او را عالم به کتاب خوانده و می فرماید:

و يقول الذين كفروا لست مرسلًا قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب (۴۶) ؛ کسانی که کافر شدند می گویند، تو فرستاده خدا نیستی بگو: خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست برای گواهی میان من و شما کافی است)) .

آن کتابی که ((آصف بن برخیا)) پاره ای از آن را می دانست و در نتیجه توانست تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن ، از شهر سبا به فلسطین حاضر سازد (۴۷) خبرهایی که از آینده طلحه و زبیر و... داد پرتوی از علم آن حضرت است . اما در عین حال مدت ۲۳ سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از بعثتش زنده بود امیر مومنان علی (علیه السلام) به منظور رعایت ادب نسبت به رسول خدا رفتاری داشت که گویی از نظر علم هیچ تفاوتی با سایر مردم ندارد، در این مدت در هیچ جنگ و صلحی ، سفر و حضری حتی نه در حضور رسول خدا و نه در غیابش ، چیزی که حکایت از علم بی کران آن جناب داشته باشد نگفت ، و این خود بزرگ ترین معجزه است که کسی با داشتن چنین دانشی در مدت ۲۳ سال از اظهار علم خودداری کند، و همچنین فن سخنوری و فصاحت و بلاغت که مردم در این فن یا ((سبحان (۴۸))) فصیح و بلیغند و یا ((باقل (۴۹))) بی سر و زبان ، و یا بین این دو نقطه متقابلند و ممکن نیست کسی در عین این که در فصاحت سبحان زمان خویش است در نداشتن فصاحت ، ((باقل)) زمان خود باشد.

سر جامع الاضداد بودن علی (علیه السلام)

آیا رمز جامع الاضداد بودن علی (علیه السلام) چه بوده است؟ با این که می بینیم - و تاریخ نیز شهادت می دهد - که هر کس دارای ملکه شجاعت و سخاوت و رافت و سایر ملکات فاضله است نمی تواند از بروز ملکاتش جلوگیری کند و کسی که دارای علمی و معارفی است نمی تواند از اظهار آن خوشتن داری کند و کسی که دارای ملکاتی ضد این صفات است نمی تواند در عین حال این صفات را هم داشته باشد، پس امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - چگونه چنین بودند؟

پاسخ این است که آری، ملکات درونی، هر کدامش ضدی دارد و انسان یا خود آن ملکه را دارد و یا ضد آن را و ممکن نیست کسی، هم خود ملکه را داشته باشد و هم ضدش را ولیکن صفات و فضایی که در امام (علیه السلام) بود از باب ملکه نبود و با تمرین و ممارست همه روزه به دست نیامده بود تا بگویی آدمی با تمرین یا شجاع می شود و یا ترسو و چگونه ممکن است هم شجاع باشد و هم ترسو، بلکه آنچه از فضایل و مناقب در آن جناب بود آثار ایمان آن حضرت بود، ایمان به مبدا و معاد و رسالت رسول خدا.

شدت ایمان علی (علیه السلام)

درباره مبداهش می فرمود: ((لم اءعبد ربا لم اره ؛ پروردگاری را که ندیدم نپرستیده ام)) .

در ایمانش به رسول خدا فرمود: ((ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اثر امه (۵۰) ، من آن جناب را پیروی می کردم ، آن چنان که بچه شتر، دنبال مادرش ، پا جای پای مادرش می گذارد)) .

درباره معاد می فرمود: ((لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا؛ اگر پرده مادیت کنار رود و مرز زندگی شکسته شود من یقین بیشتری پیدا نمی کنم)) . به خلاف سایر مردم که می فرمود: ((تا زنده اند خواب و بی خبرند، وقتی مرز زندگی دنیایی آنها شکست و مردند بیدار می شوند و حقایق را می بینند)) .

باز حضرت می فرماید:

((اگر شما امروز آنچه را مردگان شما دیدند، می دیدید، به جزع وزاری در می آمدید، آن وقت سخنان اولیای خود را می شنیدید و اطاعت می کردید ولی شما از دیدن آنچه آنها دیدند محجوبید، ولی چیزی نمانده که حجاب کنار رود (۵۱))) .

با توجه به این که آنچه انسان انجام می دهد، با قدرت ایمان و باورش می کند، پس قدرت ما هر چه هست از ایمان ماست و چیزی که هست ایمان ما به امور مادی است که چون محدود است، قدرتمان نیز محدود است و اگر به عالم غیب؛ یعنی به قدرت نامحدود و علم نامحدود و حیات نامحدود و به خدایی که هر چه در عالم ماده می بینیم خزینه هایش نزد اوست، ایمان داشته باشیم، قهرا قدرت ما نیز نامحدود می شود و چون ایمان مولی امیر مومنان (علیه السلام) به عالم غیب و مبدا و معاد، فوق ایمان هر صاحب ایمانی بود، قدرت او نیز فوق هر قدرتی بود.

او در جایی که خدایش از او می خواست شجاعت خود را اعمال کند صحنه عمرو بن عبدودها و خیبرها و مرحب ها را به پا می کرد و هر جا از او می خواست شجاعتش را اعمال نکند، قدرت خود را در صبر به کار می زد و در برابر حمله نابکاران به خانه اش ، به همسرش و حتی به دین خدا و بندگان خدا، خویشتن داری می کرد، هر جا خدای تعالی از او می خواست دانش خود را اظهار کند، علمی را اظهار می کرد که بشریت را خیره می ساخت و نیز در مواردی که رضای خدا در اخفای علمش بود، دم فرو می بست ، مثلا به منظور رعایت ادب نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت می نمود. آن جا که خدا از او می خواست بذل و بخشش کند انگشت خود - که می گویند گران بها بوده - و قنات ها و باغ و هر چه را که داشت ، در راه خدا انفاق می کرد، وقف می کرد و جایی هم که از او می خواست امساک کند، امساک می کرد. آن جا که خدای تعالی از او می خواست لب به سخن بگشاید، در نهایت فصاحت و بلاغت سخن می گفت و آن جا که از او می خواست سکوت کند، سکوت می کرد و این قدرتی بود که امام (علیه السلام) در مالکیت نفس خود داشت .

از جمله آثاری که برای ایمان ذکر شده این است که کارهای مومن و اراده او اراده خدا و کار خدا می شود و چون خدا هر چه را اراده کند، تحقق می یابد، قهرا اراده مومن را نیز هر چه باشد محقق می سازد؛ به این آیه شریفه توجه فرمایید:

و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا (۵۲) ؛ و کسی که از خدا پروا داشته باشد و از معصیت او بپرهیزد، خدای تعالی در هر گرفتاری که برایش پیش آید، راه نجات پیش پایش می گذارد، و از راه و جایی که خودش فکر آن را نمی کرد روزی اش می دهد، و کسی که بر خدا توکل و اعتماد کند، در مقابل همه اسباب عالم تنها خدای تعالی برای او کافی است ، چون کار او کار خدا شده و خدا به کار خود می رسد. آری ، این خداست که برای هر چیزی قدر و اندازه ای قرار داده و قدرت خود او قدر و اندازه ندارد)) .

لازمه این آیه شریفه این است که اراده مومن مستهلک در اراده خدا شود؛ یعنی اراده نکند مگر آنچه خدا اراده کرده ، و وقتی ایمان کسی به چنین پایه ای رسید، رفتارش همان می شود که از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مشاهده شد. (۵۳)

۰ امام موسی صدر

ای بزرگ بزرگان!

آن قدرت و هیجان و صولت کوه افکن چه بود و این لطف و رحمت کیست؟! آن غذاهای خشن و بی لذت چیست و این دلاوری و شجاعت کدام است؟! گریه بر سر کوی یتیمان و بینوایان را چگونه می توان با از پای در آوردن سلحشوران و جنگاوران روزگار یک جا جمع کرد؟ به ما بگو: آن زهد، تقوا، حکمت و عرفان در حد اعلا کجا و زمامداری جوامعی پهناور از دنیا کجا؟ و بالاخره، ای حلال مشکلات! پرده از معمای دیرینه جمع بین قدرت و عدالت را بردار - ای بزرگ بزرگان ...

به راستی، چه راز بزرگی در نهاد این انسان کامل نهفته است که می تواند از طرق متضاد رهسپار یک هدف گردد، به طوری که در حال رکوع اگر تیر از پایش در می آورند متوجه نمی شود، ولی ناله مستمندی را می شنود و با عطایش او را مستغنی می نماید (۵۴)؟!

ثبات روح علی (علیه السلام)

انسان در این دنیا و تاریخ پیچیده آن، نمی تواند شخصی را بیابد که بی توجهی مردم به او در روحش اثر نگذارد و مطلقاً را در او به جا آورد که در طول زمامداری پنج ساله خود - آن هم دوره ای که فهرست ناگواری های تاریخ در آن نهفته و تمام تناقضات در آن دوران به وجود آمده است - مدیریت حوادث گوناگون را به نحو احسن بر عهده گیرد و حتی ذره ای خشم به خود راه ندهد و همه امور را نیز از بالا ببیند. حتی به آل عبدالمطلب بگوید که وقتی من از دنیا رفتم به جان و مال تعرض نکنید و نگویید علی را کشتند.

علی (علیه السلام) را در ظاهر، یک نفر کشت، اما در واقع، اکثر انسان های آن روز در کشتن علی (علیه السلام) دخالت داشتند. البته یک کشتن جسمانی داریم و یک کشتن روانی.

هر لحظه به این مرد ضربه های روحی می زدند و این مرد مقاومت می کرد. تاریخ چنین شخصیتی را پس از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نشان نداده است. آخر می شود که با چنین شخصیتی رو به رو شد، ولی حیرت زده نشد؟ آیا می توان درباره علی (علیه السلام) منقلب نشد؟

ابراهیم نظام سیار می گوید: سخن درباره علی (علیه السلام) مشکل است. اگر بخواهیم حقش را بگوییم، خواهند گفت: غلو کرده است و اگر حقش را نگوییم به او ظلم کرده ایم (۵۵)

سخنیت در شناخت

در مواردی که فرد جوای شنائی می خواهد به شخصیت بزرگی، علم و آگاهی پیدا کند تا عناصر و فعالیت های روحی آن را در درون خود دریافت ننموده باشد نمی تواند مدعی شود که شناسائی اش به حد نصاب رسیده است. (۵۶)

برای فهم چنین حقیقتی می باید فرد خواستگار آگاهی با تقرب وجودی و بر قراری سخنیت بین خود و آن شخصیت بتواند تا حدی به فهم او نایل شود.

عقل گردی عقل را دانی کمال عشق گردی عشق را دانی جمال

بنابراین ، درک لطایف مهر و محبت علی به خدا، پاکیزگی روح او، روحیه عدالت خواهی و حق جوئی او و همه اوصاف او برای جوینده ابعاد شخصیت علی (علیه السلام) جز از این راه که این حالات و اوصاف را در حد وجودی اش در خود تحقق دهد، میسر نیست (۵۷) یک قاعده ثابت می گوید:

((مردم به امثال خود مایل ترند)) .

این قاعده نتیجه ای از قاعده اساسی دیگری است که می گوید:

((هم سنخ بودن ، علت نزدیکی شدید به همدیگر است)) .

این دو قاعده در ابیات زیر چنین منعکس شده است :

طبیات از بهر که ؟ لطیبین خوب خوبی را کند جذب از یقین

در هر آن چیزی که تو ناظر شوی می کند با جنس سیرای معنوی

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد گرم گرمی را کشید و سرد سرد

قسم باطل باطلان را می کشد باقیان را می کشد اهل رشد

ناریان مرناریان را جاذبند نوریان مرنوریان را طالبند

صاف را هم صافیان طالب شوند درد را هم تیرگان طالب بوند

بر مبنای این دو قاعده ، شخصیت های بسیار بزرگ تاریخ ، فقط مورد شناخت معدودی از انسان ها بوده اند. شخصیت ها، با صعود به هر قله بالاتر، عده ای از مردم را از دست می دهند و تدریجا به تنهایی و غربت مطلق ، در این دنیا می رسند و با کمال تنهایی و غربت عضوی از جمع روحانیان و نوریان می شوند خورشید عنایت خداوندی بر آنان تابیدن می گیرد. اگر این غریبان آشنا با دیار و ماده و مادیت ، آن جمع به انبساط شدید روحی نرسیده باشند، نمی گویند:

((پروردگارا، تویی مائنوس ترین مائنوس ها)) .

بنابراین ، اگر شخصیت یک انسان ، از نظر رشد و کمال ، به مرحله ای برسد که گام از عالم طبیعت فراتر نهد و روح او قدرت پرواز از سنگلاخ و خارستان طبیعت را به دست آورد، با این که در این عالم ماده است ، درک و دریافت چنین شخصیتی به سر حد امتناع می رسد، زیرا بدیهی است که فهم و درک حقایق فوق طبیعت ، برای غوطه وران در سلسله حوادث و علل و معلولات طبیعت ، که متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق مردم همه دوران ها را تشکیل می دهد، امکان ناپذیر است ؛ لذا همان گونه که ((جبران خلیل جبران)) گفته است:

((علی بن ابی طالب (علیه السلام) از این دنیا چشم فرو بست ، مانند آن پیامبران که به قومی مبعوث می شدند و آن قوم شایستگی آن پیامبران را نداشتند، و در جوامعی زندگی می کردند که جوامع آنان نبوده است)) .

به هر حال ، عده ای بسیار اندک بودند که در طول تاریخ ، مقداری از ابعاد با عظمت شخصیت این بزرگان را شناختند. چند نفر معدود در دوران زندگی علی (علیه السلام) بوده اند که تا حدودی او را به جا آوردند (۵۸) مانند سلمان فارسی ، ابوذر غفاری مالک اشتر، مقداد بن اسود کندی ، عمار بن یاسر و اویس قرنی (۵۹) .

همه محتاج اویند

جمله زیر به خلیل بن احمد، دانشمند بسیار معروف در علم و زهد و تقوا نسبت داده اند. او درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته است:

افتقار الكل اليه و استغنائه عن الكل يعطى ائنه امام الكل فى الكل ؛ احتیاج همه به او و بی نیازی او از همه ، اثبات می کند که او امام همه در همه امور است .))

روسو، در کتاب قرار داد اجتماعی ، در توصیف قانونگذار - که شامل زمامدار نیز هست - چنین می گوید:

((سعادت او نباید مربوط به جامعه باشد، یعنی نباید در سعادت احتیاجی به جامعه داشته باشد، ولی باید حاضر شود به سعادت جامعه کمک کند (۶۰))) .

آفتاب دلیل آفتاب

از یکی از شعرای بسیار بزرگ پرسیدند: تو چرا این زمامدار، و آن امیر را مدح می گویی ، ولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را که بیش از همه آنان شایستگی دارد، مدح نمی گویی ؟

آن شاعر پاسخ داد: امرا و زمامداران را اشعار من و امثال من است که مطرح و بزرگ می کند، در صورتی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) از مدح و تعریف من و امثال من بی نیاز است .

و اذ استطال الشیء قام بنفسه و صفات نور الشمس تذهب باطلا

((و هنگامی که یک چیزی خود را گسترش داد و هستی خود را اصالت بخشید، قائم به نفس می شود و صفات (یا صفای) نور آفتاب هر باطل تاریک را از بین می برد)) .

به قول بعضی از دانشمندان انسان شناس ، گاهی مدح و توصیف کسانی که از شخصیت خیلی بالاتر برخوردارند، این توهم را به وجود می آورد که شاید مداح به این وسیله می خواهد شخصیت خود را در جامعه این طور مطرح کند که آری ، من قدرت درک عظمت ها را دارم ، من هم سنجیتی با آن شخصیت والا دارم ! مگر چنین نیست که : مادح خورشید مداح خود است ؟ (۶۱)

انتخابی شگفت

انتخاب علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای خلافت، داستانی بس شگفت انگیز است، که هر مطلعی از تاریخ بشری، با نظر همه جانبه و دقیق در آن، اعتراف خواهد کرد که چنین انتخابی در هیچ یک از جوامع وجود نداشته است، و گمان نمی رود که تاریخ، حتی در آینده هم چنین انتخابی را به خود ببیند.

در ابتدا باید وضع آن دوران را به خوبی مجسم کنیم، که جامعه اسلامی پس از آن همه شکوفایی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه روزهای تیره و تاری رابه خود دید....

انتخابی که رشد یافتگان، با همه قوای عقلانی و سطوح وجدانی در آن شرکت کردند.

آیا در طول تاریخ تا کنون، آن جا که انتخاب زمامدار و رهبر به اختیار مردم گذاشته شده است، انتخابی را سراغ دارید که همه رشد یافتگان، با همه قوای عقلانی و سطوح وجدانی در آن شرکت کرده و آن فرد را به زمامداری یا رهبری خود برگزینند؟... طبق همه تواریخ معتبر، درباره علی (علیه السلام) انتخابی را شاهدیم که عمده شرکت کنندگان در آن انتخاب، و حتی مردم جوامع دور از مرکز انتخاب، که از این حادثه تاریخی مطلع شده اند، با همه قوای عقلانی و سطوح وجدانی در آن انتخاب شرکت، یا رضایت به آن داشته اند جز معدودی از هواپرستانی که آلت چنگیز صفتان زمان خود بوده اند.

از این نکته غفلت نکنیم که منظور ما آن نیست که یک فرد و شرکت کنندگان در انتخاب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فلسفه ها خوانده و همه علوم انسانی را آموخته و همه عقاید و احکام و اخلاق و فلسفه اسلامی را با وضوح کامل پذیرفته، و دست به انتخاب علی (علیه السلام) زده اند، بلکه مقصود ما این است که پیشتازان جوامع اسلامی آن زمانی، که از آگاهی های وسیع و عمیق درباره قانون و رهبر و زمامدار و اجتماع، مخصوصا از دیدگاه اسلامی برخوردار بودند، با تمام قوای عقلانی و سطوح وجدانی برای انتخاب علی (علیه السلام) هجوم آورده اند.

هجوم همه پیشتازان یک جامعه، که دارای افکاری نافذ و ذهنی روشن و وجدانی سالم و آزادند، در حقیقت مساوی هجوم همه انسان های آن جامعه است، بدیهی است که در این فرض، کسی که از مسیر پیشتازان تخلف می کند، از همه اصول بنیادین و قوانین سازنده جامعه منحرف می شود.

انتخابی که هیچ گونه عامل جبری در آن تاءثیر نداشته است.

این هم یک پدیده شگفت انگیز دیگر که عمده افراد جامعه، عالم و جاهل، کوچک و بزرگ، افراد خام و ابتدایی و شخصیت های ورزیده در فراز و نشیب زندگی ... همه و همه، در شایستگی قطعی شخصیتی برای مقام زمامداری اتفاق نظر داشته باشند، بدون این که کم ترین تاءثیری از عوامل جبری در آن اتفاق نظر وجود داشته باشد، ما مقداری از آن عوامل اساسی را که می تواند در به وجود آمدن اکثریت ها و اتفاق نظرها تاءثیر کند، در این جا مطرح می کنیم:

۱. طمع مال و ثروت اتفاق کنندگان ، در شخصیت مورد انتخاب : فعالیت طمع برای جلب مال و ثروت ، دو نوع اساسی دارد: مستقیم و غیر مستقیم .

جامع مشترک هر دو قسم عبارت است از وسیله قرار دادن شخصیت انتخاب شده ، برای رسیدن به مزایای مادی در اشکال مختلفش .
درباره علی بن ابی طالب نه تنها این عامل موثر نبود، بلکه دوری و بیزاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مال و ثروت دنیا، که بر همگان واضح بود، طرز رابطه او را با افراد جامعه دوران زمامداری اش ، به خوبی روشن کرده بود.

چنان که عملاً، سرتاسر سال های خلافتش ، همین روش را نشان داد و معدودی که به هوای سفره های رنگارنگ و مالکیت های بی حساب آمده بودند، از دور او پراکنده و راهی دستگاه ماکیاولی ها شدند.

۲. مقام جویی و ریاست پرستی : برای کسانی که با وضع روحی علی (علیه السلام) آشنایی داشتند، به خوبی ثابت شده بود که او مقام و ریاست پرستی را نوعی از بیماری می داند که از تورم ((خود طبیعی)) ناشی می شود. او که خود از این بیماری مهلک گریزان است ، چگونه روا خواهد دید که دیگران را به آن مرض کشنده مبتلا کند؟!

پس این عامل هم نمی توانست در انتخاب علی (علیه السلام) دخالتی داشته باشد.

یکی از شواهد کاملاً روشن فرار ناجوانمردانه طلحه و زبیر از بیعت با علی (علیه السلام) و بر پا کردن غائله جنگ جمل بود. مقام پرستان ، با این که علی (علیه السلام) را به خوبی می شناختند و می دانستند که این خلیفه الله ، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انسانیت را در معرض سوداگری در مقابل مقام و ریاست قرار نخواهد داد (چون این پدیده خانمانسوز، مقام ، ریاست ، و حکومت) لذیذترین طعمه خود حیوانی آدمیان است)، به احتمال ضعیف ، که شاید علی (علیه السلام) با اشتغال به خلافت ، خود را مجبور به سازشکاری ببیند و مقام دلخواه آنان را برای آنان تامین کند، در انتخاب او شرکت کردند.

۳. تاثیر شخصیت ها: این عامل را به دو گونه می توان تصور کرد:

یک . قرار گرفتن تحت تاءثیر شخصیت هایی رشد یافته ، که امیال و خواسته های حیوانی خود را کاملاً مهار و تعدیل کرده ، طعم عظمت و کمال انسانی را چشیده اند. تاءثیر این شخصیت ها در سرنوشت اجتماعات ، نه تنها مضر نیست ، بلکه صد در صد به نفع آنهاست .
شخصیت هایی امثال : سلمان ، مالک اشتر، عمار بن یاسر، محمد بن ابی بکر، هاشم مرقال ، حجر بن عدی ، اویس قرنی و میثم تمار (که به دلیل انسان شناسی عمیقی که داشته اند، در جاذبیت شخصیت علی ابن ابی طالب (علیه السلام) قرار گرفته بودند)، راهنمایان بسیار با ارزشی برای آن دوران بودند. ای کاش مردم در همه ادوار و جوامع تحت تاثیر این گونه شخصیت ها، سرنوشت حیات اجتماعی خویش را تعیین کنند. سلطه این افراد، به وسیله شمشیر بر طبیعت معمولی مردم نیست ، بلکه سلطه آنان به وسیله عقول نافذ و وجدان های پاک ، بر عقول و وجدان های آزاد انسانی است .

دو. قرار گرفتن تحت تاءثیر شخصیت های نیرومند، مانند گنجشک ضعیف در مقابل کام اژدهام . این تاءثیر ناشی از عامل جبری نیروست که تا کنون ، با تکیه به تنازع در بقا، راه انسان ها را برای هر گونه اصلاح سد کرده است .

تأثیر شخصیت ها در انتخاب علی بن ابی طالب (علیه السلام) به زمامداری، از نوع اول بوده است. این، نه تنها یک اتفاق نیکو درباره یک حادثه شخصی تاریخی بوده است، بلکه با نظر به ناتوانی مردم معمولی از تعیین سرنوشت حیات اجتماعی خود، راهی بهتر از این، برای اصل پدیده حاکمیت دیده نمی شود.

این نکته را نباید فراموش کنیم که شخصیت های تعیین کننده سرنوشت حیات اجتماعی، بایستی واجد آن شرایط اساسی باشند که افلاطون به عنوان شرایط زمامدار آنها را طرح کرده است؛ زیرا تنها شخصیت هایی که واجد آن شرایطند، می توانند شایستگی زمامدار حکیم و دارا بودن او را به شرایط مزبور درک کنند.

عقل گردی عقل را دانی کمال عشق گردی عشق را بینی جمال

انتخابی که از نظر کیفیت، نوعی انتصاب مطابق دستور الهی بود

درست است که در ظاهر امر، تصدی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به زمامداری مستند به انتخاب مردم بود، ولی این انتخاب را با انواع معمولی آن، به هیچ وجه نمی توان مقایسه کرد. زیرا:

۱. علی بن ابی طالب (علیه السلام)، با نظر به داشتن همه فضایل انسانی - الهی (به اتفاق همه صاحب نظران)، شایسته ترین شخصیت برای رهبری و زمامداری بوده است؛ خواه مردم او را انتخاب می کردند، یا او را از رهبری و زمامداری کنار می گذاشتند. اگر آن روز از یک یک مردم، بدون کمترین تطمیع و تهدید می پرسیدند: مورد نظر شما برای رهبری و زمامداری کسیت؟ اگر شخص مسوول، معنای آن منصب و مقام را می دانست و به انسان و انسانیت علاقه ای داشت، جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نمی توانست مطرح کند.

۲. وجدان پاک و عقل سلیم مردم، همان پیامبران درونی هستند که هر حکمی را صادر کنند، حکم الهی است.

هیچ جای تردید نیست که هجوم بی نظیر مردم برای انتخاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تحریک وجدان پاک و عقل سلیم آنان بوده است و بس. به اضافه این که نه تنها مردم حکومت علی (علیه السلام) را یک حکومت الهی می دانستند، بلکه خود آن پیشوای صادق و عادل محض، تصدی خود را بر امر حکومت یک ماموریت الهی می دانست. این اعتقاد در نهج البلاغه کاملاً روشن است:

«ما و الذی فلق الحبه، و براء النسمه، لولا حضور الحاضر، و قیام الحجه بوجود الناصر، و ما اءخذ الله علی العلماء اءلایقاروا علی کظه ظالم، و لا سغب مظلوم، لاءلیقت حبلا علی غاربها (۶۲)»

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و روح را آفرید، اگر گروهی برای یاری من آماده نبود، و حجت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی گشت و پیمان الهی با دانایان درباره عدم تحمل پرخوری ستمکار و گرسنگی ستمدیده نبود، مهار این زمامداری را به دوشش می انداختم (۶۳).

توده مردم و قدرت علی (علیه السلام)

تاریخ، قدرتمندی را چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) دیده که با داشتن بزرگ ترین و موثرترین قدرت در روزگار خود، هیچ فردی در مقابلش از ترس نلرزیده است (۶۴)؟!

آزادی در بیعت

بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حد اعلای آزادی و اختیاری که تاریخ جز درباره بیعت با خود پیامبر نشان نمی دهد، صورت گرفته است. حتی یک روایت ضعیف هم وجود ندارد که اثبات کند امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فرد یا گروهی را به بیعت با خویشتن مجبور کرده باشد. به همین دلیل بود که آن حضرت، بعضی از اشخاص معلوم الحال را که از بیعت با او تخلف کرده بودند، تعقیب نکرد و حتی اندک آسیبی به حقوق فردی و اجتماعی آنان وارد نیاورد. (۶۵)

علی (علیه السلام) حاکمی بی نقص

هزاران نظر انتقاد و عیب جویی از علی (علیه السلام) چه در زندگی پیش از خلافت او، چه پس از خلافت او، بلکه در قرن های طولانی که ریاست پرستان و جانوران انسان نما برای پوشاندن عیوب و رسوایی های خود انجام می دادند، نتوانستند از روی مدرک صحیح اثبات کنند که علی (علیه السلام) در فلان مورد فردی یا اجتماعی قدمی برداشته است که مطابق هوای نفس بوده یا لا اقل اشتباه نموده است.

کیست که بتواند نصیبتی به این عظمت را در جهانی که سر تا پا کجکاوی بوده است به استحقاق حائز شود (۶۶)؟

جنگ برای صلح و انسانیت

آیا انسان دشمن، هنگامی که بداند سوزاندن دشمن با آتش سریع تر و نابود کننده تر است مهلت می دهد تا دشمن را با آب خفه کند؟ البته نه!

آری، یقیناً اگر در آب خفه کردن دشمن و یا کشتن با تشنگی، زودتر و بهتر انجام می گیرد، نوبت به صف آرایی و نابود کردن با شمشیر نمی رسد.

تاریخ بشری تنها پیشوایان توحید و نمونه تمام عیار آنها فرزند نازنین و سلحشور ابی طالب را از این رسم و قانون عمومی استثناء کرده است.

بروید تاریخ مسلم زندگی علی (علیه السلام) را مطالعه کنید، خواهید دید: معاویه آن شخص وارونه و آن جانور انسان نما در یکی از جنگ های صفین به نهر فرات مسلط شد و لشکریان علی (علیه السلام) را از نزدیک شدن به آب جلوگیری کرد تا بلکه با تشنگی و بدون احتیاج به اسلحه و صرف مدت زیاد، یاوران علی (علیه السلام) را از پای در آورد. فرمان هجوم به طرف آب و اشغال آن از ناحیه علی (علیه السلام) صادر گشته و با کوچک ترین حمله به نهر فرات پیروز گشتند. بدیهی است که یاوران علی (علیه السلام) در صد مقابل به مثل در آمدند.

ولی علی (علیه السلام) هرگز اصول انسانیت و قوانین اسلام را در هنگام سلحشوری از دست نداده است. او با تمامی تنفر از کردار یاورانش راه آب را به روی آنها باز و همگان را به سوی آشامیدن دعوت فرمود؛ زیرا در منطق زندگی و زندگی منطقی علی (علیه السلام) جنگ برای اصلاح انسان است نه برای نابود کردن آن.

هم چنین تاریخ بشری دستی را نشان نداده است که قریب به پنجاه سال قبضه شمشیر بفشارد، و قطره خونی به ناحق نریزد، جز فرزند قهرمان پارسا و متواضع ابی طالب را (۶۷).

علی (علیه السلام) و مرگ

آن یگانه شخصیت زنده که همیشه اهمیت تکلیف را به اولاد آدم گوش زد فرموده و خود را کشته شده تسلیم در پیشگاه قانون (قصاص پیش از جنایت ممنوع است) قرار داد، اگر خود نیز هرگز راجع به مرگ اظهاری نمی کرد، حقیقت مقدس و جاودانی تکلیف با رساترین صدای خود به گوش جهانیان می رسانید: علی (علیه السلام) از غوغای مرگ و غائله پس از مرگ نگرانی ندارد).

آیا ممکن است کسی از مرگ بهراسد و با توجه به سوء قصد حتمی قاتل جنایتکار، هیچ گونه مواخذه ای درباره قاتل انجام ندهد؟

مگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) نمی توانست با آن قدرت شاهانه خود قوانین را مطابق تمایلات متعارف انسان نماها منحرف نموده و روی زمین را از مجسمه پلید و جنایت بار ابن ملجم مرادی پاک کند؟

اگر آن نمونه تمام عیار پیشوایان توحید، کوچک ترین نگرانی از مرگ داشت، میان انبوه دشمن از رعیت و لشکر که هوای سفره های رنگارنگ و ثروت های گزاف و کرسی های امر و نهی بر سر داشته و علی (علیه السلام) را تنها مزاحم خود می دیدند، بدون سلاح و بدون مامورین محافظ در دل شب تاریک؛ مانند روز روشن حرکت نمی کرد. آن یگانه نسخه انسانیت که برای انجام تکلیف در هر شبانه روز روزی چند بار به آستانه با عظمت مرگ با رضایت خاطر قدم می گذاشت؛ مرگ را مبهوت ساخته بود؛ خود مرگ هم مانند زندگی بهت آورش فریاد می زد. علی (علیه السلام) از غوغای مرگ و غائله پس از مرگ نگرانی ندارد.

بالاخره زمامدار پارسا و نیرومندی که از زیادی وصله لباس در هنگام ریاست مطلقه از وصله کننده شرمند گرد و در تمامی مدت زندگانی به نیرومندان و ناتوانان در حقوق انسانی به یکسان نظر کنند و از دم شمشیر برانش با این که دائما خون تبهکاران از آن می چکید و در جنگ های خانمان سوز در صف اول برق می زد و در صدها حوادث مختلف که انتقام جویی در آنها، انسانیت را از انسان سلب می کند، قطره خونی به ناحق نریزد، و در زیر زخم سنگین بار مرگ غذای قاتل جنایتکار را فراموش نکند و از هیجان پدر کشتگی فرزندان جلوگیری کند و هنگام عبور از دالان مرگ، به صفحات پس از مرگ لباس وصله خورده را عوض و با یک قطعه کفن معمولی مانند لباس احرام، جسد خود را به زیر خاک و خود به ملاقات پیشگاه معبودش بشتابد. کدامین نگرانی او را شکنجه و آزار دهد. به عظمت خداوند اعلی سوگند که آن لباس و آن شمشیر و آن انسان که ارزش خود را از علی (علیه السلام) دریافته است و آن قلب با رافت و محبت حتی خود آن قاتل جنایتکار و آن کفن معمولی گواه صدقند که: علی (علیه السلام) از غوغای مرگ و غائله پس از مرگ نگرانی ندارد (۶۸).

آن قاتل (ابن ملجم) جنایتکار به جهان بشری و رو به صفت، احساس کرده بود که اگر بخواهد دست خیانت را با هزاران ترس و لرز به سوی آن شیر دل باز کند هنگامی ممکن است که علی (علیه السلام) در پیشگاه ایزدی علم شهود افراشته و تمامی قوای خود را در بارگاه با عظمت ربوبی از دست داده است.

آری، روز نخستینش را خانه کعبه با آغوش باز خیر مقدم گفت.

آخرین ساعات زندگی را در پرستشگاه الهی طی نموده حلقه بدر جانش برای ملاقات خداوند بزرگ در محراب عبادت زدند.

میان این دو پرستشگاه را خواه در میدان جنگ، خواه در صحنه سیاست، خواه در محراب عبادت، خواه روی کرسی زمامداری، خواه در سر کوی یتیمان و بینوایان و دردمندان، با پرستش یزدان سپری نمود.

بستر مرگ علی (علیه السلام) برای آنان که به عبادت او می رفتند آموزشگاه نهایی زندگی و مرگ جلوه می کرد.

نه این که آنان مرگ اقربا و خویشان و دیگران را چه در میدان های جنگ و چه در بستر مرگ ندیده بودند. آنها مانند دیگران در مدت عمر کم و بیش باقیافه هولناک مرگ رو به رو گشته بودند، ولی هرگز بدانسان آرامش بهت آوری را ندیده بودند که آن دریای حکمت و شجاعت و پرهیزکاری و عدالت در قابل آن جراحت طوفانی از خود نشان می داد.

کوه پیکری راتماشا می کردند که شمشیر زهر آگین آن جنایتکار جهان انسانی مبدل به یک برگ خزان دیده زرد زنگی نموده بود، صورت زردی را می دیدند با لبان افسرده ای که در تمامی مدت زندگانی به غیر از کلمات اصلاح سعادت جاودانی شکفته نشده بود. عیادت کنندگانش می گویند، و نهج البلاغه آن دوم کتاب انسان که هنوز مطالعه نشده است می گوید:

در همان حالت مرگ بار و وحشت انگیز، قرآن را سفارش می فرمود. به توحید اصرار می ورزید؛ امر به تنظیم کارها می فرمود؛ دستور اکید برای جلوگیری از دشمنی و اصلاح ذات البین صادر می کرد، سرپرستی یتیمان را گوشزد می فرمود، گاه گاهی هم با گفتن کلمه با عظمت لا اله الا الله اعضای شنوندگان، بلکه گویی جهان هستی را به لرزه در می آورد.

می گویند: آن لب های افسرده همچنان به تکرار این جملات مشغول بود که برای همیشه دیده از این جهان بر بسته و به جهان ابدی باز نموده و زندگی حقیقی را از سر گرفت.

فسلام علیه یوم ولدو یوم یموت و یوم یبعث حیا؛

درود به روز ولادتش، درود به روز مرگش، درود به روز حشرش (۶۹)

شما یک مورد در تاریخ پیدا کنید که علی بن ابی طالب (علیه السلام) در روز هجدهم ماه رمضان (شب آن روز که ضربت جانکاه به مغز حبیب خدا وارد شد) سست شود، یا در گوشه ای بنشیند و آه بکشد. به خدای قسم، چنین چیزی در روایت نیست. همان کارهای جدی ادامه داشته است! چرا؟ چون به زندگی و مرگ مسلط است.

او با اشراف حرکت می کند. در حقیقت، این شخص بالاتر از زندگی و مرگ حرکت می کند. آیا (او غیب) می داند، یعنی چه؟ او مافوق زندگی و حرکت معمولی حرکت می کند. حتی بعد از ضربت کذایی - این مطلب را من در مقتل ابوبکر بن ابی الدنیا دیدم و جای تامل است که چقدر آگاهی می خواهد. البته نمی خواهم بگویم چنین چیزی حقیقت نیست، ولی در خور شخصیت علی (علیه السلام) می باشد - می گوید: وقتی ضربت را زدند، همین طور که به طرف سجده به رو افتاد، خون که به این طرف جاری می شد، سر خود را بر می داشت و به طرفی می گذاشت که خونی نباشد. می خواست حداقل یک لحظه بدون خون، سر به سجده روی خاک بگذارد. حتی یک لحظه! چون مامور است سر به روی خاک بگذارد، نه بر روی خون:

ای گران جان خوار دیدستی مرا زن که بس ارزان خریدستی مرا

عمر را (مجاناً) به ما داده اند و نشسته ایم برای آن فلسفه می نویسیم. معلوم است که وقتی آدم: عمر مجانی به دستش رسید، نداند که فلسفه دنیا چیست. آیا اصلاً زنده هستیم که از فلسفه آن بپرسیم؟ بیایم از عینک علی بن ابی طالب (علیه السلام) به زندگی نگاه کنیم و ببینیم که یک لحظه اش مساوی با میلیاردها جهان هستی است (۷۰)

نسخه ای بی نظیر

همه می دانیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) در اوائل زندگانی اش و پس از رحلت پیشوای معظم اسلام، به جهت نبودن سخنیت میان او و دیگران، در جانب اقلیت بوده و با این وصف رفته رفته تمامی جهانیان را مسخر روحانیت و حکمت و دادگری خود نموده است.

تاریخ بشری هیچ گونه قدرتی، برای نشان دادن سیاستمداری پیدا نکرده است، که ماتریالیستی مانند ((شلی شمیل)) را مست نموده و درباره او بگوید: ((پیشوا علی؛ بزرگ ترین بزرگان، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب صورتی مطابق آن اصل ندارد، نه در گذشته و نه در جدید)).

صفحات تاریخ بشری را با دقت مطالعه کنید و عقاید موروثی را کنار بگذارید؛ خواهید دید هیچ فردی از پیشوایان جهان انسانی را نمی توان پیدا کرد که پیروانش به قدری در شکنجه و آزار بوده باشند که نتوانند نام پیشوا را بر زبانشان بیاورند، و دشمنانش به اندازه ای در سرکوبی و محو نمودن شخصیت او جدیت کنند که ما فوق آن قابل تصور نبوده باشد، با این حال بدون کوچک ترین مساعی مصنوعی، و بدون این که شخصیت های پیروزی از او طرفداری کنند، بزرگ ترین شخصیت انسانی را حائز بوده و نام او را در اولین سطر کتاب انسانیت ثبت کنند.

امروزه، که از حیث شناسایی ارزش انسانی (نه از حیث موافقت علمی) بهترین و مترقی ترین روزها را سپری می کنیم، بزرگ ترین تعظیم و احترام را به شخصیت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، از همه ملل عالم، حتی از آن اجتماعاتی که به ادیان پابند نیستند می شنویم، حتی اگر یکی از ملل غیر مطلع، درباره شخصیت علی بن ابی طالب (علیه السلام) غرض ورزی نموده و یا از روی بی اطلاعی پرده تاریک، به شخصیت علی (علیه السلام) فرود می آورد سیل تنفر و انزجار از همه ملل عالم به سوی او روانه می شود (۷۱)

شمشیر علی (علیه السلام) و انسان سازی

بدون شک علی بن ابی طالب (علیه السلام) با قطع نظر از تمام اوصاف انسانی اش که او را پس از پیغمبر شخص درجه یک اسلام معرفی می کرد، سرباز شماره یک بوده است. تمام تواریخ نوشته است: او هرگز دیده نشده که در جنگ از یک نفر یا از تمام سپاهیان خصم به علت ترس روگردان شود.

فتوحات جنگی اسلام به استثنای جنگ تبوک، به پرچمدار و فداکاری او بوده است.

این شخصیت جنگی شماره یک می گوید: و الله لو اعطيت الاءقاليم السبعة بما تحت افلاكها علی ان اعصى الله فی نمله اسلبها جلب شعيره ما فعلت؛

سوگند به خدا! اگر تمام اقالیم هفتگانه (زمین) را با آنچه که زیر افلاک آن است در مقابل معصیت به خدا درباره مورچه ای که پوست جوی را از دهان او در آورم به من بدهند، چنین اقدامی را نخواهم کرد.

پس ما می بینیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) را اسلام چنین کرده است که معصیت خدا در کوچک ترین حادثه که ربودن پوست جوی از دهان مورچه ضعیفی است با بزرگ ترین نفعی که در این دنیا برای یک انسان قابل تصور است (مالکیت تمام دنیا) مقایسه کرده و آن نافرمانی در ظاهر پیشیز را خوفناک تر از لذت آن نفع بی نهایت می داند این است سرباز اسلام، این است مرد دست به شمشیر اسلام، این است مرد مبارزی که با انسان تبهکار می جنگد، یعنی می جنگد و می داند که پوست جوی را از دهان مورچه که یک موجود زنده است نمی توان به ستم گرفت.

مدارای انسانی علی (علیه السلام) با قاتل خود ابن ملجم مرادی به طور روشن بیان می کند که مسئله شمشیر در اسلام برای زور آزمایی نبوده، بلکه برای انسان سازی بوده است. او به فرزندانش فرمود: اگر ابن ملجم را عفو کنید به تقوا نزدیک تر است (۷۲)

علی (علیه السلام) از منظر مختلف

شخصیت هایی که برای شناخت و معرفی علی بن ابی طالب (علیه السلام) به تکاپو افتاده اند، هر یک از آنان، با نظر به اطلاعات و آرمان ها و موقعیتی که در زندگی داشته اند، فعالیت کرده اند.

فلاسفه، حکما، دانشمندان و عرفا، از دیدگاه فلسفه، حکمت، دانش و عرفان.

عدالت خواهان دنیا مانند ((شبللی شمیل))، در قرن ما، از دیدگاه عدالت.

دلاوران و سلحشواران و یا متفکران که در طرز تفکر خود، اهمیت نهایی را به این گروه از مردم داده اند، از دیدگاه دلاوری و سلحشوری.

سیاست شناسان سیاست های واقعی بشر، از دیدگاه سیاسی، که در فرمان مالک اشتر و دیگر دستورات علی (علیه السلام) آمده است.

فقها و حقوقدانان و قضات از دیدگاه فقه و حقوق و علوم قضایی.

اخلاقیون از دیدگاه اخلاق و فصحا و بلغای تاریخ از دیدگاه فصاحت و بلاغت و (۷۳) ...

ضرورت بازشناسی علی (علیه السلام) در هر زمان

به نظر می رسد که تحقیق و بررسی مجدد و مشروح درباره علی (علیه السلام)، در هر دوره ای، یک امر ضروری و لازم است. ضرورت و لزوم این امر مستند به چند دلیل است.

دلیل یکم؛ شناخته شدن مقام والای انسانی، تا روشن شود که انسان می تواند در نتیجه معرفت و تکاپو، در مسیر گردیدن تکاملی، به درجه ای از عظمت برسد که از مالکیت به خویشتن شروع شود و در جذبه کمال الهی، به حریت نهایی خود برسد.

دلیل دوم؛ اثبات این که یکی از عنایات خداوندی بر بندگانش همین است که در هر دوره و جامعه ای، بیدارانی در میان به خواب رفتهگان، و هشیارانی در میان مستان، و پاکانی در جمع آلودگان وجود دارند که با احساس نوعی رسالت انسانی، خود را وادار به تفکیک سنگریزه از گوهر و ظلمت از نور می دانند، و این ناشی از حکمت اعلائی خداوندی، از ((انی جاعل فی الارض خلیفه)) است.

دلیل سوم؛ به وجود آوردن آرامش و امید برای انسان هایی که از انبوه دیو و دد ملول شده و چراغ به دست، دور شهرها را گشته و انسان را جست و جو می کنند و بالاخره افسانه می گویند و افسانه می شنوند و در خواب فرو می روند.

این تلاشگران، از امثال عالم بزرگ الهی، محمد عبده گرفته تا امثال شبلی شمیم ماتریالیست، فریاد می زنند که ای چراغ به دست ها بیایید، آن گمشده را که می جوید ما پیدا کرده ایم. این گمشده، فرزند نازنین ابی طالب است که از مالکیت به خویشتن، اشراف بر هستی و تسخیر قلوب همه پاکان اولاد آدم (علیه السلام) را نتیجه گرفته است.

دلیل چهارم؛ که شاید از یک جهت با اهمیت ترین دلایل ضرورت بررسی مجدد و شرح درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هر دوره ای است، اثبات معنادار بودن جهان هستی و آهنگی عظیم است که در این عالم نواخته می شود و می گوید:

((ای انسان! همان گونه که نمی توانی بگویی: من نیستم، نمی توانی بگویی، من بیهوده هستم (۷۴)).

نمونه انسان کامل

این پیشوای پرهیزگاران به دلایل زیر در ردیف اول پیشتازان تکامل یافته کاروان بشری است :

۱. حقیقتی که سراسر زندگی آن امام را چه در قلمرو اندیشه و چه در عرصه عمل فرا گرفته صدق و راستگویی است .
۲. نظری به تربیت شدگان علی (علیه السلام) که گروهی از پاک ترین مردم صدر اول اسلامند و در حوزه جاذبیت این شخصیت قرار گرفته و با گفتار و کردارش به درجات عالی رشد و کمال رسیده اند.
۳. هر محقق و اندیشمندی که با تتبع و تحقیق لازم و کافی اعم از مسلمان و غیر مسلمان درباره علی (علیه السلام) به بررسی پرداخته راستی و درستی و پرهیزگاری آن وجود مبارک را پذیرفته است .
۴. علی (علیه السلام) در میان دشمنان گوناگون و مردم نادان زندگی می کرد، افرادی که شایستگی زیستن با این انسان کامل را نداشتند اما آن حضرت بر خلاف زمامداران دیگر هرگز با آن دشمنان از در حيله گری و ظاهر سازی وارد نشد و سخت گیری او در اجرای اصول عدالت برای مخالفان راهی جز صف آراییی ظاهری یا باطنی در برابرش نمی گذاشت ، در چنین وضعی برای خودکامه های تبه کار و معاندان ، دستاویزی بهتر از یافتن نکته ضعیفی وجود نداشت و همه می دانیم که هیچ فردی نتوانست کوچک ترین اتهامی را به فرزند ابی طالب (علیه السلام) وارد، آورد.
۵. او حقیقت را دریافته ، فروغ تابناک مطلق عالم هستی دلش را روشن کرده و خدا را دریافته بود و پروردگارش را در همه لحظات زندگی اش می دید و امکان ندارد چنین شخصیتی با این گونه معرفت جزئی ترین خلاف را مرتکب گردد (۷۵) .

○ علامه محمد تقی جعفری (ره)

جملاتی از شخصیت های ملل غیر اسلامی درباره علی (علیه السلام) با توضیح علامه جعفری

۱. شبلی شمیل ، از پیشتازان مکتب مادیگری : ((پیشوا علی بن ابی طالب بزرگ بزرگان ، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب ، نه در گذشته و نه امروز صورتی مطابق این نسخه ندیده است (۷۶)

توضیحی در یک جمله شبلی شمیل

بایستی جمله ای را که شبلی شمیل گفته است ، با در نظر گرفتن چهار موضوع بسیار مهم ارزیابی نمود:

موضوع یکم - شخصیت ایده نولژیک شبلی شمیل است که معتقد به امور ماورای طبیعی و ادیان نیست .

موضوع دوم - از نظر آزادی عقیده و آزادی بیان و قلم ، یکی از شخصیت های انگشت شمار دوران جدید بوده است .

موضوع سوم - تمایلات عقل گرایانه دوران شبلی شمل و وضع روانی ویژه او که به همه چیز با عینک تحقیقی - علمی می نگرد و جهان بینی و انسان شناسی غیر علمی را خرافات می پندارد.

موضوع چهارم - او در دورانی زندگی کرده است که تاریخ گذشته اش صدها سقراط، افلاطون، ارسطو، فلیون اسکندری، اکویناس، اوگوستین، دکارت، کانت و هگل، و در ناحیه مشرق زمین این سینه‌ها، محمد بن زکریاها، جلال الدین مولوی ها و زمامداران گوناگون را ثبت نموده است، با در نظر گرفتن این موضوع های چهارگانه، ابراز عقیده مزبور از چنین شخصیتی درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) پر معناتر از آن است که یک نظر سطحی تلقی شود.

او با نظر به متن علمی جهان و شئون انسان، علی (علیه السلام) را شخصیت بی نظیر تلقی می کند، نه با عینک عقیدتی خود و نه با اجبار عوامل شخصی و محیطی و نه با دید خیال بافی و آرمان گرایی بی اساس و نه بی اطلاع از عبور صدها نواغ و حکما و زمامداران گوناگون از گذرگاه قرون و اعصار.

۲. جبران خلیل جبران، یکی از بزرگ ترین نویسندگان و متفکران انسانی مسیحی عرب: ((او از این دنیا رخت برپست، در حالی که رسالت خود را به جهانیان نرسانیده بود. او چشم از این دنیا پوشیده مانند پیامبرانی که در جوامعی مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را نداشتند و به مردمی وارد می شدند که شایسته آن پیامبران نبودند و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان نبود. خدا را در این کار حکمتی است که خود داناتر است (۷۷))) .

توضیح جمله جبران خلیل جبران

مضمون عبارت اول درست مطابق همان معنایی است که میخائیل نعیمه نیز بیان می کند که اندک چیزی از آنچه که علی (علیه السلام) میان خود و خدایش داشت، در آن زندگانی محدود و در آن جامعه تنگ و تاریک، ظهور نکرد. عامل اصلی محرومیت جامعه آن دوران از رسالت علی (علیه السلام) خود آن جامعه بوده است، که او را نشناخت و حتی به مقدار شناسائی اش هم از آن شخصیت بهره برداری ننمود.

عامل دیگر برای مجهول ماندن ارزش شخصیت علی (علیه السلام) یک موضوع کلی است که می تواند شامل همه دوران و همه جوامع بوده باشد. آن موضوع محدودیت دیدگاه اکثریت مردم است که دانسته ها و خواسته های آنان نشان می دهد این موضوع قابل انکار و تردید نیست که بشر با همه داد و فریادهایی که درباره پیشرفت و تکامل خود به راه انداخته، هنوز خود را نتوانسته است از زندان خودخواهی نجات بدهد. اصلاً او هنوز نتوانسته است درباره ((خود)) یک تفسیر و توجیه منطقی و رضایت بخشی داشته باشد. رابطه انسان با انسان هنوز در اصل ((پیوستگی به جهت احتیاج و گسیختگی به علت سود شخصی)) در جریان است؛ اما در قلمرو دانستنی ها، همین مقدار می توان گفت که بشر هنوز نتوانسته است مرز واقعی میان ((خود)) و ((جز خود)) را در معلومات خود تعیین نماید.

اصول و قوانین عالی جهان شناسی هیچ مکتبی برای مکتب دیگر کلا یا بعضا پذیرفته نمی شود با این که از بانیان هر مکتب که می پرسى ماخذ و دلیل شما بر مدعایتان چیست ، همگی جواب می دهند: حس و عقل ، قوانین انسان و طبیعت ! پس این تناقض ها از کجا به وجود می آید! در پاسخ همین سوال هم مطالب ضد و نقیض شنیده می شود.

با این محدودیت ، دانستنی ها و خواسته های محدود، رسالتی مانند رسالت علی بن ابی طالب (علیه السلام) مانند عبور دادن خود کره خورشید از پنجره اتاقی است که با چهار دیوار به عرض شش متر و چهار متر و یک سقف و یک کف مشخص و محدود شده است .

۳. میخائیل نعیمه ، نویسنده ، صاحب نظر و متفکر انسانی مسیحی عرب : هیچ مورخ نویسنده ای هر اندازه هم از نبوغ و راد مردی ممتاز برخوردار بوده باشد، نمی تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند پیشوا علی (علیه السلام) در مجموعه ای که حتی دارای هزار صفحه باشد، ترسیم نماید و دورانی پر از رودیدادهای بزرگ مانند دوران او را توضیح بدهد. تفکرات و اندیشه های آن ابر مرد عربی و گفتار و کرداری که میان خود و پروردگارش انجام داده است ، نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده است . تفکرات ، ایده ها، گفتار و کردار او خیلی بیش از آن بوده است که با دست و زبان و قلم وی بروز کرده ، و در تاریخ ثبت شده است . (۷۸)

توضیح جمله میخائیل نعیمه

((هیچ مورخ نویسنده ای هر اندازه هم که دارای نبوغ و رادمردی باشد نمی تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند پیشوا علی حتی در هزار صفحه ترسیم نماید)) . همان طور که میخائیل نعیمه می گوید: ما نمی توانیم عناصر اساسی شخصیت علی (علیه السلام) و فعالیت ها و نتایجی که از آن عناصر بروز کرده است ، توضیح بدهیم ، با نظر به مجموع اصول و قوانین انسان شناسی ، اگر بخواهیم درباره علی (علیه السلام) تحقیق مفیدی داشته باشیم ، به این نتیجه خواهیم رسید که : شخصیتی است در حد اعلای کمال زیبایی غیر قابل ترسیم روحی را به دست آورده است و دارای آن استقلال روحی است که در افقی بسیار بالاتر از فرهنگ و علم و خواسته های معمولی بشر قرار گرفته است . از نظر آرمان های اعلای انسانی ، حقیقت در شخصیتش به وجود آمده است که حیات اصیل و منطقی انسانی را با همه بایستگی ها و شایستگی های مربوط به متن حیات اصیل نشان داده است ؛ اما این حقیقت مطلق چیست ؟ و کدام است آن عناصر مثبت که دست به هم داده و در به وجود آوردن آن حقیقت مطلق هماهنگ شده اند؟ و راه شناسایی آن فعالیت های درونی و مدیریت آگاهانه روی آن فعالیت ها چیست ؟ مسائلی است که حل آن بدون قرار گرفتن در مسیر چنان شخصیت و بدون شنیدن آهنگ کلی هستی وابسته به هستی آفرین امکان پذیر نخواهد بود.

علوم روانی و دقیق ترین آزمایشگاه هایی که در صدد شناساندن روان آدمی و جریانات گوناگون آن هستند، هنوز از نشان دادن روشن ترین پدیده های روانی مانند لذت ، درد و اندیشه ، مانند یک نمود فیزیکی ناتوانند، چه برسد که بتوانند سه موضوع فوق را برای ما نمودار بسازند.

ما برای مشاهده موقعیت روانی شخصیتی مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) بیش از یک راه نداریم و آن هم عبادت است از قرار گرفتن در مسیری که این شخصیت از آن عبور کرده است و به قول جلال‌الدین مولوی :

عشق گردی عقل را دانی کمال عشق باشی عشق را بینی جمال

۴. ایلیا پاولیچ پتروشفسکی ، استاد تاریخ در دانشگاه لنینگراد: ((علی (علیه السلام) پرورده محمد (صلی الله علیه و آله) و عمیقاً به وی و امر اسلام وفادار بود...))

علی تا سر حد شور و عشق پای بند دین بود. صادق وارستگار بود، در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود و از نامجویی و مال پرستی به دور. بیشک هم مردی سلحشور و هم شاعر و تمام صفات لازمه اولیاء الله در وجودش جمع بود. (۷۹)

توضیح دو جمله پتروشفسکی

جمله اول: ((علی (علیه السلام) تا سر حد شور و عشق پای بند دین بود)) . همه می دانیم که رسیدن یک مغز و روان بسیار آگاه و فعال به سر حد عشق و شور آن هم به حقایق و موضوعات ماورای طبیعت که از حواس و تجربه های معمولی به دور است ، به چه درک ها و اندیشه های والائی نیازمند است .

مادامی که یک روح از همه امتیازات و زیبایی ها و عوامل جالب عالم طبیعت و تمایلات طبیعی بالاتر نرود، چنین وضع روانی که پتروشفسکی در علی (علیه السلام) سراغ گرفته است . امکان ناپذیر می باشد، و چون موضوع شور و عشق در کار است به طور قطع جمال و جلال مطلق در پشت پرده طبیعت برای علی (علیه السلام) دریافت شده و او را در جاذبیت خود قرار داده است . مردم معمولی ، بلکه متفکران ژرف اندیش می توانند تا سر حد دریافت های عمیق و محبت و خیرگی به موضوعات و حقایق ماورای طبیعت موفق شوند، ولی گام نهادن به سر حد شور و عشق در آن موضوعات و حقایق ، جز کار پیشوایان ردیف اول ماورای طبیعت نمی باشد. این حقیقت را که پتروشفسکی درباره عشق علی بن ابیطالب (علیه السلام) متذکر شده است ، به اضافه این که گفتار و کردار علی (علیه السلام) به خوبی اثبات می کند، در جمله ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده می شود. آن جمله چنین است : لا تسبوا علیا فانه ممسوس فی ذات الله (۸۰) به علی دشنام ندهید، زیرا او شیفته و بی قرار در ذات خداوندی است .

جمله دوم: ((تمام صفات لازمه اولیاء الله در وجودش جمع بود)) . این جمله در حقیقت نتیجه روشنی برای جمله اول است ، زیرا هنگامی که یک روح به آن حد از رشد و کمال برسد که شور و عشق درونش را فرا بگیرد، مسلم است که از همه آلائش ها پاک و همه عظمت ها را دارا خواهد بود.

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت های ما

ای دواى نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما (۸۱)

علی (علیه السلام) و نماز

جبران خلیل جبران می گوید: ((علی (علیه السلام) از این دنیا رفت و نماز میان لبانش)) .

آری ، این دنیای بزرگ برای آن مرد سترگ معبدی بود که هرگز سجاده نمازش را از آن جا برنچید؛ چه در میان جنگ و کارزار و چه در اریکه زمامداری یا روی دکه داوری ، خواه سرکوی یتیمان و بینوایان ، خواه قلم بر دست برای نوشتن فرمان اداره جامعه مصر به مالک اشتر و خواه در کارگاه محراب عبادت و چه در محراب کارگاه مزارع و دشت های سوزان حجاز، که بیل به دست راز اصلی زمین را به جای می آورد، که تهیه مواد معیشت برای اولاد آدم (علیه السلام) است ، آری ، این سجاده ای است که هر کس آن را در ورود به عرصه زندگی در این معبد بگستراند، تا لحظه خروج از آن ، آن سجاده را بر نخواهد چید، لیکن از آن ساعات که زنگ وداع با معبد به گوش آدمی نواخته شود و او را در صف کاروانیان دیار ابدیت قرار بدهد، او را و دیدگان او را از همه آفاق و انفس ، منصرف کرد. به طور مستقیم متوجه به خود بارگاه خداوند می کند....

در مقتل ابن ابی الدنیا از عمران بن میثم از پدرش چنین نقل کرده است : ((علی بن ابی طالب (علیه السلام) بیرون آمد و در نماز (برای نماز) تکبیر گفت . سپس یازده آیه از سوره انبیاء را قرائت کرد. آن گاه ابن ملجم از میان صف به پیشانی او زد. مردم به ابن ملجم هجوم آوردند و او را گرفتند و شمشیر را از دستش در آوردند، در حالی که مردم در قیام نماز بودند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به رکوع رفت و سپس سجده کرد. من به او نگریستم . او سر خود را در حال سجده ، به جهت جریان خون ، از نقطه ای که خونین می شده به نقطه دیگر حرکت می داد. سپس برای رکعت دوم برخاست و قرائت را مختصر کرد و بعد نشست و تشهد را خواند و سپس سلام گفت و به دیوار مسجد تکیه کرد.)) شگفتا، پس از ورود ضربتی که آن انسان الهی را تا سر حد شهادت رسانید، نماز را قطع نمی کند! از طرف دیگر خون مهلتی نمی دهد که ذکر سجده (سبحان ربی الاعلی و بحمده) تمام شود. محل سجده غرق در خون می شود و آن دلباخته رب اعلی ، سر در خون فرو رفته را آهسته به نقطه ای دیگر منتقل می کند و لب از ذکر فرو نمی بندد (۸۲)

جود و سخاوت علی (علیه السلام)

یک روز امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک وسق (وسق = تقریباً ۴۰ کیلوگرم است) خرما برای کسی که مستحق بود، فرستاد. یک نفر آن جا بود و گفت : یا امیرالمؤمنین ! این خرما را که شما برای آن شخص فرستادید، اولاً او از شما نخواستہ بود. (دقت کنید و منطق را ببینید) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) درس می دهد! ثانیاً هم دارد. اولاً تصور کنید این انسان در مقابل چه کسی ایستاده و به چه شخصیتی یاد می دهد. ای جهل ، ای نادانی ! چه کارها که نمی کنی ! خدایا! ما را از نادانی هایمان رها بفرما! بعد گفت : ثانیاً، این (مقدار خرما) خیلی زیاد است و کمتر از این هم برای او کفایت می کرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

لا کثر الله فی المومنین ضربک . اءعطی اءنا و انت تبخل ؛ (۸۳)

خدا امثال تو را در میان مسلمان ها زیاد نکند. من می دهم ، تو بخل می ورزی ؟)) .

معنایش این است که ((بمیری ان شاء الله)) . چنین مودبانه ... ان شاء الله خدا امثال تو را زیاد نکند. من نمی دهم ، بلکه حق خود او و از بیت المال است .

این جا یک نکته دارد. دقت کنید آیا آنها که در فلسفه اسلامی و اقتصاد اسلامی ، در جامعه شناسی اسلام به طور مطلق ، در فرهنگ اسلام به معنای عام اظهار نظر می کنند، می فهمند یا نه ؟ یا این هم یک دکور و یک ویتترین است ؟ یکی از آن ملاک ها این جاست . حضرت فرمود: ((لا کثر الله فی المومنین ضربک ؛ خدا امثال تو را در جامعه اسلامی زیاد نکند. من می دهم ، تو بخل می ورزی ؟)) معنای اداره زندگی جامعه ، معنای توزیع اسلامی حقیقی ، این است که حاکم نگذارد کسی در مقام سوال (درخواست) بر آید. حاکم پیش از این که کسی که در مقام سوال بر آید، باید او را اداره کند. حالا جمله بعدی را دقت کنید؛ ((و اگر حاکم صبر کند تا یک انسان در صدد سوال بر آید - به اصطلاح دست باز کند و سوال کند - و حاکم بعد از این که او سوال کرد، مثلاً معاش او را تضمین کند، در این صورت وظیفه انجام نشده است ، بلکه معامله ای است)) . (صلوات الله علیک یا ابالحسن ، صلوات الله علیک یا امیرالمؤمنین).

می گوید در این صورت وقتی که حاکم چیزی می خواهد بدهد، معامله ای است ، که یک طرفش مقداری معاش ، و طرفی دیگر، آبروی انسانی که مانند روی خود من یک حاکم این مردم ، مامور است که روی خود را فقط در مقابل خدا بر خاک نهد. چرا به من تسلیم بشود (۸۴) ؟

○ علامه محمد تقی جعفری (ره)

چراغ به مسجد هم رواست

علی (علیه السلام) با مثل معروف سرو کار نداشت : چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است !)) تا نیاز هست ، جای بخشش نیست . او نیازمند بود و می بخشید، بی نیاز بود و می بخشید، نیازمندان را می دید و خود را نمی دید.

بدو خبر رسید که مقدار گرسنه است و نان خوردن ندارد، از جای برخاست ، زره خود را به پانصد درهم فروخت و مقدار را سعادتمند کرد (۸۵) زره را فروخت چون دستش خالی بود.

ابوهریره می گوید: در مدینه قحطی شد. شب و روزی بر من گذشت که برای خوراک چیزی نیافتم . همراه ابوبکر شدم تا در خانه اش رفتم ، شاید مرا مهمانی کند، ناامید برگشتم . روزی دگر همراه عمر شدم ، تا در خانه اش رفتم ، ناامید برگشتم ، روز سوم همراه علی (علیه السلام) شدم . مرا به درون خانه برد و سیرم کرد. (۸۶)

ابوظفیل می گوید: علی (علیه السلام) را دیدم ، یتیمان را گرد خود جمع کرده غسل می خورانید. (۸۷)

نقل است که وقتی در مکه بود، عربی که دامان کعبه را در دست گرفته و از خدای کعبه هزار درم، طلب می کند. حضرت سبب عدد را پرسید، عرب پاسخ داد: هزار درم بدهکارم. هزار درم خانه می خرم. هزار درم مهر همسر قرار می دهم، هزار درم سرمایه کرده، گذاران کنم.

بدو فرمود: وقتی به مدینه آمدی به سراغ من بیا.

عرب که به مدینه رسید، از کودکان، سراغ خانه علی (علیه السلام) را گرفت. کودکی بدو، گفت: بیا من تو را به علی (علیه السلام) می رسانم.

عرب از کودک پرسید: تو کیستی؟

پاسخ شنید: من حسینم، پسر علی (علیه السلام).

وقتی عرب شرفیاب حضور علی (علیه السلام) گردید، علی دستش خالی بود.

سلمان را بخواست و فرمود: ((برو نخلستان مرا که درختانش را رسول خدا کاشته، بفروش)).

سلمان اطاعت کرد. به زودی نخلستان به فروش رفت. دوازده هزار درم بهای آن را سلمان به حضور علی (علیه السلام) عرضه داشت. حضرت چهار هزار درم را به عرب بداد (۸۸)

به فقرای مدینه خبر رسید که به دست علی (علیه السلام) پولی رسیده است، گرداگردش را گرفتند. علی (علیه السلام) پول ها را مشت مشت کرده به آنها داد. تا به پایان رسید و با دست خالی به خانه بازگشت (۸۹)

۰ آیه الله سید رضا صدر

راستگویی و صدق علی (علیه السلام)

راستگویی و صدق محض بودن علی (علیه السلام) حقیقی است که سرتاسر زندگی او را چه در قلمرو اندیشه و گفتار و چه در قلمرو عمل، فرا گرفته است. دروغ و حيله گری و چاپلوسی و هر گونه مبارزه با واقعیات، علتی جز قرار گرفتن در سوداگری های ((خود طبیعی)) ندارد و این حقیقت اثبات قطعی شده است که علی (علیه السلام) ((خود طبیعی)) را در وصول به ((خود انسانی اعلا)) سخت مهار کرده است.

مگر ارتکاب خلاف واقعیات ها که حرکت بر خلاف نظم هستی هدفدار است، جز برای ثروت و مقام و نامجویی و امثال این پدیده ها، انجام می گیرد؟

یک فرد در تاریخ پیدا نشده است که کمترین تمایلی از علی (علیه السلام) به آن امور را اثبات کند. وضع روحی فرزند ابی طالب را درباره راست و دروغ در نمونه ای از حساس ترین موقعیت زندگی او یادآور می شویم :

عمر در نزدیکی فوت خود شش نفر را برای انتخاب زمامدار از میان خودشان تعیین نمود. گفته بود: در صورت نبودن رای کافی برای یکی از آن شش نفر، عبدالرحمن بن عوف می تواند قضیه را یکسره نموده و خلیفه را تعیین کند. در این شورا دو نفر رای مساوی آوردند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عثمان . نوبت عبدالرحمن بن عوف بود که یکی از آن دو را ترجیح بدهد. عبدالرحمن رو به علی (علیه السلام) کرده و گفت : من تو را ترجیح داده و بیعت می کنم ، به شرط این که به قرآن و سنت و روش دو شیخ گذشته عمل کنی .

علی (علیه السلام) فرمود: عمل به قرآن و سنت ، بلی ، و اما به روش دو شیخ نه ؛ بلکه با نظر خودم رفتار خواهم کرد. این پیشنهاد را به عثمان نمود، عثمان بدون تردید پذیرفت .

بعضی از تاریخ نویسان می گویند: عبدالرحمن این پیشنهاد را سه بار تکرار کرد و در هر بار عثمان پذیرفت و علی (علیه السلام) قبول نکرد.

مسلم است که از نظر رفتار سیاستمداران معمولی ، علی (علیه السلام) می توانست آن روز دروغی بگوید و سپس که سوار کار شد، با صدها جملات و حيله های ساختگی ، دروغ خود را تصحیح نماید.

● علامه محمد تقی جعفری (ره)

دنیا از نگاه علی (علیه السلام)

و الله لدنيا کم هذه اھون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم ؛ به خدا سوگند! هر آینه ، این دنیای شما در نزد من پست تر از استخوان خوکی در دست کسی است که بیماری خوره داشته باشد.

ابن ابی الحدید در ذیل این کلام شریف می گوید: ((قسم به جان خودم که راست فرموده و او همواره صادق و راستگو بود و کسی که سیره و روش او را در دو حالتش - یکی بر کناری از امور و دیگری حالت زمامداری - تامل نماید، پی به صحت این گفتار شریف می برد (۹۰)

۰ آیه الله کریمی جهرمی

بردباری و گذشت

علی (علیه السلام) با همه توانایی و نیرومندی، با بازوی جنگاوری که دنیا نظیر آن را کم دیده هیچ گاه بر دشمن پیشدستی نکرد، به فرزندش حسین (علیه السلام) توصیه می کرد که هرگز کسی را به مبارزه مطلب، ولی اگر دشمن تو را به جنگ خواند رو مگردان، زیرا جنگ طلب متعدی است و متعدی مغلوب است (۹۱).

در میدان جنگ جمل بر کشتگان دشمن عینا مانند مقتولان سپاه خود نماز گذاشت (۹۲).

در تمام جنگ هایی که دشمنان به او تحمیل کردند پس از ختم جنگ در سینه او از دشمنانی که به خون ریزی شخص او و دوستان و یارانش برخاستند کم ترین کینه ای نمی ماند... در جنگ جمل بر مرگ طلحه و زبیر گریست ... سه روز بعد از جنگ جمل، علی (علیه السلام) به دیدن عایشه رفت به جای ملامت و ناسزا، عایشه را اکرام کرد و دستور داد با منتهای حرمت او را روانه مدینه کنند تا در خانه خود بماند و شخصا موقع حرکت با او به گرمی وداع کرد (۹۳).

علی رغم فتنه عظیمی که عایشه بر ضد او برانگیخته بود با منتهای جوانمردی از او دلجویی کرد تا آن جا که فرمان داد دو جوان کوفی که پشت خانه عایشه شعر در هجو او خوانده بودند هر یک را صد تازیانه زدند.

دکتر طه حسین نویسنده دانشمند مصری در کتاب علی (علیه السلام) و فرزندانش می نویسد:

چند نکته در این جریان به نظر می رسد: یکی جوانمردی و پاکدلی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، دیگر سیاست مدبرانه او آرام کردن بغض و کینه عایشه و پیشگیری از تحریکات جدید، گر چه با همه این محبت ها و فتوت ها هرگز عایشه نتوانست از ابراز کینه و عداوت نسبت به علی (علیه السلام) خودداری کند و خبر شهادت امام را که شنید شادی کرد. و به قول طه حسین گفت: ((علی (علیه السلام) با مرگ راحت شد و دیگران را نیز راحت کرد (۹۴)).

به حدی دل علی (علیه السلام) از کینه و بغض پاک و از حس انتقام به دور بود که پس از غلبه بر خوارج اجازه داد صدها تن از آنها که از جنگ فرار کرده بودند وارد کوفه و بصره شوند و به راحتی و رفاه زندگی کنند و سهم خود را از بیت المال بستانند... دادگری و بزرگواری و پاکدلی علی (علیه السلام) آنها را از خشم او ایمن و به گذشت و عفویش امیدوار کرده بود علی (علیه السلام) بهتر از هر کس سبب و میزان جسارت این جماعت را درک می فرمود تا آنجا که یقین داشت به دست این گروه کشته خواهد شد (۹۵).

۰ حسن صدر (ره)

علی (علیه السلام) و عدم نسبت شرک و نفاق به طغیانگران

ان علیا لم یکن ینسب اءحدا من اءهل حربہ الی الشرک و لا الی النفاق و لکنہ کان یقول : ہم اخواننا بغوا علینا (۹۶) ؛

علی (علیه السلام) هیچ یک از کسانی را که با او می جنگیده اند به شرک و نفاق متهم نمی کرد، بلکه می فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده اند ((.

۰ شیخ حر عاملی (ره)

احترام خون افراد در قلمرو حاکمیت اسلام

طبق تحقیقاتی که از دوران حکومت پر افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شده ، در زمان حکومت آن امام که تقریباً مدت پنج سال طول کشیده در سراسر بلاد اسلامی تحت قلمرو ایشان ، تعداد کسانی که به سبب حد شرعی و جز آن - غیر از تلفات جنگ - کشته شدند، به صد نفر هم نمی رسد، که این مطلب بیانگر حدود ارزش انسانی و احترام خون افراد در قلمرو حاکمیت اسلام می باشد(۹۷)

سادگی زندگی علی (علیه السلام)

در احوال امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) وارد شده که آن حضرت در کمال سادگی زندگی می کرد، با آن که وسعت سرزمین تحت نفوذ آن حضرت بیش از شوروی و یا آمریکای امروز بود، او که در حدود پنج سال در کوفه بود و حکومت می فرمود، نه خانه ای برای خود خریداری کرده ، و نه خشتی بر خشت دیگر برای خویش قرار داد، بلکه در کمال سادگی در خوراک ، پوشاک ، مسکن و جز آن زندگی نمود، همیشه و همه جا با مردم بود، و ملاقات با وی برای همگان آزاد بود، و هیچ گاه درب خانه اش را به وی مردم نسبت وجدای از مردم به سر نمی برد، اما در دنیای امروز حاکمان بر کشورها، وزرا و حتی مدیران اداره ها با هر کسی ملاقات نمی کنند، مگر تحت تشریفات و شرایطی دشوار، و تعیین وقت قبلی ، لیکن حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در دسترس همگان بود، وقت قبلی برای ملاقاتش لازم نبود، و نه تنها امتیاز و تشریفات برای خود قائل نبود، بلکه آن قدر روی زمین خاکی خوابید تا آن که ملقب به ((بوتراب)) (پدر خاک) شد (۹۸) .

در زمان حکومت آن حضرت که شرایط رفاه اقتصادی برای مردم متوفر بوده ، هیچ فقیر و بینوایی در سراسر سرزمین های تحت حاکمیت ایشان وجود نداشته ، حتی در اقلیت های مذهبی ، از این رو آن حضرت با وجودی که حتی یک فقیر را در سراسر مملکت خود سراغ نداشتند، خودشان از نان جوین و نمک تغذیه کرده و می فرمودند: شاید! در دورترین نقاط مملکت فقیری باشد که غذایی بهتر از این به

دستش نرسد، از این جهت من با آن فقیر فرضی، خودم را یکسان قرار می دهم، البته آشکار است که قلمرو تحت نفوذ آن حضرت بسیار گسترده و وسیع بود است (۹۹).

علی (علیه السلام) و آزادی های سیاسی

علی (علیه السلام) دومین حاکم اسلامی است که توانست آزادی های اسلام را به همگان حتی کفار ارزانی دارد چه آن که آزادی در اسلام بی شمار است. قرآن مجید درباره پیامبر بزرگ اسلام، و هدف بعثت او چنین می فرماید: یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم (۱۰۰) دو عبارت را در این آیه شریفه ملاحظه می کنید: ((اصر؛ بارگران)) و ((اغلال؛ زنجیرها)) و این به دو معناست:

۱. گاهی بر پشت انسانی بار سنگینی می گذارند که با وجود باز بودن دست و پایش، قادر به حرکت از جای خود نبوده، و در نتیجه زمین گیر می شود، این را ((اصر)) یعنی بار گران گویند.

۲. و گاهی بار سنگینی بر پشت انسان نیست، اما دست و پایش در قید و بند است که در نتیجه نمی تواند حرکتی انجام بدهد.

این دو مثال را در جامعه اگر پیاده کنیم، خواهیم دید که بعضی جوامع خود را گرفتار تشریفاتی نموده اند که با مرور زمان بر پشت آنها سنگینی می کند، مثل تشریفات ازدواج، دادگستری، خانه داری، خانه سازی و دیگر شوون زندگانی امروز... و برخی جوامع هم گرفتار قوانین و مقرراتی شده اند که دست و پای آنها را بسته و آزادی هایشان را محدود ساخته است ...

یکی از مهم ترین اهداف پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این بود که بار سنگین آن تشریفات را از دوش جامعه انسانی برداشته و آن قید و بندهای اختناق آمیز قانون ها را پاره کند، لذا دین مبین اسلام، تمام آزادی ها را برای انسان ها محترم شمرده، مگر در موارد بسیار معدودی برای حفظ آزادی های اکثریت جامعه، آزادی تعدادی را محدود نموده است. قرآن مجید خطاب به پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

به مردم بگو که من از شما پاداشی نمی خواهم و شما را به زحمت و مشقت نمی اندازم. قل ما استلکم علیه من اجر و ما اءنا من المتکلفین (۱۰۱) و در آیه ای دیگر می فرماید: پس به مردم تذکر بده، که تو یاد آورنده ای و بر مردم مسلط نیستی. فذکر انما اءنت مذکر لست علیهم بمسیطر (۱۰۲) و هم چنین ندای قرآن همیشه بلند است که: در انتخاب دین هیچ گونه اجبار و اکراهی نیست. لا اکراه فی الدین (۱۰۳) و لذا پیامبر عالی قدر اسلام هیچ کس را اجبار بر پذیرش دین اسلام نمی فرمود: نه در جنگ بدر، نه در جنگ خیبر، نه در فتح مکه، نه در جنگ حنین و نه در ده ها جنگی که دشمنان اسلام بر علیه اسلام روا داشتند...

هم چنین امیرمؤمنان (علیه السلام) به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آزادی تمام اقشار و حتی اقلیت های مذهبی تحت پرچم اسلام را محترم شمرد، و در حالی که آن امام بسیار مقتدر، و قلمرو حاکمیتش از نیمه های شوروی تا غرب آفریقا بوده است، هیچ کس را اجبار به ترک دین خود، و پذیرش دین اسلام نکرد، بلکه به عکس در روایات مکرری از ائمه اطهار (علیهم السلام) راجع به اقلیت های مذهبی آمده که الزموا بما التزموا به؛ (۱۰۴) با آنان به همان ایده ای که دارند رفتار کنید... ((

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در روایت مشهوری که از آن بزرگوار نقل شده می فرماید: ((بنده دیگران مباش حال آن که خداوند تو را آزاد آفریده است .)) و همچنین در قسمتی از یک روایت مفصل می فرماید: ((... تمام مردم ، آزاد هستند...)) همچنین حضرت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا به هنگام شدت آتش جنگ با لشکریان بنی امیه به آنان خطابی فرمود که برای همیشه در فضای تاریخ بشریت طنین افکن است و هر انسان آزاده ای آن را به گوش دل می نوازد: ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم .

گر شما را به جهان دینی و آیینی نیست
لااقل مردم آزاده دنیا باشید

و بالاخره روایات وارده از معصومین (علیه السلام) درباره آزادی های مردم بسیار است ، تا جایی که فقهای اسلام ، با استفاده از قرآن مجید و آن روایات ، قاعده ای را به طور اختصار و سر بسته بیان فرموده اند که ((مردم بر جان و مال خویش مسلط هستند)) . از این رو، هر انسانی می تواند هر کاری را در جان و مال خویش انجام دهد، مشروط بر این که مخالف اوامر الهی نباشد، پس آزادی در هر موردی از قبیل : تجارت ، صنعت ، کشاورزی ، ساختمان سازی ، سفر، اقامه ، اظهار نظر، مطبوعات - اعم از روزنامه ، مجله و کتاب - تاسیس ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی و ماهواره ای ، آموزش ، ازدواج و دیگر نیازمندی های مشروع انسانی ، از دیدگاه اسلام محترم است

و در واقع همین آزادی های گسترده بود که در آغاز اسلام مردم را گروه گروه به سوی اسلام جلب کرد، و اگر انشاء الله مجددا قدرت جهانی به دست مکتب اسلام و نمایندگان واقعی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیفتد، امید است تمام انسان ها، حتی مردم آمریکا، شوروی ، چین و نظایر آنها، به دین اسلام بگروند، چرا که بشر به طور فطری همیشه نظام برتر را پذیرفته ، و نظام های جز آن را ترک می کند.

گذشت از تبهکاران

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به پیروی اسلام تا آن جایی که ممکن بود، از مجازات تبهکاران صرف نظر می کرد، زیرا اولاً، ثبوت جرم در قوانین و مجازات های اسلامی ، موازین بسیار دقیق و مشکلی دارد. و ثانیاً، در صورت ثبوت جرم تا حد امکان بر مجرم تخفیف و یا او را مورد عفو و بخشش قرار می دهند.

اسلام ۹۹ برای انسان و عموم موجودات رحمت و در حدود ۱ برای مجرمان و تبهکاران خشونت دارد، و به طور کلی موارد حرام در اسلام در برابر موارد حلال قابل قیاس نیست ، زیرا عده ای از فقهای اسلام حداکثر محرمات در اسلام را در حدود هفتصد مورد ذکر کرده اند، اما در برابر، میلیون ها مورد حلال برای مسلمانان مقرر شده است ، و در واقع آن محرمات هم برای حفظ جامعه و آسیب نرسیدن به آن است و اسلام در عین حالی که مردم را آزاد گذاشته ، از بروز آشوب و هرج و مرج در جامعه اسلامی جلوگیری می کند، و این جز با کنترل جامعه با تحریم زبان های عمومی و خصوصی ، امکان پذیر نیست .

تامل در قضاوت

امیر مومنان علی (علیه السلام) ... هیچ گاه بدون تحقیق قضاوت نمی کردند، و حتی پس از تحقیق فوراً رای خود را اظهار نمی داشتند، بلکه تا حدود امکان اظهار نظر را به تأخیر می انداختند و به سبب تأخیر در اظهار نظر، یا متهم از مجازات نجات می یافت، و یا بی گناهی اش به اثبات می رسید، این جا بد نیست به دو داستان از صدها قضاوت عادلانه امیر مومنان علی (علیه السلام) اشاره کنیم :

داستان اول

زنی به خدمت آن حضرت شرفیاب شد و از شوهر خود شکایت کرد: - شوهرم بدون اجازه من با کنیزم زنا کرده و اکنون داد مرا از او بخواهید، حضرت به آن زن فرمود:

ما در این باره تحقیق می کنیم، اگر تو راست گفته باشی، بر شوهرت حد جاری می کنیم، و اگر ثابت شد که دروغ گفته ای و شویت را تهمت زده ای، تو را تادیب خواهیم کرد، و سپس حضرت از جای برخاسته و مشغول ادای نماز شد و زن را آزاد گذاشت. آن زن که نه ریختن آبروی شوهر خود در ملا عام، و نه اجرای حد بر خود را می خواست، از کار خود پشیمان شده، فرصت را غنیمت شمرد و از محضر آن حضرت فرار کرد، با وجودی که امام می توانست او را فوراً بازداشت، و شویش را احضار کند، و یکی از آن دو را تازیانه بزند، ولی از مجازات مردم متنفر بود، عقده زجر و شکنجه مردم را نداشت، و تا جایی که ممکن بود مردم را مورد عفو و مرحمت قرار می داد.

داستان دوم :

عده ای، کنار خرابه متروکه ای جسد مرده و آغشته به خون انسانی را یافتند، هنگامی که در گوشه آن خرابه مرد قصابی را دیدند که کاردی خون آلود به دست داشت، فوراً قصاب را به اتهام قتل دستگیر کرده، و به خدمت امیر مومنان علی (علیه السلام) آوردند، مرد قصاب با نگرانی زیاد، در برابر امام اعتراف به قتل کرد، حضرت او را به جرم قتل محکوم به قصاص نمود، اما اجرای حکم را به تأخیر انداخته و تامل می فرمود، ناگهان شخصی آمد، و عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! من قاتلم، وجدانم آزارم می دهد، این قصاب بی گناه است و مرا به جای او گردن بزنید...

در این هنگام، امام به مرد قصاب فرمود: پس چرا اعتراف کردی؟!

در پاسخ گفت: چون شواهد در قتل این شخص را به نحوی دیدم که اگر انکار می کردم، شاید پذیرفته نمی شد، آری، من قاتل نیستم، اما در آن هنگام گوسفندی را سر بریده بودم، و کاردم خون آلود بود، ضمناً جهت قضای حاجت به آن خرابه رفته بودم که ناگهان با جنازه آغشته به خون آن مقتول رو به رو شدم، چند لحظه بعد مردم به خرابه آمدند و دستگیرم کردند، من دیدم که انکار قتل بی نتیجه است، و به هر تقدیری محکوم به مرگ خواهم شد، و به همین جهت راهی جز اقرار به قتل در برابر خودم ندیدم، حضرت قاتل اصلی را که با اعتراف خود، آن قصاب را نجات داده بود، مورد عفو و بخشش قرار داده و فرمود: این قاتل گر چه انسانی را کشته، ولی با اقرار

خود انسان دیگری را زنده کرده و از مرگ نجات داده است ، و قرآن مجید می فرماید: و کسی که جان کسی را زنده کند همانند کسی است که جان مردم را احیا نموده است ((و من احياها فکاءنما احیی الناس جميعا (۱۰۵))).

آنچه در این داستان شایان توجه است این که ، امام به مجرد اعتراف مرد قصاب ، او را نکشت ، و در اجرای حکم تامل نمود.

فرجام دادن به مجرم

امروزه در دادگاه های دنیا به مجرد ثبوت جرم یا اقرار مجرم ، دادگاه ها پس از شوراها و مقدماتی رای خود را مبنی بر مجازات مجرم صادر می کنند و در برخی از کشورها مجرم می تواند از رای صادره فرجام خواهد ، و در صورتی که دادگاه این حق را به مجرم بدهد، هیئت های منصفه ، و دادگاه تمیز پس از تشریفات ، به فرجام خواهی مجرم رسیدگی می کنند....

اما در دادگاه اسلامی ، در حکومت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بدون این که مجرم فرجام بخواهد، و حتی گاهی با وجود کیفر خواست از سوی خود مجرم ، برای چند بار به او فرجام داده می شود، و در صورتی که جرم او تعدی به حقوق مردم نباشد، به وی فرصت داده می شود، تا اگر می خواهد فرار کند، و این به همان لطف و مرحمت اسلام باز می گردد که دادگاه اسلامی حدود تا حدود ممکن ، از خون ریزی جلوگیری کرده و در صدور حکم تامل نماید، به عنوان نمونه به قضاوت کم نظیری از علی (علیه السلام) که در کتاب کافی نقل شده ، اشاره می کنیم :

یک داستان جالب

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از میثم داستانی چنین نقل می کند: روزی که یک زن به حضور امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شرفیاب شده و عرضه داشت : یا امیرالمؤمنین ! من زنا کارم ، پس پاک کن خدا تو را پاک کند، چون عذاب دنیا از عذاب همیشگی آخرت آسان تر است .

امام به او فرمودند: از چه تو را پاک کنم ؟

- آقا من زناکار هستم .

- آیا هنگامی که زنا دادی ، شوهر داری یا خیر؟

- آری ، در آن موقع شوهر داشتم .

- آیا به هنگام زنا، شوهرت حاضر بود یا غایب ؟

- شوهرم حاضر بود.

پس از این گفت و گوی کوتاه حضرت به او فرمودند فعلا برو تا دوران حملت بگذرد و پس از زایمان بیا، تا پاکت کنم .

آن زن از محضر دادگاه مرخص شد و هنگامی که دور شد. به طوری که دیگر سخن امام را نمی شنید، حضرت سر به طرف آسمان بلند کرده عرضه داشت : بار خدایا! این یک شهادت بود، پس از مدتی آن زن مجدداً به حضور امام شرفیاب شده و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین ! من وضع حمل کردم ، حال پاکم کن ، امام کانه او را نشناخته باشد فرمودند: نه

- برای چه پاکت کنم ؟

- آقا من زنا داده ام ، پاکم کن .

- آیا به هنگام زنا شوهر داشته ای ؟

- آری .

- آیا شوهرت به هنگام زنا تو حاضر بود یا غایب ؟

- شوهرم حاضر بود.

در این هنگام امام برای بار دوم ، آن زن را از دادگاه مرخص کرده فرمودند: حال برو فرزندات را دو سال شیر بده ، چنان که خداوند امر فرموده است .

آن زن از خدمت امام مرخص شد، آن گاه حضرت روی به آسمان کرده ، عرضه داشت : خداوندا، این شهادت دوم شد... پس از گذشت دو سال مجدداً آن زن محضر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد:

حال دو سال است که فرزندم را شیر دادم ، یا امیرالمؤمنین پاکم کن حضرت با چهره ای ناشناخته از او پرسیدند: از چه پاکت کنم ؟ عرض کرد: من زنا داده ام ، پاکم کن .

- آیا به هنگام زنا شوهر دار بودی یا خیر؟

- آری شوهر داشتم .

- آیا شوهرت حاضر بود یا غایب ؟

- شوهرم حاضر بود.

حضرت برای بار سوم فرمودند حال برو فرزندات را تکفل کن تا رشد کند و بتواند بخورد و بیاشامد و از پشت بامی نیفتد و در چاهی فرو نرود.

روای داستان جناب میثم می گوید: آن زن از خدمت امام (علیه السلام) با چشم گریان مرخص و دور شد، آن گاه امیرالمؤمنین روی به آسمان کرده ، عرضه داشت : خدایا! این سه شهادت شد.

هنگامی که آن زن برای بار سوم از دادگاه عدل اسلامی مرخص شد، شخصی به نام عمرو بن حرث مخرومی با وی رو به رو شد و گفت: این بنده خدا! از چه گریه می کنی؟ من دیدم که به خدمت علی (علیه السلام) می رفتی و از ایشان می خواهی که تو را پاک کنند! آن زن گفت: آری، من از امام خواستم که پاکم کند، امام به من فرمود: فرزندت را تکفل کن تا رشد کند و بتواند بخورد و بیاشامد، از پشت بامی نیفتد و در چاهی فرو نرود، حال می ترسم که مرگ به سراغم آید، در حالی که پاک نشده باشم. عمرو بن حرث گفت: ای زن! حال که چنین است فرزندت را من تکفل می کنم، آن زن - پیروزمندانه - برای بار چهارم به خدمت امام شرفیاب شد، و گفته عمرو بن حرث را به سمع امام رساند، حضرت با چهره ای ناشناخته پرسیدند: برای چه فرزندت را می خواهی تکفل کند؟

- یا امیرالمؤمنین! چون من زنا داده ام و حال می خواهم شما پاک کنید.

- آیا به هنگام زنا شوهر داشتی؟

- آری شوهر داشتم.

- آیا شوهر تو حاضر بود یا غایب؟

- شوهرم حاضر بود.

آن گاه امام سر به آسمان بلند کرده عرضه داشت: خدایا! تو می دانی که چهار شهادت بر علیه این زن به اثبات رسید، و نگاهی غضبناک به عمرو بن حرث انداخت، آن مرد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من فکر کردم شما دوست دارید که فرزند این زن را تکفل کنم، و حال اگر شما دوست ندارید، من چنین کاری نمی کنم، امام به او فرمودند آیا پس از اثبات چهار شهادت؟! به خدا سوگند باید او را تحت تکفل خود قرار بدهی... آن گاه حضرت حکم خدا را درباره این زن به اجرا در آوردند...

در حاشیه دادگاه

از این داستان شگفت آور می توان نکات ارزنده ای را آموخت که در حاشیه دادگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برای تمامی انسان ها عبرت انگیز، و به ویژه برای قضات بهترین درس است:

۱. این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمام جوانب قضیه را در نظر گرفته و به طور کامل تحقیق فرمود، تا حجت تمام شود.

۲. زن باردار را مجازات نکرد، تا زمانی که وضع حمل کند.

۳. مجرم را بازداشت نفرمود، بلکه آزادش گذاشت تا فرصت فرار داشته باشد.

۴. بار اول و دوم و سوم اقرار برای آن حضرت ملاک نبود.

۵. هر باری که مجرم به دادگاه مراجعه می کرد، حضرت با چهره ای ناشناخته با وی رو به رو می گشت، و پرسش های خود را تکرار می فرمود تا شاید اگر مجرم در دفعات قبل اشتباهی کرده، الان جبران شود.

۶. حضرت زن شیرده را اعدام نمی کرد.

۷. کودک دو ساله را از مادرش جدا نمی کرد، گرچه آن مادر مستحق قتل باشد.

۸. بر عمر و بن حریث غضب کرد که چرا این تکفل را کرده است .

۹. و بالاخره پس از تحقیقات دامنه دار و چهار بار شهادت مجرم حدالهی را بر او به مرحله اجرا در آورد (۱۰۶)

بدون تشریفات

بسیاری از اوقات می شد که علی (علیه السلام) در اثر سادگی ظاهر و بدون تشریفات بودن، با این که در میان مردم بود، عده ای را نمی شناختند و به گفتار ((ضرار)) که از کوفه به دمشق نزد معاویه رفته بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان ما مثل یک فرد عادی بود ((کان فینا کاء حدنا)) .

حضرت علی (علیه السلام) هیچ گاه برای خود محافظان شخصی، و یا تشریفات حکومتی قائل نمی شد، با وجود این که قدرت این کار را داشت، پایگاه آن حضرت در قلوب مردم بود، و حتی به دشمنان خود لطف و مرحمت داشت، تعدادی از مخالفان، در برابر آن حضرت سخنان ناشایستی می گفتند، و حضرت مجازاتشان نمی کرد، و لذا حتی مخالفان، او را رهبری شایسته یافته و خود را در حکومت آن حضرت آزاد می دیدند. (۱۰۷)

زندگی این رهبر الهی، سراسر عبرت و درس است، و ما به چند روایت تاریخی از زندگی ساده و وجود عادی آن حضرت در متن جامعه، در این فصل بسنده می کنیم.

همه جا با مردم

یکی از راویان نقل می کند که وارد مسجد کوفه شدم، رفتم در جای مخصوص وضو که برای نماز وضو بسازم، دیدم در اطراف محل وضو جمعیت انبوهی ایستاده، به طوری که جایی برایم نیست، من که عجله داشتم، نزدیک تر آمده و خواستم میان دو نفر از جمعیت جایی برای خود پیدا کنم. و به همین جهت با فشار زیاد سعی کردم به آب برسم... در نتیجه یکی از آن افرادی که مشغول وضو بود، در اثر فشار من به روی زمین افتاد، او بر خاست مرا تادیب کرد و رفت، من که از کار خود پشیمان شده بودم، از شخصی در کنارم پرسیدم : این آقا که بود کن گفت : این امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود....!

رهبری که با کمال تواضع در میان مردم بود، همانند یکی از آنان وضو می گرفت و بعد شخصی با اعمال فشار او را به زمین انداخته و حضرت پس از تادیب او - که مربوط به حق جامعه است - از او در گذشت آیا این چنین رهبری و شیوه حکومتی را جز در مکتب رهبران الهی در کجا سراغ دارید؟!

در بازار دام فروشان

چنانچه در کتاب شریف بحارالانوار، مرحوم علامه مجلسی نقل می کند: یکی از اهالی شهر بصره به نام ابو مطر روایت کرده: روزی در شهر کوفه از مسجد خارج می شدم، ناگهان شنیدم که مردی از پشت سر به من می گوید: دامن بلندت را کمی کوتاه کن، زیرا این سبب می شود که دامن تو دوام بیشتری یافته (چون روی زمین ساییده می شود) و پرهیزکاری بیشتری است از برای تو (چون اگر روی زمین کشیده شود زودتر نجس می شود) و اگر مسلمان هستی کمی از موی بلند سرت را نیز کوتاه کن ...

ابومطر می گوید: نگاهی به او کردم، دیدم مانند احرام پوشان حج پارچه ای به کمر بسته، و عبایی به دوش و چوبی که در دست دارد، گویی مردی است بیابانی و بادیه نشین، از چند نفری پرسیدم: این آقا کیست؟! شخصی در پاسخ گفت: تو را در این شهر غریب می یابم! گفتم: آری، مردی از اهالی بصره هستم. گفت: این آقا امیر مومنان علی (علیه السلام) است.

من به دنبال او راهم می دادم تا این که به منطقه ای به نام ((دار بنی معیط)) که بازار دامداران و دام فروشان بود رسیدیم، آن حضرت رو به دام فروشان کرده و فرمودند: بفروشید، اما سوگند یاد نکنید، زیرا سوگند یاد کردن کالا را از رونق می اندازد، و برکت را از میان می برد.

در مغازه خرما فروش

حضرت علی (علیه السلام) جهت مراقبت و نظارت مستقیم بر امور جامعه، گه گاهی به بازار می رفت و در مغازه شخصی خرما فروش به نام ((میثم تمار)) که از یاران و اصحاب با وفای آن حضرت بود، می نشست، روزی میثم جهت انجام کاری از مغازه خود خارج شده و امیرالمؤمنین به سان یک کاگر خرما فروش، به جای او مشغول فروش خرما شدند... پس از مدتی که میثم آمد، مقداری خرما در گوشه مغازه خود دید، امام به او فرمودند: این خرماها برای توست، اما اگر بر علیه تو بود چه می کردی؟ میثم عرضه داشت: مقصودتان چیست؟ امام در پاسخشان فرمودند: هر مرتبه که مقداری فروختم، یک خرما از خرماهای تو کنار گذاشتم، و در مقابل هر عددی از این خرماها به مردم احسان شده، و پاداش و ثواب آن برای توست، اما فکر کن اگر به همین مقدار از هر خریداری کم می گذاشتی، آن گاه چه می کردی؟

نکات جالب توجه این داستان این است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، خود را مسوول رعیت می دانست، و امور جامعه را تحت نظارت مستقیم داشت، و آن قدر در زندگانی خود ساده بود که نه تنها از نشستن درب مغازه یک خرما فروش باکی نداشت، بلکه از فروش خرما چون یک کارگر ساده ابایی به خود راه نمی داد، و نکته مهمتر این که آن حضرت به طور عملی به مردم درس درستکاری می آموخت و شاگردان خود را در همه جا تربیت اسلامی می داد و با کنار گذاشتن آن تعداد خرما، اثرات کم فروشی را به طور عملی گوشزد نمود.

حقوق مساوی با دیگران

یکی از خصیصه های علی (علیه السلام)، عدم سوء استفاده از بیت المال بود، آن حضرت در عین اقتدار و گسترش قلمرو حاکمیت، و در اختیار داشتن بیت المال مسلمین، نه تنها سوء استفاده نکرده، بلکه برای خود، حقوقی مساوی با دیگران از بیت المال مسلمین برداشت می نمود، و گاهی همان حقوق ناچیز را در راه خدا اتفاق می فرمود، و خود آن حضرت تهی دست می گشت:

راوی می گوید: روزی در بازار کوفه، علی (علیه السلام) را دیدم که در کناری ایستاده شمشیر خویش را در معرض فروش گذاشته است! با شگفتی پرسیدم: یا امیرالمؤمنین! چرا می خواهید شمشیرتان را بفروشید؟ امام با لبخند متواضعانه ای فرمودند: چون نیاز به پول آن دارم تا امرار معاش کنم!.

و این در زمانی بود که خراج بزرگترین ابر قدرت آن روز دنیا، یعنی دولت گسترده اسلامی تحت اختیار آن امام معصوم قرار داشت!

راوی دیگری می گوید: علی (علیه السلام) را در فصل زمستان در بازار بصره یافتیم در حالی که تنها دو قطعه پارچه کم قیمت به تن داشت و هوا سرد بود. از آن حضرت پرسیدم که چرا لباس کافی به تن ندارید؟ حضرت فرمود: من روزی که به این شهر آمدم بیش از این لباسی به تن نداشتم و اگر روز خروجم از شهر شما چیزی بیش از این به همراه داشتم، این خیانت است.

نمونه هایی که از زندگانی متواضعانه آن امام عظیم الشان ذکر کردیم به عنوان مثال بود که سراسر زندگانی او تمام خدا پسندانه و با نهایت تواضع بوده، چه قبل از فرمانروایی و چه در زمان آن و لذا در نهج البلاغه ضمن خطبه ای مفصل می فرماید: با من مثل جباران و توانگران سخن می گوئید و خطابم نکنید... و این شیوه تربیت شدگان مکتب وحی است، تا برای تمامی رهبران و فرمان روایان عالم اسوه باشند.

احترام به آرای دیگران

در قرآن شریف دو آیه درباره مشورت با دیگران است:

۱. به مومنان می فرماید: و کار آنان در میانشان شورایی است: ((و امرهم شورای بینهم (۱۰۸))).

۲. به پیامبر بزرگ اسلام خطاب می کند که: با مردم مشورت کن، پس اگر تصمیم گرفتی، آن گاه بر خداوند متعال توکل کن: ((و شاوهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله (۱۰۹))).

در این آیه ملاحظه می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن عظمت و مقام عصمت مامور به مشورت با مردم شده و این روش گردآوری مردم است و گر نه استبداد به رای و خود محوری هیچ گونه اثری جز جدایی مردم و دوری آنان (از حکومت) ندارد و لذا وجود مقدس علی (علیه السلام) به پیروی از پیامبر گرامی اسلام به مردم می فرمود (چنانچه در نهج البلاغه آمده) شما بر من حق رای دادن دارید که من از شما مشورت کنم و شما رای بدهید...

انتخابات آزاد

و جالب این که امیرمؤمنان (علیه السلام) هنگام تعیین حاکمی از سوی خود بر یکی از شهرها، به او می فرمود: هنگامی که به آن شهر رسیدی مردم را در میدان عمومی شهر، گردآور و نامه مرا بر آنان بخوان و از محتوای نامه که من تو را حاکم بر آنان قرار داده ام، آگاه کن، سپس از مردم بخواه درباره ولایت تو رای بدهند.

اگر احياناً رای مثبت به تو ندادند مجدداً به همین جا باز گرد تا ان شاء الله حاکم دیگری را بر آنان تعیین کنم. و ملاحظه کنید که اسلام تا چه حدی به آرای مردم احترام می گذارد تا آن جایی که یک استاندار و یا فرماندار منصوب از سوی شخص رهبر و فرمانده کل قوای اسلامی نیز باید مورد توافق مردم باشد، و حتی در صورت عدم توافق مردم از پست خود برکنار می شود، با این که همه می دانیم حضرت علی (علیه السلام) منصوب از سوی خدا و معصوم بوده و دستور او واجب الطاعه و آنچه انجام می دهد حجت است ... و حتی خود آن حضرت را مردم با انتخابات آزاد و با شورای همگانی بر سر کار آوردند و لذا علی (علیه السلام) تنها خلیفه ای است که هم منصوب از سوی خداوند بوده و هم طبق آرای مردم بر سر کار آمده است و به قول معروف نص و شورا در او جمع شد، زیرا درباره ابوبکر به فرض وجود شورا نصی نبود، و درباره عمر باوجود انتصاب از سوی ابوبکر، نه نصی از جانب خدا می باشد و نه شورایی در کار بوده، و اما عثمان که درباره اش هیچ نصی نبود با یک شورای چهار نفره، و نه همگانی سرکار آمد.

اما علی (علیه السلام) علاوه بر تعیین از سوی خدا در یوم الانذار و غدیر خم و موارد محکم که ای بیان نموده بود با انتخاب اکثریت قریب اتفاق مردمی که از کوفه و مصر و خود مدینه و دیگر نقاط گرد آمده بودند، بر سر کار آمد (۱۱۰).

تعداد احزاب آزاد

اصل در اسلام در هر چیزی آزادی است مگر آن که خلافت آن به اثبات رسیده باشد و آزادی اقتضا می کند که هر کسی در تشکیل احزاب و تجمعات در زمینه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، مذهبی و غیره و در چهار چوب اسلام آزاد باشد و اولین کسی که این مطلب را به وضوح به مرحله اجرا در آورد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و دنیایی که نام خود را جهان آزاد گذاشته این روش را از پیامبر اسلام آموخته است

هنگامی که مسلمانان مهاجر به شهر مدینه رسیدند پیامبر آنان را از گروه انصار (مسلمان اهالی مدینه) جدا کرده و نام مهاجرین را بر آنان گذاشتند و لذا معمولاً در آیات قرآنی و روایات صدر اسلام ملاحظه می شود که مهاجرین و انصار دو گروه متمایز از یکدیگر و رقیب همدیگر و در امور سازنده بوده اند و به همین جهت، اگر گاهی یکی از این دو گروه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تحت فشار می گذاشتند، آن حضرت به گروه دیگر روی می آوردند...

یکی از آثار مثبت و پربار تعداد احزاب آزاد این است که در مسائل سازنده اجتماع با یکدیگر به رقابت برخاسته و هر کدام برای کسب شهرت و موقعیت بهتر، و پیروزی در انتخابات نمی گذارد به مردم اجحافی وارد شود، علاوه بر این که احزاب اسلامی آزاد زیر نظر مراجع تقلید هر کدام مدرسه ای جهت دادن رشد سیاسی، اقتصادی، تربیتی و بالاخره معرفت همه جانبه به اجتماع است که در نتیجه افرادی که

به قدرت می رسند و زمام امور ملت و مملکت را در دست می گیرند افرادی لایق ، کاردان ، کار آزموده و شایسته خواهند بود، و بهترین شاهد و دلیل بر این مدعا نگاهی به اوضاع جهان معاصر است . با یک نگاه ساده به جهان معاصر ملاحظه می شود که در کشورهای دموکراتیک و آزاد که رقابت حکومتی به دست حزب است و همه چیز اعم از پارلمان و امور مربوط به هیئت دولت ، مشورتی است ، پیوسته ملت های آنها رشد کرده و در تمام زمینه ها اعم از کشاورزی ، صنعتی ، بازرگانی و غیره ... پیش رفته اند، بر خلاف کشورهای داری حکومت های نظامی و یا رژیم های تک حزبی که همواره در حال استبداد و سرکوبی به سر برده و ملت ها را همیشه در قید و بند کشیده و با اعمال فشار و اختناق همواره حکومت می کنند (۱۱۱) .

درسی که در این زمینه باید از وجود مقدس امیر مومنان علی (علیه السلام) آموخت این است که آن حضرت ملت خود را اعم از مسلمین و حتی اقلیت ها در همه چیز جز در موارد حرام آزاد گذاشته بودند و حتی به خوارج نهروان تا زمانی که جنگ افروزی نمی کردند، کاری نداشتند و لذا هنگامی که یکی از سران خوارج به نام اشعث بن قیس بر حضرت وارد شد و در ملا عام بد زبانی کرد، امام اجازه ندادند کسی متعرض او گردد و از او گذشت فرمودند و هم چنین در مسئله به شهادت رساندن آن امام بزرگ باید درسهایی در آزادی مردم از مکتب مقدس آن امام والا مقام آموخت ، به این بیان که نقشه توطئه قتل امیرالمومنان (علیه السلام) توسط پنج نفر به نام های : اشعث بن قیس ، وردان ، عبدالرحمن بن ملجم و شیبب و زنی به نام قطام ، طرح ریزی شد، و به دست ابن ملجم به مرحله اجرا در آمد، اما پس از ضربت خوردن حضرت بقیه را آزاد گذاشته و تنها ابن ملجم دستگیر شد، آن هم در زندان خانه امام با شرايطی از نظر خواب و غذا و غیره ... همسان با شخص امیرالمومنان (علیه السلام) به سر می برد.

امام از همان غذایی که میل می فرمودند برای قاتل خود فرستاده و به کسی اجازه آزار و شکنجه او را نمی دادند و حتی به هنگام مرگ به بازماندگان خود توصیه فرمودند: اگر او را عفو کنید بهتر است و اگر هم خواستید قصاص کنید با عدالت قصاص کنید، او به من یک ضربت زد و شما هم تنها یک ضربت به او بزنید و مواظب باشید که قاتل مرا شکنجه و مثله نکنید، چرا که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هیچ کس را مثله نکنید، حتی اگر سگ هاری باشد.

و این که آن حضرت توطئه گران در قتلش را زندانی و مجازات نکرد چون آن چند نفر به استثنای ابن ملجم عملاً مرتکب جرمی نشده و تنها اقدام به جرم و یا نیت جنایت بدون انجام آن ... هیچ گونه مجازاتی ندارد، و این شیوه کار و روش حکومت امیرمومنان حضرت علی (علیه السلام) بسیار عادلانه ، کم نظیر و شاید هم بی نظیر باشد، مگر در حکومت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله

دادگری بی نظیر

شخصی از یاران امیرمومنان علی (علیه السلام) به نام عبیدالله بن الحر الجعفی به آن حضرت خیانت کرد و به نیروهای معاویه پیوست . و این خیانت به هنگام شعله ور شدن آتش جنگ صفین بود که در قانون جنگ همین کار مستحق قتل است ، علاوه بر این که این شخص خائن کمک های بسیاری برای معاویه تقدیم داشت ، از طرفی همسر عبیدالله جعفی در کوفه بود و به او خبر دادند که عبیدالله در جبهه جنگ هلاک شده است ، به همین جهت آن زن مدتی عده وفات گرفت ، و پس از پایان مدت عده با مرد دیگری ازدواج کرد...

عبداللہ جعفری در واقع زنده بود، و در شام به سر می برد و لذا هنگامی که از این واقعه با خبر شد، از شام خارج، و شبانه به شهر کوفه آمد و بلافاصله به سراغ همسر خود رفت، اما همسرش با حجابی که به سر داشت در خانه آمده و او را از جریان ازدواج مجدد خود آگاه ساخت ...

عبداللہ جعفری که تمام درها را به روی خود بسته می دید به فکر این افتاد که به حضور مبارک حضرت علی (علیه السلام) شرفیاب شود، و داستان خود را بگوید، زیرا علی (علیه السلام) مرد عدالت و دادگری است، و به حساب خیانت او، حق از دست یافته اش را پامال نمی کند....

از این رو، به خدمت حضرت شرفیاب شد، و در حالی که از شرمندگی سر خود را به زیر انداخته بود، سلام کرد، امام به او فرمودند: آیا تو عبداللہ هستی؟ همان تبہکار منافق و خائنی که از اسلام به سوی دستگاه کفر و نفاق معاویه روی آورده، آن هم در حال جنگ، آیا تو همان نیستی؟

اما عبداللہ چون از عدالت و دادگری آن حضرت آگاه بود، فرصت را غنیمت شمرده و عرضه داشت: آیا آن خیانت، مرا از عدالت و دادگری شما محروم می کند یا امیرالمومنین؟

امام فرمود: خیر! سپس از او خواستند داستان خود را بگوید؟

عبداللہ جعفری دادخواهی کرد و امام آن زن را با شوهر دومش احضار کرده و چنین فرمود:

زن باید از شوهر دوم جدا شود و از الان عده بگیرد، و پس از پایان عده اگر حامله نبود، به شوهر اول خود باز می گردد، و اگر حامله بود، باید تا وضع حمل صبر کند، در این صورت فرزند او حلال و تابع شوهر دوم است، و بعد زن به شوهر نخست خود باز می گردد. (۱۱۲)

این داستان شاهکاری است بی نظیر از امیر مومنان (علیه السلام) که چگونه با دشمن خود با لطف و مرحمت روبه رو شده و مهم تر این که حق او را پامال نفرمود، و ناموسش را به او بازگردانید.

حفظ اموال مردم

اموال مردم در پرتو نظام اسلامی تا حدی محترم و محفوظ است که هیچ گونه تعدی حتی به مقدار یک درهم به اموال مردم نمی شود، خواه مسلمان و یا کفار در ذمه اسلام باشند.

آری، در اسلام چهار نوع مالیات مقرر شده که عبارتند از:

۱. خمس، یعنی ۲۰ درصد درآمدهای اضافه بر مقدار مصرف انسان که تفصیل آن در کتاب های فقهی آمده است.

۲. زکات که حداکثر آن ۱۰ و حداقل آن ۱ است آن هم در نه کالا، یعنی گندم، جو، خرما، میوه، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره با شرایطی که در کتاب های فقهی ذکر شده است و لذا شخصی از امام صادق (علیه السلام) پیرامون موارد زکات پرسید؟

امام نه مورد فوق را ذکر کرده و فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از غیر این موارد عفو کرده اند.

آن شخص عرضه داشت: ما حبوبات دیگری چون برنج، کنجد و نظایر اینها نیز داریم اینها زکات ندارد؟

امام فرمود: من به تو می گویم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از غیر این موارد نه گانه عفو کرده و تو مجدداً می پرسی؟

۳. جزیه: و آن عبارت از مالیات بسیار اندکی است که دولت اسلامی از اقلیت های مذهبی دریافت می کند. و در روایت است که حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) از ثروتمندان آنان سالیانه ۴۸ درهم نقره و از افراد متوسطشان سالیانه ۲۴ درهم و از افراد کم درآمدشان سالیانه ۱۲ درهم دریافت می کرده است و همین تسهیلات و قوانین انسانی اسلام بود که آنان را به اسلام راغب می نمود.

۴. خراج: و آن عبارت از پول اجاره سرزمین های آباد کفار است که توسط مسلمانان فتح شده ...

در نظام اسلامی جز موارد فوق، پولی به عنوان مالیات از مردم گرفته نمی شود، بنابراین، مالیات بر سفر، اقامت، دخول و خروج از یک مملکت، نوسازی، ساختمان، مغازه آب، برق، تلفن و ده ها مورد دیگر همه و همه در اسلام نیست.

سوال: آیا تنها آن چهار موردی که در مالیات اسلامی ذکر گردید، برای اداره مملکت و انجام خدمت دولت کفایت می کنند؟

پاسخ: آری ... بلکه اضافه هم می آید، که آن اضافه به عنوان صلّه و جوایز بیت المال، به طور مساوی به عموم مسلمانان داده می شود و این شیوه از زمان خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آغاز شد که آن حضرت اموال اضافی بیت المال را سالیانه چند بار به طور مساوی در میان مسلمانان تقسیم می کرده، و تا زمان آخرین خلیفه عثمانی ادامه داشت، البته تعدادی از خلفا و فرمانروایان، گاهی مالیات دیگری هم دریافت می کردند که تمام علمای مسلمان، آن را منحرف می دانستند...

علت این افزایش بر مصارف دولت این بوده که در نظام اسلامی، دولت کارمندان زیادی ندارد و تمام کارها و خدمات به دست مردم سپرده می شود که سرمایه گذاری کنند و بعد اجحاف نکنند و دولت فقط ناظر است، و لذا همیشه پول دولت اضافه می آمده است، و حتی در حالت های بحرانی و شرایط جنگی، هیچ یک از رهبران اسلامی بیش از آن مالیات چهار گانه، چیز دیگری از مردم نگرفته، مثلاً پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در طول بیش از ده سال که غالباً در حال دفاع از تجاوزات جنگی کفار بودند، و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در طول پنج سال دوران حکومت خود در مبارزه با جنگ افروزان به سر می برد، هیچ گاه حتی یک درهم به زور از مردم دریافت نکردند، بلکه به عنوان اعانه و کمک گاهی پول هایی جمع آوری می شده است ...

زمانی که تعدادی از مسلمانان ثروتمند بودند، گاهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از شدت گرسنگی سه شبانه روز به شکم مبارک خود سنگ می بست و غذایی نداشت. حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیه السلام) از شدت گرسنگی رنگ صورت مبارکشان دگرگون می شد، و حضرت امام حسن و امام حسین (علیه السلام) در اثر گرسنگی مانند دو جوجه می لرزیدند و اصحاب صفه (که دهکده ای در

مسجد بوده ، و فقرای مسلمین آن جا تجمع می کردند) برهنه و نیمه برهنه ، و بسیاری از شب ها گرسنه می خوابیدند... با این وجود هیچ تاریخی ننوشته که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جز در موارد چهارگانه حتی یک درهم از پولداران به عنوان دیگری به زور گرفته باشد، چون اسلام پاسدار جان و اموال مردم است .

و در کتاب وسائل الشیعه ، باب سیزدهم کتاب الزکاه ، روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده که اهمیت حفظ حقوق و اموال مردم را بیان می کند:

امیرمؤمنان (علیه السلام) برای عاملان خود جهت دریافت مالیات ، در توصیه نامه ای چنین می نوشت :

همراه با پرهیزکاری در راه خدا (وحده لا شریک له) حرکت کن ، و مواظب باش که هیچ مسلمانی را مترسانی ، و به زور واکراه از زمین او رد نشوی و مواظب باش که بیش از حقوق الهی ، اموال او را دریافت نکنی ، پس اگر به یک آبادی رسیدی ، در خارج آن در کنار منبع و یا قنات آب آنها پیاده شو، بدون این که وارد خانه شان گردی ، آنگاه با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن ، تا به میان آنان برسی ، پس نخست با رویی گشاده سلام کن و بگو: ای بندگان خدا ولی و جانشین خدا مرا به سوی شما فرستاده ، تا حق خدا را از شما بستانم ، پس آیا از حقوق خدا چیزی به شما تعلق گرفته ، تا آن را به ولی او برسانم ؟

در این حال اگر کسی گفت : نه ، دیگر از او باز خواست مکن ، و اگر هم کسی به تو گفت : آری ، با او حرکت کن بدون این که او را بترسانی ، یا تهدید کنی ، یا در مشکلات و رنج و زحمت بیندازی .

آن گاه آنچه را که آن شخص از طلا یا نقره به تو تقدیم داشت ، بپذیر... و مواظب باش هیچ گاه مسلمانی را اهانت و حتی یک یهودی یا نصرانی را برای خراج مورد ضرب و توهین قرار ندهی ، و هیچ حیوان بارکشی را جهت تامین مالیات به فروش نرسانی ، زیرا ما مامور گشته ایم که از اموال اضافی آنان مالیات دریافت کنیم .

در روایتی از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین آمده :

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از اجبار مردم بر پرداخت مالیات نهی کرده و فرمود: گفته مردم در تعلق و یا عدم تعلق مالیات اسلامی بر آنها کافی است ، و جایز نیست که سالانه دوبار از مردم مالیات دریافت شود، که جز یک بار در سال ممنوع است ، هم چنین پیامبر اسلام از دریافت مالیات اجباری ، یا با ایراد ضرب و شدت و یا بیش از طاقت مردم نهی کرده ، و به مامور مالیات دستور فرموده که با رعایت عدالت ، جز مالیات آنچه در دست مردم می بیند، چیز دیگری را مطالبه نکند.

در آیین اسلام هر کس حقوق خدا، و حقوق مردم را بپردازد، بقیه دارایی اش محترم است و هیچ کس به هیچ عنوان حق تعرض به ثروت و دارایی مشروع مردم را ندارد.

بیت المال

کلید بیت المال مسلمین در اختیار پیامبر و امام و در زمان غیبت امام (علیه السلام) باید در اختیار مراجع تقلید که رهبران دادگر و شایسته اند، باشد، به طوری که حتی به مقدار یک درهم نیز حیف و میل نگردد، و خود رهبران اسلامی و یا قضات آنها، یا از حقوق بیت المال استفاده نمی کردند و از دسترنج خود استفاده می نمودند، و یا در صورت استفاده، جز به مقدار مورد نیاز خود از آن بر نمی داشتند.

مثلا پس از پایان جنگ حنین، به نفع مسلمین، غنائم جنگی بسیاری به دست سپاه اسلام افتاد، و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله چند موی شتر را به دست گرفته و فرمود: من حتی این مقدار هم از مال شما نخواهم برداشت ... و این غنائم به عموم مسلمین تعلق دارد...

در روایت دیگری از آن پیامبر بزرگ چنین وارد شده است :

اگر اموال شما مثل کوه های ((تهامه)) در اختیارم باشد، آن را در میان شما عادلانه تقسیم می کنم، و شما مرا دروغگو، ترسو و بخیل نمی یابید...

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تمام اموال بیت المال را در میان مسلمانان قسمت کرد، تا جایی که به هنگام رحلت، نزد مرد یهودی چیزی را به رسم رهن و گرو گذاشته بود، تا مقداری غذا برای مصرف خود و خانواده اش تهیه کند...

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز به پیروی از پیامبر اسلام اموال بیت المال را در میان مردم تقسیم می کرده و حتی دارایی خود را نیز در راه خدا انفاق کرد، تا جایی که به هنگام شهادت در حدود هفتصد هزار درهم بدهکار بود، با این که پول های زیادی در بیت المال در اختیار آن حضرت بوده است، امام (علیه السلام) تمام آنها را تقسیم می نمود، و اگر گاهی برای خود چیزی بر می داشت، تنها به اندازه سایر مسلمین به خود حق می داد. (۱۱۳)

○ آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی (ره)

برخورد علی (علیه السلام) با اسرا

((آن حضرت در هیچ صحنه ای فرار نکرد، زره حضرت، پشت نداشت ... از کلمات بلند امیرمؤمنان (علیه السلام) است که فرمود: در مسائل نظامی و جنگی عاطفی برخورد نکنید (۱۱۴).))

در یکی از جنگ ها، سپاهیان علی (علیه السلام) را به اسارت گرفتند به حضرت عرض کردند: اجازه بدهید ما از بیت المال به منظور آزادی اسیران بودجه ای در اختیار بگیریم. فرمود: آزاد کردن اسیر کار خوبی است و ادامه مبارزه است، اما کسی که به اندک حادثه، فوراً دست بلند کرده تسلیم می شود، شهادتی ندارد. آنها را که زخمی و اسیرند و زخم در جلوی بدن آنهاست آزاد کنید، چون معلوم می شود، تا آخرین لحظه مقاومت کرده اند و بعد اسیر شده اند و آنهايي که زخم در پشت بدنشان است، معلوم می شود فرار کرده و سپس

آنها را دستگیر کرده اند (۱۱۵) کسی که میدان جنگ را ترک می کند او به درد ما نمی خورد. چون شهادت را نشناخته است. خیال می کند مرگ یعنی نابودی و فکر می کنند ماندن برای او بهتر است. او نمی داند که ((ماالموت الا قنطره تعبربکم (۱۱۶) ؛ مرگ فقط پلی برای عبور از این جهان به سرای ابدی است)) . علی (علیه السلام) که افطاریه خود را به اسیر می دهد، هنگام آزاد کردن سربازان اسیر خود دستور می دهد سربازی را که از پشت زخم خورده برای آزاد کردن او از بیت المال چیزی صرف نکنند. معلوم می شود او فرار کرده و کسی که میدان جنگ را پشت سر می گذارد و فرار می کند، مورد علاقه ما نیست.

علی (علیه السلام) در نامه ای که برای سهل بن حنیف انصاری نوشت فرمود: ما قعلت باب خیبر... بقوه جسدیه و لا حرکه غذائیه لکنی اءیدت بقوه ملکوتیه و نفس بنوربها مضیئه (۱۱۷) ؛ من در قلعه خیبر را با نیروی حاصل از اثر غذا و خوراک نکردم ، بلکه آن قدرت ملکوتی و نفس منور به نور الهی مرا به این کار واداشت (۱۱۸)

○ آیه الله جوادی آملی

زهد علی (علیه السلام)

اکنون خوراک او را از زبان عتبه بن علقمه بشنویم : می گوید وارد شدم بر علی (علیه السلام) دیدم نان خشکیده ای با شیر مانده می خورد. گفتم : یا امیرالمؤمنین ! چگونه با این نان خورش می سازی ؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خشک تر از این نان می خورد و خشن تر از این جامعه که در بر من است می پوشید. می ترسم اگر جز این بکنم ، به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق نشوم (۱۱۹).

روزگاری که علی (علیه السلام) و پیشوای امپراطوری اسلام پس از شهادت چند درهمی بیش میراث نگذاشت ، نقدینه عثمان روزی که کشته شد طبق نوشته ((مسعودی)) به صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم می رسید، ارزش املاک او در وادی القری و حنین یکصد هزار دینار بود، به علاوه اسب و شتر فراوان داشت . از زبیر چهارصد هزار دینار و یکهزار اسب و یکهزار کنیز ترکه ماند. در آمد طلحه از غله عراق روزی هزار دینار و از املاک سر راه بیش از این مبلغ بود. عبدالرحمن بن عوف هزار اسب شتر و ده هزار گوسفند داشت (۱۲۰) زبیر در مصر و اسکندریه و بصره و کوفه هر یک خانه مجلل بنا کرد، طلحه نیز در کوفه و مدینه خانه ساخت (۱۲۱)

O حسن صدر

ایمان علی (علیه السلام) به پیامبر

حضرت امیر (علیه السلام) که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همانندی ندارد در معرفی خود می فرماید: بدانید من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم. اولین یار او و اولین کسی هستم که وی را تصدیق کرد، آن گاه که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را به رسالت و وحی تصدیق کردم، هنوز خلقت حضرت آدم تمام نشده بود و آدم بین عالم غیب و شهادت بود:

«لانی عبدالله و اءخو رسول الله و صدیقه الاول، صدقته و آدم بین الروح و الجسم (۱۲۲)».

معلوم می شود اگر آدم ابوالبشر مسجود همه فرشتگان قرار می گیرد به پاس احترام ولایت مطلقه ای است که حضرت آدم (علیه السلام) یکی از مظاهر آن است و بر جسته تر از او علی و اولاد علی (علیه السلام) هستند (۱۲۳)

O آیه الله جوادی آملی

علی (علیه السلام) و دنیا

ضرار نهشلی، برای معاویه، علی (علیه السلام) را چنین وصف می کند:

وقتی علی (علیه السلام) در میان ما بود، چون یکی از ما بود. رسیدن به خدمتش، برای همه کس میسر بود، درباری نشسته نداشت.

با آن که خیلی به ما نزدیک بود، عظمتش، از ما دورش می داشت.

کمتر می توانستیم، با وی سخن بگوییم. لبخندی بر لبان داشت شیرین و نمکین، لبخند مهر، لبخند رحمت.

شب زنده دار بود. گاه در شب قرآن می خواند، گاه در روز!

نیمه شبی، حضرتش را در محراب عبادت دیدم، هم چون مارگزیده بر خود می پیچید و مانند مصیبت زده می گریست و می شنیدم که می گفت:

((ای دنیا! ای عروس زیبا! به سراغ من آمدی و خود را به من نمایاندی؟! دور شو، دور شو. تو را نمی خواهم. سه طلاقه کردم، طلاق می گفتم که رجوع نداشته باشد)).

سپس گفت: ((وای بر من، از این سفر دور و دراز با ناچیزی توشه و سختی راه!)) (۱۲۴)

○ آیه الله سید رضا صدر (ره)

قبله مومنان

آلوسی ، سنی بسیار متعصبی است . می گوید: تعجب نکنید که علی (علیه السلام) در کعبه به دنیا آمد. خدا به زبان آلوسی آورده ، چرا که من عبارت های به این زیبایی را حتی در کتب شیعه پیدا نکردم . همه باید مداح امیرالمؤمنین بشوند. این خواست خداست . می گوید: تعجب نکنید ((و ما لامام الائمه اءن تكون قبله للمومنین ؛ چقدر سزاوار است که امام امامان در جائی که قبله مومنین است به دنیا بیاید)) .

بعد عبارت را به این جمله بدرقه می کند و می گوید:

((فسبحان من يجعل الاءشياء فى مواضعها؛ پاک است آن خدایی که هر چیزی را در جای خودش قرار می دهد (۱۲۵))) .

معاویه پلید در رختخواب نشسته بود. یک پلیدی برایش مزه آورد که معاویه ! علی (علیه السلام) از دنیا رفت . این پلید، دشمن شماره یک آقا بود، اما از بس خبر، مهم بود، تکان خورد. تمثیل به شعری کرد. شعر، مال خود پلیدش نبود، گفت : علی (علیه السلام) کشته شد.

قل للاءرانب تربع ما سلكت و للظباء بلا خوف و لا حذر (۱۲۶)

می دانید یعنی چه ؟ یعنی با رفتن علی عدل از دشت و کوه هم رخت برپست و خرگوش های بیابان به آهوان بگویند هر کجا می خواهند بچرند، بچرند، دیگر علی نیست . (۱۲۷)

○ حجه السلام فاطمی نیا

قهرمان همه عرصه ها

راست است که بعد از آن همه کتاب و رساله که در بزرگی و بلندی مقام والای امیرمؤمنان علی (علیه السلام) طبع و نشر شده و بعد از آن همه شرح تفسیری که بر خطابه های اعجازآمیز نوشته شده و بعد از آن همه شرح مقام و علو و عظمت علی (علیه السلام) کار آسانی نیست با این حال ، بلندی مقام و بزرگی روح فرزندی طالبی به حدی است که علی رغم تحقیق و تتبع فراوان نویسندگان عرب و عجم هنوز گوشه های نادیده و رازهای ناگفته از زندگی و خلافت اعجوبه خلقت و مظهر عجایب وجود دارد که شایسته گفتن و نوشتن است .

کدام قهرمانی را می شناسید که خیال ، فکر، عقل ، ذوق ، و خلاصه تمام نواحی و جبهات شعور بشری را قرن ها به خود متوجه و در زندگی خود مستغرق ساخته باشد؟ کدام پهلوانی را سراغ دارید که در بدایت جوانی و حدانت سن ، قهرمانان نامی و ورزیده را به خاک هلاک انداخته باشد و کدام جنگاوری را دیده اید که با خوراکی فقیر و ساده فریاد هولناکش در میدان نبرد زهره شجاعان را دریده باشد؟ کدام پهلوانی را شنیده اید که در مقام خطابه و تعلیم و تربیت ، در مقام حکمت و تصوف و شریعت ، در مقام آراء و افکار فلسفی و

اجتماعی تا این حد حدت ذهن و قوت منطق و اصابت رای و روانی کلام و عظمت فکر نشان داده و عقول و ارواح و قلوب میلیون ها آدمی را در قرنهای عدیده و نسل های متوالی اسیر و مسخر کرده باشد؟

فیلسوفی شجاع ، قهرمانی خطیب و ادیب ، متفکری فقیه و مبتکر، جوانمردی بلند همت و پاکدامن ، بزرگ مردی عطف و رحیم ، پیشوایی امین و عادل ، جنگاوری که به پیشباز مرگ می رود و کین کشی از دشمنان را ناجوانمردی می داند و در میدان نبرد از کشتن دشمن مکار و حیله گر (۱۲۸) که برای نجات از چنگال قهرش کشف عورت کرده چشم می پوشد و او را نادیده می گیرد. شمشیر زنی که در یک روز پانصد مرد جنگی به خاک می افکند و شب هنگام در غم بیوه زنان می گرید. آری ، قرن ها باید تا روزگار اعجوبه ای چنین برخورد و اعصار و قرون را به شگفتی وا دارد.

قهرمان عرب و پیشوای اسلام علی بن ابی طالب (علیه السلام) که از طرف پدر و مادر از شریف ترین و پاکترین سلسله قریش است فرزندی از خود به یادگار گذاشته که طی چند قرن پیران سپید مویشان به خون خضاب کرده و با چهره سرخ به ملاقات خدا رفته اند و جوانان نورسشان در عنفوان جوانی یک دنیا امیدوار و آرزو را به خاک برده و از تمام لذات زندگی چشم پوشیده اند و پیر و جوان ، جلال و جمال حق و مبارزه با بیداد را در سیمای قهرمان خود جلوه ابدی بخشیده و جهانیان را به تماشا و اعجاب وا داشته اند، تا آن جا که ابوالعلا شاعر و فیلسوف عرب - که نه تنها در شیعه نبودن او شکی نیست ، بلکه در اسلام او شبهه دارند - می گوید: ((در روزگار، شفق و فجر بر خون دو شهید علی و فرزندش دو شاهد خونینند)) .

حیرت انگیزتر از علی (علیه السلام) کیست که جدال و تصادم افکار و عقول درباره او تا حدی است که یک دسته خدایش می خوانند و دسته دیگر کافر و مطرود می دانند، چه خوب فرمود: ((قومی از افراد در محبت من و جمعی از تند روی در دشمنی من به آتش قهر خداوند خواهند سوخت .)) آری ، غلو کنندگان به حدی در عشق علی تند رفتند که او را خدای دانستند و پرستیدند و خوارج نهروان به نهانه حکمیت - که به اجبار به او تحمیل کردند - او را علناً کافر خواندند و از او خواستند توبه کند و مانند امویان بالای منبر به او دشنام دادند.

قهرمانان تاریخ همه عرصه حب و بغض مردمند، ولی تنها مردی که دو قطب موافق و مخالفت او تا حد الوهیت و کفر از هم دور باشند فقط علی (علیه السلام) اعجوبه خلقت و مظهر عجایب ، فرزند ابی طالب است .

مفهوم عدل و داد و کلمه حق و انصاف با اسم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جنان ملازمت دارد که هر ستم زده مظلومی در چهارده قرن تاریخ اسلام در ذکر اسم علی (علیه السلام) و در یاد سوانح حکومت و زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) شفای خاطر و تسلی قلب می جوید.

قیام در مقابل مظالم و تجدید وضع و اصلاح مفاسد، دموکراسی و برابری ضعیف و قوی ، حمایت حکومت از ناتوانان و بی بضاعتان ، سرکوبی گردن کشان و حق گزاری ضعیفان همه و همه مرادف و ملازم با حکومت علی (علیه السلام) است ، این ملازمت در اذهان و عقول تا آن جا ریشه دوانده که نه تنها حکومت بنی عباس ، بلکه بسیاری از حکومت های بزرگ و کوچک در اسلام به منظور جلب

اعتماد و محبت عامه به ناچار دعوت خود را به نام حکومت علوی و فرزندان علی (علیه السلام) زینت دادند، به این اسم بود که توانستند ستم زدگان و ناراضیان را گرد خود جمع کنند و به نیروی جمعیت دستگاه حکومت مسلط را در هم بشکنند و از هم فرو ریزند.

بحث درباره چنین مرد نامتناهی کاری است سخت و دشوار؛ زیرا شخصیت او چون دریای بی کران پایان ندارد. در عالم اسلام و تشیع کیست که علی (علیه السلام) را نشناسد و او را تا حد پرستش احترام نکند و به او عشق نورزد و در عین حال کیست که او را آن گونه که هست شناخته و به کنه شخصیت و علو صفات او پی نبرده باشد؟ (۱۲۹)

شجاعت علی (علیه السلام) در بدایت عمر در حجاز چنان ولوله ای انداخت که وقتی عمرو بن عبدود قهرمانان نامی عرب را در نبرد تن به تن - در غزوه خندق به خاک انداخت خواهر عمرو در مقام رثا بر مرگ برادر، شجاعت قاتل را تنها مایه تسلی خود خواند و گفت: اگر جز به دست این پهلوان نوجوان کشته شده بودی مادام العمر بر مرگ تو می گریستم (۱۳۰).

O حسن صدر (ره)

عدالت در وصیت

علی (علیه السلام) این وصیت را بعد از بازگشت از جنگ صفین، نوشته اند:

((این است آنچه که بنده خدا، علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین، درباره مال خود به خاطر رضای خدای تعالی مقرر نموده، باشد که بر اثر آن، مرا داخل بهشت گردانیده و به من امن و امان دهد، و به راستی که حسن بن علی، سفارش من درباره اموال را اجرا خواهد کرد و به طور شایسته، خود مصرف کند و به طور شایسته به دیگران انفاق نماید و در راه صحیح به مصرف برساند، و اگر پیشامدی برای حسن شد، در حالی که حسن زنده بود، او متعهد این امر پس از حسن باشد و همان گونه که برادرش از قبل، عمل می کرده، عمل کند و همانا برای دو فرزند فاطمه - حسن و حسین (علیه السلام) از بخشش و احسان علی آن مقدار می باشد که برای فرزندان علی - از غیر فاطمه - است و این که من تصدی این امر را به فرزندان فاطمه اختصاص دادم، برای طلب رضای خداوند و تقرب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و گرامیداشت احترام آن حضرت و مراعات شرف پیوند با او بود.))

وقف اموال برای رضای خدا

در این کلمات ارزنده نکاتی در رابطه با شناخت مقام والای معنوی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سخنان خود آن بزرگوار قابل توجه است: از جمله این که امام بزرگ طبق فرموده خود، اراضی و زمین هایی را آباد ساخته، آن گاه آن را در راه خدا وقف می کند و به صریح کلامشان این عمل را برای جلب رضا و خشنودی ذات لایزال حضرت حق انجام می دهد و به امید این که با این عمل مقدس و انفاق مالی، خداوند او را داخل بهشت گرداند و امن و آسودگی در روز قیامت به وی عنایت فرماید.

و این خود درسی است که ما متوجه شویم دستیابی به بهشت و ایمنی از ناراحتی های روز جزا به آسانی میسر نیست ، بلکه باید از مال و ثروت خود به نفع فقرا و اهل مسکنت ، در راه خداوند استفاده کرد.

تساوی فرزندان و نوعی امتیاز بنی فاطمه

مطلب دیگر این که از نظر سهام ، امام علی (علیه السلام) میان فرزندان ، تساوی می اندازند و امر می کنند فاطمه (علیها السلام) به مقداری برداشت کنند، که به برادران نامادری خود می دهند و زیاتر از بهره آنان استفاده نکنند ولیکن اشراف بر این امر و اداره آن را به فرزندان فاطمه (علیها السلام) واگذار کردند. علی (علیه السلام)، علت این امتیاز را طلب رضای خدا و تقرب به رسول خدا، بیان می فرماید تا مقام والای پیامبر و شرف پیوند و اتصال به آن بزرگوار را کاملاً ارج نهاده باشد.

آری ، امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تا این حد در بزرگداشت مقام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کوشش دارد که حتی برای فرزندان خودش - که از بطن ، مطهر حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) و وابسته به رسول الله می باشند - بر فرزندان دیگر - که این ویژگی را ندارند و از همسران دیگر امام (علیه السلام) هستند - امتیاز قایل می شود و مثلاً تصدی موقوفه خود را به فرزندان زهرای مرضیه (علیها السلام) می دهند.

آری ، امام (علیه السلام) همواره در تعظیم و تکریم رسول الله چه در حیات پیامبر و چه بعد از ارتحال آن حضرت کوشش داشت و پیش از این گذشت که محمد حنفیه را به جنگ می فرستاد ولی از رفتن امام حسن و امام حسین (علیه السلام) به میدان ، ابا داشت و امر می کرد که نگذارید آن دو به میدان بروند، مبادا با شهادتشان نسل رسول الله صلی الله علیه و آله منقطع گردد (۱۳۱).

○ آیه الله کریمی جهرمی

رعایت نظر اکثریت در امور سیاسی

علی (علیه السلام) در امور شرعی طبق تشخیص خود و بدون توجه به نظر دیگران تصمیم می گرفت ، ولی در مسائل عرفی و سیاسی به نظر اکثریت یاران و دوستان خود احترام می گذاشت و حتی گاه منتظر می شد که خطای نظر دوستان به تجربه و در سایه بروز حوادث روشن گردد (۱۳۲)

مخالفان عثمان ، از او به علی (علیه السلام) شکایت می کردند و علی (علیه السلام) برای پاس مقام خلافت ، ناراضیان عثمان را مسئول قرار می داد تا شکایت خود را رها کنند و فتنه ای راه نیندازند.

علی (علیه السلام) با این که جرایم و مظالم دستگاه عثمان را می دید، و خود بیش از دیگران او را متنبه می کرد، و اندرز می داد، مع الوصف به خاطر جلوگیری از بروز فتنه و قتل خلیفه در چهل روزی که شورشیان و ناراضیان خانه عثمان را در محاصره داشتند تقاضای مردم را در مسجد که می خواستند به امامت پیش ایستد و با او نماز گزارند به شدت رد می کرد، چند بار به خواهش عثمان از شهر بیرون

رفت تا اسم و ذکر او بر سر زبان ها نباشد و باز به تقاضای خلیفه به مدینه برگشت تا انقلابیون را نصیحت فرماید، روز آخر حسین (علیه السلام) و چند تن از فرزندان بزرگان صحابه را به پاسداری خانه عثمان گماشت تا شورشیان به احترام آنها به خانه خلیفه داخل نشوند، وقتی شنید کشتندگان عثمان از دیوار وارد خانه شده و کار خلیفه را ساخته اند به فرزندان خود غضبناک شد، طلحه گفت: یا ابالحسن! خشم مگیر، زیرا اگر مروان را تسلیم کرده بود کشته نمی شد (۱۳۳).

در مسئله بیعت جز از طلحه و زبیر و معاویه که قصد سرکشی و فسادشان بر همه روشن بود از هیچ کس طلب بیعت نکرد، زیرا کناره گیری ایشان زیانی به جامعه نمی رساند، حتی آزادگی و آزاد مردی را از این حد هم جلوتر برد، عمر بزرگان صحابه را از ترس فتنه انگیزی همیشه در مدینه تحت نظر داشت و این احتیاط را به توصیه ابوبکر رعایت می کرد ولی طلحه و زبیر پس از یاس از شرکت در دستگاه خلافت و تصمیم به فتنه انگیزی از امام اجازه سفر به مکه خواستند؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ترجیح می دهم در مرکز نزد من بمانید، اصرار کردند. آن گاه فرمود: با این که خوب می دانم قصد گذاشتن حج و عمره ندارید و از نیت شرتان آگاهم مع الوصف شما را به ماندن در مدینه مجبور نمی کنم ولی می خواهم یک بار دیگر بیعت با امامتان را تجدید کنید و بروید (۱۳۴).

به فرمانداران خود می نوشت: قبل از این که به فکر وصول خراج باشید بر آن شوید که زمین را آباد و وسائل کشت و زرع و بالا بردن سطح تولید محصول را فراهم سازید... مبدا کسی را به گناه ندادن زکات تازیانه بزنید یا حبس کنید، اگر در اموال عمومی شتر آبستنی است مبدا از آن کار بکشید یا سوار شوید و اما از نظر عدالت در توزیع ثروت از فرمایشات معروف اوست که ((هر کجا نعمتی بسیار و کاخی افراشته است در کنارش حقی ضایع شده وجود دارد. همه شما در حق نزد من برابرید. هیچ فقری گرسنه نماند، مگر ثروتمندی از حق او بهره مند گشت (۱۳۵))).

در دریافت خراج به ماموران خود دستور داد وقتی بر مردم دهکده ای وارد شدید سلام کنید و تحیت بفرستید و با منتهای ملایمت بگویید: بندگان خدا! ولی خدا ما را فرستاده تا اگر در اموال شما حقی برای خدا یافت می شود به ما تسلیم کنید. سپس از یکایک بپرسید آیا نزد تو حقی برای خدا هست؟ اگر گفت نه؛ او را رها کنید و اگر گفت آری؛ بدون اجازه او حیوان بارکش او را مگیرید و اگر به شما تسلیم کرد، مانند مرد مسلط و قاهری با چارپا و صاحب آن رفتار نکنید، حیوانات را آزار مدهید و نترسانید، اگر غله را خواست با شما قسمت کند او را در انتخاب قسمتی که میل دارد آزاد بگذارید و اگر معامله ای که با شما کرد خواست بر هم بزند بپذیرید، زنهاری کسی را تهدید و تخویف نکنید.

جای دیگر می فرماید: حذر کنید از این که به خاطر دریافت خراج، دهات و ده نشینان را خراب کنید، زیرا صلاح حکومت صلاح ملک و صلاح مردم آن است، آبادی و قوم ملک موقوف به رفاه زارع و رضای اوست، بیش از آنچه در فکر جمع خراج باشید در آبادی و عمران بکوشید و این امر را بر وصول زکات و صدقات مقدم بدانید (۱۳۶).

۰ حسن صدر (ره)

فراتر از درک عقل بشری

علی بن ابی طالب (علیه السلام) کلام گویا و قلب فراگیر الهی است، نسبت او با دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت معقول به محسوس بود، و ذات او از شدت نزدیکی به خدا محسوس در ذات خدا گشته بود (۱۳۷).

کان علی (علیه السلام) من العلم فی محل لا یجده عقول البشر

پایگاه دانش علی (علیه السلام) آن قدر بالاست که عقل بشری او را نتواند درک کند ((۱۳۸)).

۰ ابن سینا (ره)

علی (علیه السلام) پاسدار قانون و اصول انسانی

آن چه علی (علیه السلام) را از سیاستمداران دیگر جهان - البته به استثنای امثال پیغمبر اکرم - متمایز می کند این است که او از اصل غدر و خیانت در روش پیروی نمی کند ولو به قیمت این که آن چه دارد و حتی خلافت از دستش برود. چرا؟ چون می گوید اساسا من پاسدار این اصولم، فلسفه خلافت من پاسداری این اصول انسانی است، پاسداری صداقت است، پاسداری امانت است پاسداری وفاست، پاسداری درستی است، و من خلیفه ام برای اینها. آن وقت چه طور ممکن است که من این ها را فدای خلافت کنم؟! خلافت من برای این هاست چه طور می شود من اینها را فدای خلافت کنم؟! نه تنها خودش چنین است، در فرمانی که به مالک اشتر نوشته است نیز به این فلسفه تصریح می کند. و می گوید: مالک! با هر کسی پیمان بستی ولو با کافر حربی، مبادا پیمان خود را نقض بکنی. مادامی که آنها سر پیمان خودشان هستند تو نیز باش. البته وقتی آنها نقض کردند دیگر پیمانی وجود ندارد. قرآن هم می گوید: ((فما استقاموا بکم فاستقیموا لهم)) (۱۳۹) در مورد مشرکین و بت پرست هاست که با پیغمبر پیمان بسته بودند: مادامی که آنها به عهد خودشان وفادار هستند شما هم وفادار باشید و آن را نشکنید؛ اما اگر آنها شکستند، شما نیز بشکنید.

می فرماید: مالک! هرگز عهد و پیمانی را که می بندی، با هر که ببندی، با دشمن خونی خودت، با کفار، با مشرکین، با دشمنان اسلام، آن را نقض نکن. بعد تصریح می کند و می فرماید: برای این که اصلا زندگی بشر بر اساس این هاست. اگر این ها شکسته بشود و محترم شناخته نشود دیگر چیزی باقی نمی ماند (۱۴۰).

مخالفت مصلحت

به علی (علیه السلام) پیشنهاد کوتاه آمدن در عزل معاویه می شد، این کار در تعبیرات علی (علیه السلام) و یارانش نوعی مصلحت تعبیر می شد.

علی (علیه السلام) حتی از این که به خاطر مصلحت، از آن نوع مصلحت هایی که سیاستمداران خود را با آنها تطبیق می دهند، یک ساعت اجاره دهد معاویه سر کار خود بماند امتناع کرد و آن را مصلحت می دانست. اصحاب و دوستان اخیانا می آمدند و در حضورش او را ستایش می کردند، او را محتشم می شمردند، با القاب و عناوین یاد می کردند، از این که اگر نقضی در کارها به نظرشان برسد و ابراز کنند خودداری می کردند علی (علیه السلام) به شدت آنها را از این روش نهی می کرد و این عمل آنها را نوعی مصلحت می خواند و می گفت:

لا تخالطونی بالمصانعه و لا تکلمونی بما تکلم به الجباریه .

با من به سبک مصلحت معاشرت نکنید، با من به طرزی که با جباران و ستمگران سخن گفته می شود، یعنی چاپلوسانه و تملق آمیز و مداحانه و در لفافه القاب مطمئن و عناوین مجلل، سخن نگوئید.

صریح می گفت: من دوست دارم مردم آن گاه که با من رو به رو شدند به جای تعارفات و مداحی ها، نقص ها و عیب هایی که به نظرشان می رسد با کمال صراحت رو در روی من بگویند (۱۴۱)

حساسیت در اجرای قانون الهی

علی (علیه السلام) چه قدر حساسیت نشان می دهد که قانون خدا تعطیل بردار نیست. ولو در مورد فرزند خود. می شنود که عبدالله بن عباس پسر عموی عزیز و مورد احترامش (که واقعا هم از جهاتی مرد بزرگی بوده؛ ولی خوب معصوم نبوده، اشتباهی کرد) مرتکب خطایی شده. به علی (علیه السلام) خبر دادند که ابن عباس پسر عموی بزرگ تو، دانشمند و عالم تو، سیاستمدار و مورد اعتماد تو از بیت المال تصرفی کرده است، از آن تصرفاتی که امروز اصلا کسی آنها را به حساب نمی آورد.

علی (علیه السلام) نامه ای نوشته که این نامه در نهج البلاغه هست:

((پسر عباس! من از تو دیگر انتظار نداشتم، به خدا قسم اگر چنین و چنان بشود و اگر چنین بکنی، با آن شمشیری که به هر کس زدم یکسره به جهنم رفت و حساب و کتابی ندارم، تو را آدم خواهم کرد)) .

بعد می گوید: ((پسر عباس! به خدای عالم قسم، اگر حسن و حسین هم چنین کاری بکنند با همین شمشیر می زمشان.))

و می زد. این مقدار حساسیت در مقابل اجرای قانون الهی! (۱۴۲)

رمز محبوبیت بی نظیر علی (علیه السلام)

از جمله چیزهایی که در زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کاملاً نمایان است آن هماهنگی و هم عنانی قول و عمل است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبل از آن که سخنور خوبی باشد و مثلاً خوب در اطراف زهد و تقوا سخنوری کند، خودش در منتها درجه زهد و تقوا و تنزه بود، و هم چنین پیش از آن که در اطراف حالات قلب و معانی لطیف عرفانی حرف بزند، خودش عملاً سالک و عارف و صاحب‌دل و روشن ضمیر بود.

علی (علیه السلام) در اطراف مصالح عالیه اسلامی، هم حرف زد و هم نشان داد که در منتهای جوانمردی از حقوق شخصی خود به خاطر حفظ مصالح عالیه اسلامی چشم پوشید و مصلحت اسلام را بر مصلحت شخص خودش مقدم داشت. هماهنگی و هم عنانی قول و عمل، گفتار و کردار، بزرگ ترین فضیلت انسانی است و این است رمز محبوبیت بی نظیر علی (علیه السلام) (۱۴۳).

فرماندار حکومت علی (علیه السلام)

وقتی خبردار می شود که عامل او فرمانداری که از ناحیه او منصوب است، در یک مهمانی شرکت کرده است، نامه عتاب آمیزی به او می نویسد که در نهج البلاغه هست. حال چه مهمانی ای بوده است؟ آیا آن فرماندار در مهمانی ای شرکت کرده بود که در سفره آن مشروب بوده است؟ نه. در آن جا قمار بوده؟ نه. در آن جا مثلاً زن هایی را آورده، و رقاصه بودند؟ نه. در آن جا که حرام دیگری انجام داده بودند؟ نه. پس چرا آن مهمانی مورد ملامت قرار می گیرد و نامه تند نوشته می شود؟ می گوید: و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعو (۱۴۴) گناه فرماندارش این بوده که بر سر سفره ای شرکت کرده است که صرفاً اشرافی بوده، یعنی طبقه اغنیا در آن جا شرکت داشته و فقرا محروم بوده اند (۱۴۵).

علی (علیه السلام) می گوید: من باور نمی کردم که فرماندار من، نماینده من پای در مجلسی بگذارد که صرفاً از اشراف تشکیل شده است (۱۴۶).

کلید شخصیت علی (علیه السلام)

روان شناس ها خصوصاً کسانی که بیوگرافی می نویسند، کوشش می کنند برای روحیه ها یک کلید شخصیت پیدا کنند. می گویند شخصیت هر کس یک کلید معین دارد، اگر آن را پیدا بکنید سراسر زندگی او را می توانید توجیه بکنید. البته به دست آوردن کلید شخصیت افراد خیلی مشکل است، خصوصاً شخصیت های خیلی بزرگ.

عباس محمود عقاد دانشمند مصری، کتابی نوشته به نام عبقریه الامام و در این کتاب اظهار نظر می کند که: من کلید شخصیت علی (علیه السلام) را در فروسیت او پیدا کردم، علی، مردی است که در سراسر زندگی اش؛ چه میدان جنگ؛ چه در محیط خانواده، چه در محراب عبادت، چه در مسند حکومت و در هر جایی، روح مردانگی وجود دارد. فروسیت، یعنی مردانگی، ما فوق شجاعت است. او می گوید کلید شخصیت علی (علیه السلام)، مردانگی است.

ملای رومی حدود هفتصد سال قبل از او به این نکته پی برده است که در علی (علیه السلام) چیزی بالاتر از شجاعت وجود دارد... البته ادعای این که کسی بگوید من کلید شخصیت کسی مانند علی (علیه السلام) را به دست آورده ام، انصافاً ادعای گزافی است (۱۴۷)).

آزای در انتقاد سازنده

علی (علیه السلام) می گوید: ((با من که حاکم هستم این گونه نباشید، آزاد مرد باشید.)) ((لا تکلمونی بما تکلم به الجباره ؛ مبدا آن اصطلاحاتی را که در مقابل جباران به کار می برید که خودتان را کوچک می کنید، ذلیل می کنید، خاک پا می کنید و او را بالا می برید، به عرش می رسانید، برای من به کار ببرید.))

((و لا تتحفظو منی بما یتحفظ به عند اهل البادره ؛ و اگر دیدید احیانا من عصبانی و ناراحت شدم ، حرف تندی زدم ، خودتان را نیازید، مردانه انتقاد خودتان را به من بگویید، از من حریم نگیرید.))

((و لا تخالطونی بالمصانعه)) با باری به هر جهت ، هر چه شما بفرمایید صحیح است ، هر کاری که شما می کنید درست است (این را می گویند مصانعه و سازش) با من رفتار نکنید، هرگز با من به شکل سازشکارها معاشرت نکنید.

و لا تظنوا بی استقلا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی

گمان نکنید که اگر حقی را در مقابل من بگویید، یعنی اگر علیه من کلمه ای بگویید که حق است بر من سنگین خواهد آمد، به حق از من انتقاد کنید، ایدا بر من سنگین و دشوار نخواهد بود، با کمال خوشرویی از شما می پذیرم .))

((و لا التماس اعظام لنفسی)) . برای کسانی که من حاکم و خلیفه تان هستم و شما رعیت من هستید، خیال نکنید که من از شما این خواهش را دارم که از من تمجید و تعظیم کنید، از من تملق بگویید، مرا ستایش کنید، ایدا.

بعد یک قاعده کلی را ذکر می کند: فانه من استقل الحق ان یقال له او العدل ان یرض علیه کان العمل بهما اتقل علیه

یعنی آن آدمی که وقتی حق رابه او می گویی دشوارش می آید و ناراحت می شود که چرا حق را گفتی ، عمل کردن حق برای او سخت تر است (۱۴۸) .

رمز قداست امت

علی (علیه السلام) می گوید: فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی غیر موطن : لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر منتعنه . (۱۴۹)

علی (علیه السلام) می گوید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر شنیدم که می فرمود: هیچ امتی به مقام قداست و طهارت و مبرا و خالی بودن از عیب نمی رسد، مگر قبلا به این مرحله رسیده باشد که ضعیف در مقابل قوی بایستد و حق خود را مطالبه کند، بدون این که لکنت زبان پیدا کند (۱۵۰) .

انسان کامل

انسان کامل یعنی انسانی که حوادث روی او اثر نمی گذارد... علی (علیه السلام) آن کسی است که مراحل و مراتب اجتماعی را از پایین ترین شغل از جنبه اقتصادی مثل عملگی تا عالی ترین مناصب اجتماعی که زمامداری و خلافت است طی کرده است (۱۵۱).

○ استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

علی (علیه السلام) و برخورد کریمانه

در زمان حکومت علی (علیه السلام) کسی از حاکم وقت نمی ترسید، فرومایگان که از کسی نترسند بدو ظلم می کنند و به علی (علیه السلام) بسیار ظلم کردند. آیا حاکم مظلوم و مقتدر و توانا، به جز علی (علیه السلام) کسی را سراغ دارید؟

وقتی یکی از همین فرومایگان گفت: وه که این کافر چقدر دانشمند است. خدایش او را بکشد!

حاضران خواستند او را بکشند، ولی علی (علیه السلام) جلوگیری کرد و فرمود: ((به من دشنام داد. کیفر دشنام، دشنام است، ولی من عفو کردم (۱۵۲).

وقتی، تنی چند از یارانش در جایی نشسته بودند. سوسماری پیدا شد. نانجیبی فریاد برآورد و گفت: یا امیرالمؤمنین! دستت را بده تا بیعت کنم! همام از دوستان نزدیک علی (علیه السلام) بود. تقاضای موعظه کرد.

حضرت چند جمله ای بفرمود:

همام تقاضای تفصیل در کلام و گسترش سخن کرد. امام لب به سخن گشود و داد سخن داد. این موعظه، چنان در همام موثر افتاد که پس از شنیدن ناله ای زد و جان داد.

امام فرمود: موعظه بلیغ چنین اثر می کند (۱۵۳)

نانجیبی در آن جا بود، چنین گفت: چرا در خودت اثر نمی کند (۱۵۴)؟!

استثمار عواطف خلق

از شاهکارهای عدل که می توانست و نکرد، خودداری از استثمار عواطف خلق بود. استثمار عاطفه، ظلم بر عقل است، نه ظلم بیکر، نه ظلم بر مال، نه ظلم بر جاه، نه ظلم بر آبرو.

استثمار عواطف خلق ، برای کسی مانند علی (علیه السلام) ، بسیار آسان بود ، چون همه گونه وسیله ای برای چنین کاری داشت و نکرد. سخنوری توانا بود ، دانشمندی بزرگ بود ، دلاوری بی نظیر بود ،... همه این شایستگی ها بس بود که یکی از آنها را دام قرار دهد و عواطف مردم را شکار کند ، تا مخالفی نیابد و در حکومتش کمیاب گردد ، ولی نکرد.

استثمار عواطف خلق ، به ویژه عاطفه جوان ، خیانت به انسانیت است و علی (علیه السلام) خادم انسانیت بود نه خائن ... مطابق دلخواه مردم سخن گفتن و به جای منطق ، به شعار اکتفا کردن و از حق گویی دم فرو بستن ... هر چند از همه کس ساخته است ، ولی کار علی (علیه السلام) نیست (۱۵۵) ،...

قصاص قبل از جنایت ممنوع !

در شهادت علی (علیه السلام) از نظر قضایی و حقوق جنایی ، چند نکته جلب توجه می کند:

۱. قصد جنایت ، حکم جنایت را ندارد.

علی (علیه السلام) ، از قصد ابن ملجم آگاه بود و کسان دیگر نیز آگاه بودند و او را می شناختند ، ولی حضرتش ، قبل از ارتکاب جنایت ، او را جانی نشمرده ، زندانی نساخت ، نفی بلد نکرد ، ماموری برای او قرار نداد و او را آزاد گذارد. (۱۵۶)

۲. از نظر قصاص ، حکم اعدام برای ابن ملجم صادر نکرد فرمود:

((اگر من مردم ، شما تنها یک ضربت به او بزنید (۱۵۷) ، خواه زنده بماند خواه بمیرد ، چون او یک ضربت به من زده است (۱۵۸) .))

نفرمود: چون مرا کشته است او را بکشید.

۳. اشعث بن قیس که در توطئه شریک بود پس از شهادت علی (علیه السلام) مورد تعرض قرار نگرفت .

اشعث در شب نوزدهم رمضان ، همراه ابن ملجم در مسجد ، سحرگاه ابن ملجم را بیدار کرد و گفت : برخیز و وقت کار است !

حجر بن عدی که در مسجد مشغول عبادت بود ، از سخن اشعث به قصد او پی برد ، بدو گفت :

گمان کردی می توانی چنین کاری بکنی ؟!

به زودی از مسجد بیرون شد که علی (علیه السلام) را از ساعت توطئه آگاه کند ، وقتی به در خانه رسید ، دید حضرت از خانه بیرون شده و از راه دیگر به مسجد رفته است . وقتی که به مسجد برگشت ، کار از کار گذشته بود (۱۵۹)

۴. پس از شهادت ، ابن ملجم را برای قصاص به حضور امام مجتبی (علیه السلام) آوردند. قاتل از آن حضرت تقاضا کرد:

مرا بفرستید ، برای کشتن معاویه ، دشمن شماره یک شما. اگر او را کشتم و کشته شدم ، مقصود حاصل است و اگر زنده ماندم ، بر می گردم ، شما آن وقت قصاص کنید. امام نپذیرفت و تقاضای او را رد کرد و از تروریست پروری ابا کرد (۱۶۰).

سیاست و ملک داری علی (علیه السلام)

مورد اتفاق مورخان است که علی (علیه السلام) خود را، خلیفه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دانست و دیگران را غاصب می شمرد، می توانست با قدرت هایی که تحت اختیار داشت، کودتا کند و حکومت را از ابوبکر بگیرد و نکرد.

می توانست غسل دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تاءخیر بیندازد و در سقیفه بنی ساعده شرکت کند و نگذارد ابوبکر مدعی در میان مهاجران، مدعی بلامعارض باشد و نکرد.

می توانست از مدینه بیرون رود و ائتلافی میان مسلمانان خارج از مدینه برقرار کند و آن گاه بر مدینه بتازد و نکرد... از توطئه های سری، برای دسترسی به خلافت، در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه بود، ولی توطئه چینیان را آزاد گذارد و کاری نکرد.

او می توانست، در زمان حکومت خلفای راشدین، خراب کاری کند، غارت های معاویه را انجام دهد و نکرد، بلکه آنها در برابر کفر، یاری و راهنمایی کرد.

تاریخ حیات علی (علیه السلام) داستان ها برای سخن ما گواه دارد.

علی (علیه السلام) می توانست در راهنمایی ها، خلیفه ثانی را گمراه سازد، تا کار خلافت بر او تنگ شود و مجبور به استعفا گردد و نکرد.

آن قدر راهنمایی کرد که خلیفه چندین بار گفت :

((لو لا علی لهلك عمر))

اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد.

علی (علیه السلام) می توانست زیر وصیت ابوبکر بزند، ولی نکرد.

وصیتی که عمر را به جانشینی خود برای خلافت تعیین کرده بود. راه برای حضرتش باز بود. چون وصیت ابوبکر نزد آنها، بر خلاف روش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آنها می گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله برای خلافت خود، وصیت نکرده است.

پس از تشکیل شورا، علی (علیه السلام) می توانست ابن عوف را راضی کند و قرار داد جانشینی را با وی ببندد، تا حضرتش را برای خلافت برگزیند و نکرد.

می توانست ابن عوف را به دروغ پاسخ نعم بدهد، تا وی را برای خلافت برگزیند، ولی نکرد (۱۶۱). هنگامی که به خلافت رسید می توانست به وسیله وعده و نوید و اعطای منصب، طلحه و زبیر را راضی نگه دارد و نکرد، تا آتش افروزی بصره و سپاه جمل تشکیل نگردهد.

می توانست پول بیت المال را میان پول پرستان پخش کند و آنها را خشنود سازد و نکرد...

عمرو عاص ، نخست به سراغ علی (علیه السلام) آمد. سپس به سراغ معاویه رفت . اگر فرمانداری مصر را به وی می داد، عمرو از علی (علیه السلام) جدا نمی شد و از دشمنان معاویه می گردید.

مغیره ، نخست به سراغ علی (علیه السلام) آمد، ناامید شد، در پی معاویه رفت .

حضرت می توانست یک نفر تروریست و یا گروهی تروریست را به شام بفرستد، تا کار معاویه را بسازند و نکند...

به خوارج دروغ بگوید، با وعده ، آنها را گول بزند، برای ساکت کردن آنها، لفظ ((توبه)) را بر زبان آورد، نکرد و نیاورد (۱۶۲) .

○ آیت الله سید رضا صدر (ره)

عدالت دشمن پرور

در دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شخصی فرماندار محل خود را ستود و گفت که همه طبقات از او راضی هستند. امام (علیه السلام) فرمود:

معلوم می شود که وی فرد عادل نیست ، زیرا رضایت همگانی حاکی از سازشکاری و نفاق و عدم دادگری اوست ، والا همه افراد از او راضی نمی شوند.

امیر مومنان (علیه السلام) یکی از آن مردان است که مهر و عاطفه دادگران پارسا و افتادگان پاکدل را بر انگیخت و متقابلاً شعله خشم و غضب حریصان و قانون شکنان را در سینه هاشان بر افروخت (۱۶۳) .

○ آیت الله جعفر سبحانی

پرهیز از تملق و مدح و ثنای بی مورد

هنگامی که به سوی شام می رفت ، دهقانان شهر انبار، آن حضرت را دیدند، پیاده شدند و مراسمی انجام دادند. حضرت فرمود این کاری است که انجام دادید.

گفتند: مراسمی است که با آن از امیران (زمانداران) تعظیم می کنیم .

فرمود: ((و الله ما ینتفع بهذا امراءکم (۱۶۴)))

((به خدا سوگند، امیران شما از این کار (تملقات و تشریفات) سودی نمی برند.

شما خود را در دنیا به رنج زحمت می اندازید و در آخرت ، شقی و بدبخت می شوید.

وقتی یکی از افراد، در حالی که حضرت سوار بودند چند قدمی به عنوان احترام ، پیاده امیر مومنان (علیه السلام) را مشایعت کرد، این کار بر خاطر آن حضرت گران آمد و فرمود:

ارجع فان مشی مثلک مع مثلی فتنه للوالی مذله للمؤ من (۱۶۵)

((برگرد! که پیاده آمدن مثل تو با مثل من ، برای والی فتنه و برای مومن خواری و ذلت است .

یعنی این رفتار، باد در بینی زمامداران می اندازد و آنان را به نخوت و تکبر تشویق می کند و کرامت و شرافت و عزت نفس مؤ من را تباه می سازد.

یکی از اصحاب ، در مدح و ثنای آن حضرت سخن بسیار گفت مولا به او و دیگران تذکر می داد که ... از این مدح ها و سپاس ها ناخرسند است ... (این ثنا خوانی های در حضور زمامداران ، دوران کسرها و قیصرها را که اسلام آن ها را پشت سرگذاشته تجدید می کند (۱۶۶)

○ آیه الله العظمی صافی گلپایگانی

چند سوال و جواب از حضرت آیه الله صافی گلپایگانی

س : چنانچه دیده می شود بسیاری از علمای عامه و به اصطلاح ، اهل سنت فضایل و مناقب علی (علیه السلام) را در سطح بسیار عالی و مافوق عادی تصدیق کرده و صریحا به فضایل آن حضرت اقرار و اعتراف می کنند؛ و اکثرا در این که هر کس در راه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برود و او را در امر دین ، امام خود قرار دهد به راه صواب رفته است ، اختلافی ندارند؛ پس چرا و چگونه است که راه خود را ترک نمی کنند و خود را در زمره شیعیان وارد نمی سازد؟

ج . این موضوع که بسیاری از مخالفان حق و کسانی که باطل راتاءبید و ترویج می کنند و قلم و زبانشان را در کار و خدمت به اهل باطل قرار می دهند، به حق اعتراف می نمایند و در ضمن گفتارشان خود آگاه یا ناخودآگاه ، باطلی را که ترویج و تبلیغ می نمایند، محکوم می سازند و، با اهل حق هم صدا می شوند، سابقه زیاد دارد.

در تمام اعصار و بیشتر مواقعی که حق و باطل با هم مواجه و روبرو شده اند، دیده شده و دید می شود که بسیاری از مشرکان و بت پرستان متفقا عقیده توحید را می ستایند. بسیاری از نصارا و مسیحیان و ارباب مذاهب دیگر، از اسلام ستایش های صریح و پر مغز نموده و آن را یگانه راه نجات می شناسند و اعجاز قرآن و رسالت پیغمبر اسلام را تصدیق کرده اند. با این وجود در همان عالم مسیحیت خود باقی مانده اند، تا این که مرده اند: حتی در مواجه های سیاسی و خصوصی و شخصی و غیرمذهبی نیز مکرر دیده می شود که ، گاه آن که بر باطل است ، به فضیلت طرف مقابل خود اعتراف می نماید.

این مسأله، علل و عوامل مختلفی دارد که همه موارد و عوامل، یا بعضی از آنها در آن موثر واقع می گردد:

۱. گاهی فضایل و مناقب در یک طرف به قدری روشن است که طرف دیگر نمی تواند آن فضایل را انکار نماید؛ زیرا مردم و حتی طرفدارانش از گزاف گویی او متنفر می شوند؛ بنابراین، طرف او در لباس اقرار به فضیلت او با وی طرفیت می کند و موقعیت خود را تثبیت می نماید؛ مانند: معاویه و عمر؛ معاویه منکر فضایل حضرت علی (علیه السلام) نمی شود؛ ولی خون عثمان را به گردن آن حضرت می اندازد.

۲. گاهی اقرار و اعتراف، ناخودآگاه و با عدم توجه به لوازم آن انجام می شود؛ مانند شخصی که در ضمن محاکمه، مطالبی می گوید که طرف با همان مطالب، او را محکوم می کند و به آن مطالب استناد می نماید.

۳. گاهی حب و دوستی تقید و مانوس شدن به مطالبی، شخص را وادار به توجیه و تامل می کند.

۴. گاهی ترس و بیم، مانع از تصریح در بیان حق می شود؛ چنان که بسیاری از علمای عامه - مانند صاحب شواهد التنزیل - چنین هستند.

۵. از همه بالاتر حب جاه نیز تأثیر دارد. افراد بسیاری هستند که از بطلان یک مرام اطلاع دارند؛ اما از آن دست بر نمی دارند.

۶. گاه یک نوع سفاکت و نادانی وجود دارد؛ همان گونه که درباره ((سلطان محمد خدابنده)) گفته شده است که وقتی سوالی مانند این را پرسید، یکی از علما در جواب او گفت:

اتعجب من اءصحاب اءحمد اذ رضوا بتاءخیر ذی فضل و تقدیم ذی جهل

و اءصحاب موسی فی زمان حیاتہ رضا بدلا عن خالق الکون بالعجل

۷. در مورد خصومت و انکار حضرت علی (علیه السلام) خصوصیت دیگری نیز وجود دارد و آن عدم طیب ولادت و نفاق است؛ که موجب می شود که حضرت را با اقرار به فضایل، دوست ندارند یا در مرتبه ای که در آن قرار گرفته است، او را قبول نداشته باشند.

س: آیا روایتی که در آن گفته شده حضرت علی (علیه السلام) را با رسن پیچیده اند و ایشان را برای بیعت با ابوبکر به مسجد برده اند صحت دارد؟

ج: این مطلب، منقول و مشهور است و از غاصبان خلافت که می دانستند حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مامور به صبر است، هیچ استبعادی ندارد. چنان که ادامه دهندگان راه آنها، اهل بیت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را به یک رسن بسته بودند و با این حال وارد مجلس یزید - علیه اللعنه - کردند و غل جامعه به گردن حجت خدا حضرت امام سجاد (علیه السلام) انداخته بودند و همین رفتار نیز با موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان نیز انجام شد.

س : می دانیم حضرت علی (علیه السلام) در هنگام نماز به چیزی غیر از خدا توجه نداشتند. در روایت است که تیری از پای آن حضرت در هنگامی که مشغول نماز بودند، برگرفتند و ایشان متوجه نشدند؛ بنابراین چرا به هنگام رکوع متوجه فقیر داخل مسجد شدند و انگشت خود را به او دادند؟

ج : قلوب اولیاء الله تحت تصرف و اختیار خداست ؛ چنان که در حدیث قدسی منقول است : قلب المومن بین اصبعین من اصابیح الرحمن یقلبه کیف یشاء. (۱۶۷) بنابراین ، جایز است حضرت با همان حال توجه کامل به خدا، من جانب الله متوجه فقیر شده باشند. بر این معنا روایات بسیاری دلالت دارد؛ مانند حدیث قدسی : ما یتقرب عبدی الی بشیء اءحب الی مما افترضته علیه و انه لیتقرب الی بالنافله حتی اءحبه فاذا اءحبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی الی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان ساءلنی اءعطیته (۱۶۸) و شاید معنای آیه شریفه (و ما رمیت اذا رمیت و لكن الله رمی (۱۶۹) همین باشد. در این جا نکات و مطالب دقیق و رقیق بسیاری که مجال بیانش نیست .

س : با وجود اهمیتی که ولایت حضرت امیر (علیه السلام) در مذهب شیعه دارد، سر این که در اذان و اقامه و تشهد نماز، شهادت به امامت آن بزرگوار مقرر و تصریح نشده - مگر به عنوان تیمن و تبرک - چیست ؟

ج : مقامات کلام و موارد آن مختلف است و بلاغت تکلم و سخن گفتن ، با توجه به مقتضای حال است . گاهی مقام ، مقام اجمال است و گاهی مقام تفصیل . در این موارد (اذان و اقامه و تشهد) مقام ، مقام تفصیل نیست ، و غرض ، شهادت دادن است به جمله ای که جامع و شامل جمیع عقاید حقه باشد، و تمام دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و رسالت ایشان را در کمال ایجاز و اختصار فرا بگیرد. تفصیل دادن در این مقام ، نقض غرض و خلافت بلاغت و قواعد ادبی است و سبب می شود که کلام از نظم خود خارج شود.

شهادت به توحید با همین جمله ، متضمن شهادت به تمام عقاید حقه در مورد خدا و صفات او - عزاسمه - از وحدانیت و سایر صفات ثبوتیه و سلبیه است . تفصیل آن در این جا، نه مناسب اذان و اقامه است و نه مناسب تشهد؛ زیرا سبب اطاله کلام در جایی می شود که در آن جا اختصار و اجمال ، نه تنها مناسب ، بلکه لازم است .

همچنین شهادت به رسالت ، شهادت به تمام عقایدی است که با ارشاد دوزخ ، فروع دین ، احکام و... اثبات می شود و تفصیل این مطالب نیز در اذان و اقامه و تشهد خلاف بلاغت و سبب اطاله کلام است .

بنابراین ، جمله ای آورده شده که متضمن همه عقاید، و هم چنین دعوت اسلام است . شهادت به امامت نیز مانند شهادت بر معاد و مواقف پس از مرگ و غیره ، واجب نشده ؛ چون در این جا غرض ، ایجاز و اختصار است .

اگر یکی از این مطالب - که فرع شهادت به رسالت است - مذکور می گردید، ایراد می شد که : چرا موضوع دیگر ذکر نشده ؛ و اگر آن موضوع هم ذکر می شد، ایراد می گردید: چرا فلان موضوع دیگر ذکر نشده ؟ (و هلم جرا). چنان چه به عنوان مثال ، اگر اسم مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر می شد، باز گفته می شد: چرا با وجود اهمیتی که دارد، اسامی شریف سایر ائمه (علیه السلام) ذکر نشده ؟ و چرا به اسم مبارک حضرت صاحب الزمان - ارواحنا له الفداء - اشاره نشده ؟ و اگر آن هم ذکر می شد، می گفتند: چرا راز غیبت و طول عمر آن حضرت - با وجود اهمیتی که دارد - ذکر نشده ؟ و خلاصه از این چراها زیاد گفته می شد.

پاسخ این است که این جا مکان و محل مناسب برای تفصیل این امور نیست ؛ و گرنه تفصیل داده می شد. مقتضای بلاغت و ایجاز این است که به موضوعی که اساس همه موضوعات و عقاید اسلامی ، و متضمن شهادت به کلیه امور مذکور است ، شهادت داده شود تا همه مسایل ، بر اساس آن احراز و اثبات شود.

در این راستا ممکن است این نکته نیز معلوم شود که شهادت به ولایت ، نه به قصد ورود، بلکه به قصد مطلق محبوبیت این شهادت ، در این جا مانع و اشکالی ندارد؛ زیرا آن چه به عنوان وظیفه و تکلیف در مقام اذان و اقامه و تشهد است ، همین است و بیش از این در شهادت نیست ؛ اما به عنوان مطلق محبوبیت خصوص در اذان و اقامه به این صورت که اذان و اقامه به قصد جزئیت ، گفته نشود، با توجه به عدم ایراد اقرار و اعتراف به سایر عقاید حقه ، به مقداری که فصل طویل بین فصول اذان نشود، در واقع اشکالی ندارد و نه تنها جایز، بلکه راجح است ؛ و هیچ گونه دلیلی بر عدم جواز آن نیست .

لازم به تذکر است که علاوه بر آنچه گفته شد، بعضی نکات دیگر نیز در نظر است که چون همین قدر که گفته شد برای اهل بصیرت کافی است ، به آن بسنده شد.

تذکر دیگر این است که مساله ولایت ، مساله ای است که از آغاز بعثت مطرح بوده است . در تفسیر آیه شریفه (و ائذر عشیرتک الاقربین (۱۷۰)) در کتب عامه و خاصه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از همان آغاز بعثت که مامور به دعوت و انداز خویشاوندان و اقربای خود گردیدند، این موضوع را بر آنها عرضه داشته و به صراحت ، علی (علیه السلام) را به خلافت و ولایت امری پس از خود تعیین فرمودند و سپس در موارد متعدد دیگری نیز آن را اعلام کردند و سرانجام در غدیر خم آن را با رسمیت و تشریفات ، به همگان ابلاغ فرمودند.

س : چرا در قرآن به نام علی (علیه السلام) و سایر امامان (علیه السلام) تصریح نشده است ؟

ج : اولاً: حکمت آن را خدا می داند.

ثانیا: ممکن است اگر تصریح به نام آن بزرگوار و سایر ائمه می شد، مخالفان در قرآن دست می بردند و آن را تحریف می کردند.

ثانیا: سبب نزول آیات در زمان نزول معلوم بوده و علم اسباب النزول مربوط به همین موضوع است ؛ و آیاتی که در شان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وارده شده ، معروف بوده است . مانند آیه تبلیغ (بلغ ما انزل الیک من ربک) که از مثل عبدالله بن مسعود روایت است ، آن را چنین می خوانیدم :

بلغ ما انزل الیک من ربک فی ان علیا مولی المومنین (۱۷۱)

این آیات همه معلوم بوده است که اگر حتی لفظ آن عام بوده ، سبب نزول آن و یا مراد از آن خاص و شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است و در بعضی آیات مصداق اول و اکمل و اتم و اشرف آن ، حضرت است . این فضایل بر هر شخصی که اهل اطلاع و انصاف باشد - کالشمس فی رائعه النهار - روشن است .

علاوه بر این دو مورد، در قرآن کریم، کلمه ((علی)) وجود دارد که بر حسب بعضی تفاسیر مراد از آن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ و از جهت قواعد ادبی امکان این که مراد آن، حضرت باشد قابل انکار نیست:

۱. در سوره مریم، آیه ۵۰: و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیا.

۲. در سوره زخرف، آیه ۴ می فرماید: و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم (۱۷۲)

س: چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای کتابت وصیت تاریخی خودشان، مرض موت و آن حال شدت بیماری را انتخاب فرمودند و در موقعیت و فرصت دیگری این وصیت را مرقوم نفرمودند تا به آن جسارت و اهانت آن مرد، و گفتار ((ان الرجل لیهجر)) رو به رو نشوند؟

ج: اولاً: بررسی هایی که پس از چهارده قرن روی قضایا واقع شده است، به این جهت است که: چرا با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت آن حضرت این گونه رو به رو شدند و ((غلب علیه الوجع)) یا ((ان الرجل لیهجر)) یا هر دو جمله را گفتند و مانع شدند که آن بزرگوار وصیت خود را بنویسد.

حرف این است که همین شخص توهین کننده که در این جا با حربہ العیاذ بالله - هذیان گویی و شدت بیماری، مانع از وصیت پیغمبر خدا می شود، ابوبکر را در هنگام مرض موتش، با آن که گاه از هوش می رفت و گاه به هوش می آمد، از وصیت مانع نشد و او را به هذیان گویی متهم نکرد؛ چون ابوبکر او را به عنوان خلیفه معین کرد. با این که جریان این بود که وقتی ابوبکر وصیت می کرد، عثمان ترسید که او دیگر به هوش نیاید و بمیرد؛ بنابراین، از پیش خود وصیت را تمام کرد و نام عمر را نوشت. می گویند: وقتی ابوبکر به هوش آمد، از عثمان پرسید، چه نوشته است؟ او اسم عمر را برد. حال این ذیل، یعنی به هوش آمدن ابوبکر راست باشد یا نه، سوال این است که چرا این مرد در این جا حرفی نزد و وصیت ابوبکر را شرعی و معتبر و صحیح گرفت؟ غرض این است که بر اساس این جهات باید بررسی و قضاوت نمود، نه بر اساس قضایای دیگری که واقع نشده است.

مطمئناً اگر پیامبر در هر فرصت دیگری هم این مساله را بیان می فرمود، این افراد در برابر آن بهانه جویی کرده و ایراد می گرفتند ((و کان الانسان اکثر شیء جلاً (۱۷۳))) .

علاوه بر این، موضوعی که پیامبر قصد داشتند در این حال و بعد از داستان تاریخی غدیر خم، در حال مرض موت نیز اعلان کنند، مکرر اعلام شده بود، در این جا نیز پیامبر صلی الله علیه و آله می خواستند آن را کتبا و به صورت رسمی، دیگر بار تکرار فرمایند که به آن شکل، توسط آن افراد بهانه جو مورد ایراد واقع شد و اعتبار اصل کتابت و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را که خداوند متعال در شأنش می فرماید: ((و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۱۷۴)))، به گمان آنان خدشه دار و بی اعتبار جلوه کرد.

پاسخ این مطالب این نیست که چرا در فرصت دیگر نفرمود، یا وصیت نکرد. با این مطالب، باید تصدیق کرد که حب جاه و ریاست، کار خود را کرد؛ و این گروه علناً با پیغمبر خدا و نصوص او مخالفت کردند: ((و سيعلم الذین ظلموا اءی منقلب ینقلبون (۱۷۵))) .

س : چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخی از کسانی را که پس از آن حضرت ، خط سیر خود را عوض کردند و سفارش ها و توصیه های آن حضرت را در امر ولایت کنار گذاشته و با آن مخالفت کردند، مورد لطف خود قرار می داد؛ تا حدی که با دختران آنها ازدواج کرد و موجب نفوذ موقعیت اجتماعی آنان گردید؟

ج :

تو را تیشه دادم که هیزم کنی ندادم که دیوار مردم کنی !

مشهور است که درویشی نادان و بی معرفت پیکره ای از گل به اسم علی (علیه السلام) ساخت ؛ و آن حضرت را مورد محاکمه قرار می داد که چرا با آن قدرت و دست ((یدالله)) ، کسانی را که به خانه آن حضرت هجوم برده و موجب هتک حرمت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سقط محسن عزیز شدند را مورد باز خواست قرار نداد و همه را به قتل نرساند و بدین جهت ، علی (علیه السلام) را محکوم کرد و سر آن پیکره را قطع نمود.

سپس پیکره دیگری به نام رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخت و او را - چنان که در این سوال است - مخاطب قرار داد که : چرا با این ها به مسالمت و مساهله عمل کرد و آنها را به انجام آن ظلم و ستم ها جری و جسور نمود؟ و اصلاً چرا آنها را به دیار عدم نفرستاد؟ و بالاخره از پیکره پیغمبر نیز مثل پیکره علی سر بر داشت .

پس از این دو محاکمه و اجرای مجازات ، پیکره دیگری ساخت و آن را به گمان خود، خدا شمرد؛ و او را مخاطب قرار داد که : چرا با این که به علم خدایی می دانستی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) چه مظالمی صادر می شود، آنها را آفریدی و عالم اسلام را از شر آنها و این اختلاف بزرگی که در امت پدید آورده اند، نجات ندادی ؟

درویش عارف نما که نشان عرفانش این انکار ملیخولیایی بود، خواست خدا هم - العیاذ بالله - مجازات کند که مرد آگاهی که از بالای درخت منظره را می دید، بر او فریاد کشید، به گونه ای که ناگهان درویش از نهیب آن صدا به زمین افتاد و نفسش قطع و مجلس محاکمه - به گمان خویش - بدون مجازات متهم سوم و اصلی ختم شد.

مساله خلقت و امتحان بشر و برنامه هایی الهی و سیاست های حکیمانه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مواضع و مواقف مشخص آن حضرت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالاتر از این خرده اشکالات ناآگاهانه است .

در این بخش به قدری اسرار و مطالب معرفت آموز موجود است که شرح آن محتاج به تالیف یک کتاب است .

رفتار صحیح همان بود که پیغمبر و امام انجام دادند؛ هم از منافقین به حکم امرت ان اقاتل الناس حتی يشهدوا ان لا اله الا الله (۱۷۶) قبول می فرمود و هم اتمام حجت می کرد. او مأمور بود که با آن خلق عظیم با مردم رو به رو باشد؛ و چنان که قرآن کریم فرمود: فیما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظا غلیظ القلب لا نفضوا من حولک (۱۷۷) او مأمور به صفح و عفو و گذشت بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به وظایفی که داشت و همه مقرون به صلاح اسلام و حکمت بود، عمل نمود.

این خلق عظیم پیامبر بود که وقتی ((حفصه)) - دختر عمر - بیوه شد و عمر به واسطه تنگدستی خودش نگران معیشت او گردید، نکاح او را به ابوبکر پیشنهاد کرد و چون او نپذیرفت، از عثمان خواهش و التماس نمود و در واقع به فکر این بود که کفالت معاش او را به عهده کسی بگذارد؛ عثمان هم قبول نکرد.

شاید از این جهت که مورد رغبت نبوده است. به هر حال، به عنوان شکایت از آنها و شاید تجدید درخواست، خدمت پیغمبر عرض کرد. آن حضرت با درخواست او موافقت کردند و در حقیقت، تکفل مخارج او را پذیرفتند.

غرض این است که در آن جو خشن و قساوت، که حتی عمر بر حسب نقل بعضی اهل سنت، شش دختر خود را در حالی که به او التماس می کردند و گرد و غبار از سر و رویش می فشانند زنده به گور کرد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با عالی ترین مکارم اخلاقی ظهور کرده بود. این اخلاق و این بزرگواری ها همه اتمام حجت بر آن مردم می شد که در رعایت حقوق آن حضرت و اطاعت از اوامر او و احترام از یگانه فرزند عزیزش نهایت تلاش را بنماید، لیکن متأسفانه چنان که دیدیم به عکس عمل کردند و بدترین امتحانات را در تاریخ از خود به جا گذاردند.

س: اگر علمای اهل سنت یقین داشته باشند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از طرف خداوند در روز غدیر خم علی (علیه السلام) را به امامت منصوب کردند و انکار نکنند، آیا این رد خدا و پیغمبر نیست، و آیا این ارتداد نمی باشد؟

ج: در حکم به اسلام ظاهری اقرار به شهادتین کافی است، بلی، اگر معلوم باشد که شخص، با علم به این که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است و دلالت آن فرموده را هم بر معنایی صریح بداند، با این وجود انکار کند، موجب کفر است (۱۷۸).

بخش دوم : علی (علیه السلام) از دیدگاه شخصیت های برجسته غیر شیعی

قرآن ناطق

حفظ علی (علیه السلام) القرآن فوق علی اسرار و اختلط به لحمه و دمه و القاری یری ذلک فی نهج البلاغه (۱۷۹) ؛ علی (علیه السلام) (قرآن را تماما حفظ کرد و بر اسرار و رموز آن واقف بود و قرآن با گوشت و خون او آمیخته بود و خواننده نهج البلاغه این حقیقت را به روشنی در می یابد.

○ محمد امین نوای از علمای اهل تسنن

علی (علیه السلام) بی عیب و نقص

سلفی از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می کند که از پدرم (احمد) درباره علی و معاویه پرسیدم ؟ پدرم گفت : علی دشمنان زیادی داشت . دشمنانش هر چه جست و جو کردند، بلکه عیبی برای او پیدا کنند، نتوانستند کم ترین عیبی در او ببینند. لذا مردی را که با او جنگید، (معاویه) تعریف کردند و این حيله ای بود که به راه انداختند (۱۸۰)

○ احمد بن حنبل

علی (علیه السلام) مراد همه

چه بگویم درباره مردی که پادشاهان فرنگ و روم تصویر او را در عبادتگاه های خویش می آویزند، در حالی که شمشیر حمایل کرده و آستین بالا زده است و پادشاهان ترک و دیلم تصویرش را بر شمشیرهای خود می کشند، همان گونه که بر شمشیر عضدالدوله دیلمی و پدرش رکن الدوله ، تصویر امام منقوش بود و نیز بر شمشیر آلب ارسلان و فرزندش ملک شاه چنین بود. گویی با این کار تفاعل به پیروزی می زدند. (۱۸۱) (۱۸۲)

○ ابن ابی الحدید معتزلی

معجزه پیامبر

علی (علیه السلام) از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله بود مانند معجزه عصا برای موسی و زنده کردن مردگان برای عیسی (علیه السلام) (۱۸۳)

○ محمد بن اسحاق واقدی

علی (علیه السلام) شخصیتی چند بعدی

به فصاحت بنگر که چه سان سخنان خود را در اختیار علی (علیه السلام) نهاد و زمامش را به دست او سپرد! منزله خدایی که این مرد را چنین مزایای پر بها و ویژگیهای گرانمایه بخشید! نوجوانی از فرزندان عرب مکه با آن که آمیزشی با حکیمان نداشت، در آشنائی به حکمت از افلاطون و ارسطو سر آمد، و گر چه معاشرتی با دانشمندان علم اخلاق ننمود از سقراط به مسائل اخلاقی آگاه تر شد، و هر چند در میان دلاوران نبالید - که مکیان تاجر بودند نه جنگجو - اما دلاورترین بشر روی زمین گردید! به خلف احمد گفتند: کدام دلیرترند، علی یا عنبسه یا بسطام؟ پاسخ داد: عنبسه و بسطام را با افراد بشر و آدمیان سنجند نه با آن کس که از حد بشریت فراتر است. گفتند: به هر حال چیزی بگو. گفت: خدا را سوگند، اگر علی نهیبی به روی آنان زند هر دو قالب تهی کنند پیش از آن که به آنان بتازد! (۱۸۴))

○ ابن ابی الحدید معتزلی

اعتدال در شناخت علی (علیه السلام)

علی بن ابی طالب (علیه السلام)، گوینده را مایه گرفتاری و آزمایشی سخت است، اگر در حق او سنگ تمام گذارد به افراط و غلو انجامد، و اگر از حقش بکاهد به زشتی و گناه در افتد، حد میانه هم چندان ظریف و تیز زبان و بلند ستیغ است که آگاهی از آن و صعود بر آن بسی دشوار آید مگر بر گوینده زیرک و هوشمند (۱۸۵)

○ نظام

شگفتی سخن علی (علیه السلام)

من همیشه در شگفتم از دلاور مردی که در میدان جنگ چنان سخنرانی می کند که گویی دل شیر دارد، و همو در همان جا به هنگام پند و اندرز چنان سخن می گوید که راهب صفتانی را ماند که لب به گوشت نزده اند و خونی نریخته اند. گاه در صورت بسطام بن قیس (۱۸۶) (دلیر مرد عرب) و گاه در چهره سقراط و مسیح پسر مریم آن مرد الهی نمودار می شود سوگند به مقدسات همه عالم، من از پنجاه سال پیش تا به حال بیش از هزار مرتبه این خطبه (خطبه ۲۱۶ که اولش این است: ((یا له مراما ما اءبعده!)) را خوانده ام و هر بار که خواندم بیم و پند و ترسی در من ایجاد کرد که دلم را به لرزه آورد، و هر گاه در آن اندیشه کردم نقش مردگان خود از خانواده و خویشان و دوستان در خاطر من نشست و به خاطر من رسید که من همان کسی هستم که امام علی (علیه السلام) در صدد بیان حال اوست. (۱۸۷)

... و اما فضائل حضرتش از بزرگی و جلالت و انتشار و اشتها به حدی است که یاد کردن و تفصیل دادن آن زشت و خنک می نماید، و همان گونه است که ابوالعیناء به عبیدالله بن خاقان وزیر متوکل و معتمد اظهار داشت : من هر گاه می خواهم فضل شما را بر شمرم خود را چون کسی می بینم که از روشنی روز و تابندگی ماه که بر هیچ بیننده ای پوشیده نیست گزارش می دهد و باورم شد که هنگام سخن در خور عجز و ناتوانی شوم و آن را به پایان نتوانم برد، پس از ثنای تو منصرف شدم و به دعای تو پرداختم ، و گزارش از تو را به آگاهی مردم از تو واگذاردم (۱۸۸) .

۰ ابن ابی الحدید معتزلی

فدای خاک پای علی (علیه السلام)

انا و جمیع من فوق التراب فداء تراب نعل ابی تراب

((جان من و همه مردم روی زمین فدای غبار کفش علی باد (۱۸۹))) .

۰ صاحب بن عباد

ذکر علی (علیه السلام) عبادت است

سخن گفتن درباره امام علی (علیه السلام) از نظر قرب معنوی کمتر از ایستادن در محراب عبادت نیست (۱۹۰)

۰ کابریل دانگیری نویسنده مشهور فرانسوی

خشنودی علی (علیه السلام)

علی (علیه السلام) از خود خشنود نمی بود، مگر وقتی که حق جامعه و مردم را ادا کرده باشد، یعنی نماز را برای مردم به پا داشته باشد، و با رفتار و گفتار مردم را تعلیم داده ، و شبانگاه شام فقیران را داده باشد و محتاجان را از سوال بی نیاز کرده باشد.

پس از این تکالیف ، شب هنگام با خدای خویش به خلوت می پرداخت ، نماز می خواند و بر سر پا عبادت می کرد. پس از اندکی خواب ، سحرگاهان باز به سوی مسجد روانه می شد و مردم را به نماز دعوت می کرد.

علی ، حتی برای یک لحظه هم در همه شبانه روز، خدا را فراموش نمی کرد. خدا را به یاد داشت ، چه در تنهایی و هنگامی که با خود بود و چه هنگامی که در دل توده جای داشت و به تدبیر امور اجتماعی می پرداخت . او بسیار بسیار مردم را و می داشت تا امور دینشان را از او پیرسند.

علی (علیه السلام) ، مردم را با سیره و رفتار خود موعظه می کرد. آری ، او هم امام مردم بود و هم معلم آنان (۱۹۱) ...

سیاست الهی و سیاست شیطانی

فاصله میان علی (علیه السلام) و معاویه در سیره و سیاست بسیار و عمیق است ... علی به خود اجازه نمی داد که از بیت المال به مردم جایزه دهد، بلکه به خود اجازه نمی داد که از بیت المال برای خود و خانواده اش چیزی بردارد جز به اندازه قوت لا یموت نه بیشتر. اما معاویه ... در این کار هیچ مانع و گناهی نمی دید، از این رو، آزمندان همه آروزهای خود را در نزد او بر آورده می دیدند و زاهدان نیز محبوب خود را نزد علی (علیه السلام) می یافتند، و تو چه گویی درباره مردی که برادرش عقیل بن ابی طالب نزد او آمد تا چیزی بگیرد و او به فرزندش حسن فرمود: هر گاه سهم رسید آن را بردار و با عمویت به بازار برو و جامعه و کفشی نو برای او بخر و بیش از این نگفت . اما چه گویی درباره مردی که همین عقیل پس از آن که صله برادرش او را راضی نکرد نزد معاویه می رود و او از بیت المال صد هزار به او عطا می کند؟!... البته پس از آن که میان عقیل و معاویه سخنانی تند رد و بدل شد، عقیل جوایز را پس داد و دست خالی برگشت و دین فروشی نکرد (۱۹۲)

۰ دکتر طه حسین مصری

سیاست علی (علیه السلام)

آنان که گفته اند: علی با سیاست آشنا نبود می خواهند علی ، معاویه پسر ابی سفیان باشد، ولی علی جز این نمی خواهد که پسر ابوطالب باشد (۱۹۳) .

... این از گفته های معاویه است که : هر که را هم فکر خود ندیدی بکش ، و هر که سر به زیر طاعت ما ندارد مالش را تاراج کن (۱۹۴) .

۰ جرج جرداق مسیحی

علت گریز یاران

یاران علی (علیه السلام) به دو جهت او را ترک کردند: ترس از حساب یا نومیدی از عطا و همان وقت به معاویه پیوستند که نه از حسابش بیم داشتند و نه از عطایش نومید بودند: زیرا بیت المال مسلمین در واقع بیت المال معاویه بود (۱۹۵) .

۰ عبدالکریم خطیب

علی (علیه السلام) و سران جنگ جمل

امام (علیه السلام) فرمود: ((من در جنگ جمل گرفتار چند شخصیت بودم : دلیرترین مردم ، توانگرترین و بخشنده ترین مردم ، فرمانبردارترین مردم ، مکارترین و زیاده طلب ترین مردم (۱۹۶) . من گرفتار زبیر شدم که هیچ گاه از حریف روی برنتابید. و گرفتار یعلی بن منیه که مال را بر شتران بسیاری بار می کرد و به هر مردی سی دینار و یک اسب می داد تا با من بجنگد. و گرفتار عایشه که هر اشاره ای با دست می کرد مردم بدان سو می رفتند و از او پیروی می کردند. و گرفتار طلحه که به عمق او در زیاده طلبی (یا نخوت و تکبر) نمی توان رسید و به مکرش دست نتوان یافت (۱۹۷))) .

فضایل بی شمار

به من می گویند درباره علی (علیه السلام) مدایحی بگو.

اگر من آن حضرت را مدح نکنم ، می ترسم بگویند دشمن او هستم .

اگر گاهی شعری درباره او نگویم ، از ضعف نفس نیست .

و من کسی نیستم که از مذهب حق بازگشت کنم .

اگر آب هفت دریایی که آفریده شده است ،

مرکب شوند، و آسمان ها نیز کاغذ گردند،

و درختانی که خدا آفریده ، قلم های نویسندگان شوند،

و مردم آنها را از بین برده و دوباره به صورت نخست در آیند،

و تمام جن و انس نویسنده گردند،

و آنها نیز یکی پس از دیگری از نوشتن خسته شوند،

آن گاه یکایک مناقب آن حضرت را بنگارند.

حتی یک فضیلت از فضایل و مناقب آن حضرت نوشته نشده است (۱۹۸) (۱۹۹)

فضائل علی (علیه السلام) از لحاظ عظمت و جلالت و انتشار و شهرت به آن جا رسید که ذکر آنها انسان را دچار اشکال و دشواری می سازد و از شرح و تفضیل آن بی نیاز می کند.

فضائل و مناقب عالیّه آن حضرت چنان است که ((ابوالعینا)) شاعر معروف به عبیدالله پسر یحیی بن خاقان وزیر متوکل و معتمد عباسی گفت : اگر من بخواهم فضایل تو را وصف کنم ، مثل این است که از روشنی روز روشن خبر دهم که بر هیچ کس پوشیده نیست !

من به یقین می دانم که اگر سخن گفتن در وصف تو به من محول گردد، به عجز و ناتوانی خود اعتراف می کنم ، و از نیل به مقصود باز می مانم ، به همین جهت نیز از ستایش تو منصرف می شوم و بر تو درود می فرستم ، و خبر دادن از شخصیت تو را به آن چه مردم اطلاع دارند موکول می نمایم (۲۰۰) .

لقب ((امیرالمؤمنین))

شیعیان عقیده دارند که آن حضرت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به لقب ((امیرالمؤمنین)) خوانده شد، و بیشتر مهاجران و انصار او را به این نام صدا می زدند، ولی این معنا در اخبار محدثان اهل تسنن نیامده است .

در عین حال محدثان سنی هم نزدیک به این معنا روایت کرده اند، هر چند عین آن لفظ نیست (۲۰۱) .

○ ابن ابی الحدید

قیامت و ولایت علی (علیه السلام)

آلوسی بغدادی عالم بسیار متعصب سنی در تفسیر خود (ج ۲۳، ص ۷۴) در ذیل آیه ۳۷ سوره صافات (و قفوههم انهم مسؤلون ؛ نگاه داریدشان که مسئولند) پس از این که اقوال را درباره مقصود این آیه نقل می کند، می گوید: نزدیک ترین این اقوال به صحت ، این است که در آن روز، از عقاید و اعمال می پرسند، و در رءس اینها همه ((لا اله الا الله)) (اقرار به یگانگی خدا) است و از مهم ترین آنها (آنچه در قیامت از آن می پرسند و بازخواست می کنند) ولایت علی - کرم الله وجهه - است (۲۰۲) .

○ آلوسی بغدادی

آخرین خواسته پیامبر

آخرین اراده محمد صلی الله علیه و آله انجام نشد، او علی (علیه السلام) را (به جانشینی خود) منصوب کرده بود (۲۰۳)

۰ ولتر فیلسوف فرانسوی

مژده بهشت برای علی (علیه السلام)

عبدالرحمن سیوطی از علمای معروف اهل تسنن: ((علی رضی الله عنه یکی از ده نفری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها مژده داده است و او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد و همسر فاطمه سرور زنان عالم (رضی الله عنهما) و یکی از پیشقدمان اسلامی و یکی از مشهورترین افراد شجاع و از معروف ترین زهاد و رساترین سخنوران و یکی از کسانی است که قرآن را جمع و به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه کرد (۲۰۴)

۰ عبدالرحمن سیوطی

علی (علیه السلام) مخالف فقر و همنشین فقرا

دکتر قاسم حبیب جابر، نویسنده اهل سنت در اوایل کتابش با عنوان الاهداء، می نویسد: ((این کتاب را به کسی اهدا می کنم که در میان فقرایست، ولی مخالف فقر بود، در میان محرومان زندگی کرد، ولی با محرومیت مخالفت می کرد و با آن به ضدیت بر می خاست و با مردم و گروه های مختلف زندگی می کرد و در حالی که با طاغوت ها مخالف بود... به رهبر جنگاوری تقدیم می کنم که نرمی و خشونت و رحمت و سختگیری را جمع کرد و پیش از آن که به سن بلوغ برسد به میدان نبرد قدم گذاشت ... به کسی تقدیم می کنم که به اسلام عظمت بخشید و راهش را روشن ساخت .

به پرسش گر زاهدی تقدیم می کنم که شب را به عبادت و روز را به روزه تمام می کرد. به شخصی تقدیم می کنم که با درد و رنج غسل کرد و در مقابل بادهای تند تهمت ها و تردیدها مقاومت نمود و در نهایت ... در برابر باطل ایستادگی کرد، و به کسی تقدیم می کنم که به مبادی حق و عدل و نیکی و دوستی پای بند ماند و از مخالفت با آنها خود را بر حذر داشت و بالاخره به امیر مومنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) ... شهید حق تقدیم می کنم . (۲۰۵)))

۰ دکتر قاسم حبیب جابر

عدم گنجایش وصف علی (علیه السلام) در بیان

هر سخنی درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفته شود که او را در مکان و زمان محصور دارد، جز سخن پردازی و تربیت الفاظ نخواهد بود و آن هم الفاظی بسته و مرده که روح معانی بدان در نتواند آمد (۲۰۶))

ای سرور من! آیا این سزااست که به جای فراهم آمدن به خدمتت، درباره ات اختلاف پیدا کنند؟! بعضی از آنها تو را از دست دادند و تو را نیافتند، گروهی تو را از دست دادند و یافتند و فرقه ای تو را یافته آن که از دست دادند بی شک، این شگفت حیرت زایی است (۲۰۷)))

این بود که وقایع دست به دست هم دادند تا در تیرگی شبی که ظلمتش عصری از اعصار انسانی را فرا گرفته و جهالت و ظلم و تعدی گوش ها را می خراشید و همه را به ذلت و می داشت، مردی به وجود بیاورند که جامع همه مکارم و موهبت ها و مزایا باشد، بدان گونه که هر انسانی از داشتن چنین کمالاتی عاجز بماند، مگر این که همآورد نوابغ جهان قرار گیرد (۲۰۸).)) در میان همین مردان انگشت شمار، علی فرزند ابی طالب در میان هاله ای از رسالت و سایه ای از نبوت می درخشد (۲۰۹)

۰ سلیمان کتانی مسیحی

علی (علیه السلام) فراتر از توصیف

در واقع برای هر مورخ و نویسنده ای هر اندازه هم که با هوش و با شخصیت نکته سنج و نابغه باشد امکان ندارد که حتی در هزار صفحه بتواند تصویر کاملی از بزرگان که در ردیف علی (علیه السلام) هستند بکشد و برای شما مجسم سازد و بتواند رویدادهای مهمی را که در دوران آن به وقوع پیوسته به نحو شایسته ای روشن سازد.

پس آنچه را که علی (علیه السلام) درباره آن فکر و دقت نمود، و این شخصیت بزرگ عربی بین خود و خدای خود گفته و عمل کرده است از اموری است که هرگز هیچ گوشه ای آن را نشنیده و هیچ چشمی آن را ندیده است و البته آن خیلی بیشتر از آن است که با دستش نمودار و یا با قلم و زبانش آشکار کرده است.

بنابراین، هر صورتی که ما از او ترسیم و نقاشی کنیم، مسلماً تصویر ناقص خواهد بود (۲۱۰))

قهرمانی های علی (علیه السلام)

قهرمانی های امام علی (علیه السلام) فقط منحصر به میدان های کارزار نیست ، بلکه او در روشن اندیشی (اشاره به ساحت اندیشه)، پاکی وجدان سحریبان ، عمق و کمال انسانیت ، شور و حرارت ایمان (ساحت عاطفه و عرفان) بلندی همت و فکر، یابوری و هواداری از رنجیده ها در قبال جفا کاران و فروتنی در مقابل حق (ساحت عمل)، هر کجا که تجلی کند، نیز قهرمان بود (۲۱۱).

۰ میخائیل نعیمه

آرزوی دیدار علی (علیه السلام)

ای روزگار! تو چه می شد اگر تمام نیروهای خود را بسیج می کردی ، و در هر عصری و زمانی بزرگ مردی چون علی (علیه السلام)، با همان عقل و دهان و قلب ، با همان زبان و همان شمشیر به جهان ارمغان می دادی (۲۱۲) ؟ ((.

من هنگامی که از مدرسه خارج می شدم یا بهتر بگویم فرار می کردم ، به حفظ سوره های قرآن و خطبه ها و مواعظ امام علی (علیه السلام) در زیر درخت بلوط می پرداختم . با چنین حال و هوایی ، چگونه می توانستم درباره نهج البلاغه چیزی ننویسم (۲۱۳) ((.

کارلایل ، فیلسوف انگلیسی ، کسی است که هرگاه در مباحث اسلامی به یاد علی بن ابی طالب (علیه السلام) می افتد، شخصیت علوی او را دستخوش هیجانی عمیق می کند و به او نیرو می بخشد که از قلمرو بحث علمی خشک خارج می سازد و در آسمان شعر به پرواز در می آید. این جاست که از نوک قلم او حقایقی درباره دلاوری های علی (علیه السلام) تراوش می کند (۲۱۴) . اما بارون کارادیفو، کسی است که هرگاه از علی (علیه السلام) گفت و گو می کند، خون گرم حماسه ، در رگ هایش به جریان می افتد و قلم محقق حالت شاعرانه به خود می گیرد و همراه تحقیق ، حماسه از آن تراوش می کند (۲۱۵) ((.

۰ جرج جرداق مسیحی

شهید عظمت

علی بن ابی طالب از دنیا رفت در حالی که شهید عظمت خود بود. علی از این دنیا چشم بر بست ، باز زمزمه نماز در لبانش . او رخت از این دنیا بر چید، با اشتیاق به پروردگارش . عرب ، حقیقت مقام این مرد را نشناخت تا آنگاه که مردانی از همسایگان فارس آنان که سنگ ریزه را از جواهر تشخیص می دادند، شخصیت او را (تا حدودی) به جای آوردند (۲۱۶) .

۰ جبران خلیل جبران

سرور زاهدان

او (علی (علیه السلام)) دست پرورده رسول و فرزند تربیت یافته اوست ((او علی (علیه السلام) فقیه بزرگ است ، که از نظر طالبان نور حقیقت ، رای او صاحب ترین آرای خلق است . او امیر و سرور زاهدان قبل و بعد از خودش می باشد (۲۱۷)

۰ پولس سلاله شاعر مسیحی

اقبال و علی (علیه السلام)

ای سر نبوت محمد ای وصف تو مدحت محمد

بی تو نتوان به او رسیدن بی او نتوان به تو رسیدن (۲۱۸)

و نیز:

از رخ او فال پیغمبر گرفت ملت حق از شکوهش فر گرفت (۲۱۹)

و نیز:

ذات او دروازه شهر علوم زیر فرمانش حجاز و چین و روم (۲۲۰)

عظمت علی (علیه السلام)

بی شک علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - یکی از کسانی است که عمرشان در خدمت به انسان ها صرف شده است و بلکه او بزرگ ترین آنان است . و براستی عین شرف ، علم ، خلق و شجاعت و... بوده است (۲۲۱)

۰ حبشی فتح الله الحفناوی

معدن حکمت و اخلاص

علی (علیه السلام) دارای شخصیت پر جاذبه ای است که قلم مورخان و راویان در طول تاریخ پیرامون شخصیت او به حرکت در آمده اند و زهاد به راهنمایی های او راه سلوک را یافته اند و در زیر پرچم او ادب طلبان تادیب شده و در طول تاریخ مجادلات و اندیشه های گوناگون پیرامون شخصیت او ارائه شده است که همه آنها جز به خاطر تعالی شخصیت و عقلانیت آشکار او نبوده است ... او دارای قلبی

عظیم و اخلاصی شدید و ایمانی قوی بوده است . او تمام توان خود را در راه دین جدید و برای خشنود ساختن پسر عموی پیامبرش به کار بست و در این راه خود را فانی ساخت ...

حکمت نزد علی دارای معنای زیاد مبنای زیبایی است ... او البته پیش از هر چیز در مواعظش حکیم است ((۲۲۲))

۰ فؤاد بستانی لبنانی

همسایه خدا

من از این راز دنیا سر در نمی آورم که چرا بعضی از افراد از زمان خودشان این قدر جلو هستند.

((به عقیده من علی بن ابی طالب مال آن زمان نبود؛ یعنی آن زمان ارزش علی را نداشت ، علی قبل از زمان خودش متولد شده بود))

فی عقیدتی ان علی بن ابی طالب اول عربی جاور الروح الکلیه و سامرها؛ به عقیده من علی بن ابی طالب اول شخصی است از عنصر عرب که همیشه در کنار روح کلی عالم است ؛ یعنی همسایه خداست و او مردی بود که شب ها با روح کلی عالم به سر می برد (۲۲۳) .

۰ جبران خلیل جبران مسیحی (۲۲۴)

فضایل در حد کمال

جمعت فی صفاتک الاضداد فلهذا عزت لک الانداد

اضداد در تو یک جا جمع شده اند.

زاهد حاکم حلیم شجاع ناسک فاتک فقیر جواد

هم حلیمی در نهایت درجه حلم و (هم) شجاعی در نهایت درجه شجاعت ؛ خون ریزی در نهایت درجه خون ریزی - در جایی که باید خون کثیفی را ریخت - و عابد هستی در انتها درجه عبادت ؛ فقیری و جواد! نداری و بخشنده هستی ، نداری و آن چه به دست می آید می بخشی .

خلق یخجل النسیم من العطف و بآس یذوب منه الجماد

در یک جا اخلاق تو آن چنان لطیف و رقیق و آن چنان نازک است که نسیم از لطافت این اخلاق ، شرمسار است ، و آن چنان شجاعت و تهاجم و روح مجاهده ای داری که سنگ ها و جمادات و فلزات در برابر آن ، آب می شوند. روح تو آن نسیم لطیف است یا این قدرت و صلابت و قوت ؟ تو چگونه موجودی هستی (۲۲۵) !؟

۰ صفی الدین حلی

ثبات شخصیت علی (علیه السلام)

علی (علیه السلام) فلسفه کارل مارکس را نقص کرد، برای این که علی (علیه السلام) در کوخ همان جور زندگی می کرد که در کاخ، و در کاخ همان طور زندگی می کرد که در کوخ (مقصود کاخ واقعی نیست)؛ یعنی علی (علیه السلام) در پست عملگی همان طور فکر می کند که در پست خلافت (۲۲۶).

۰ علی الوردی

ریاست فدای سنت

امام علی (علیه السلام) تنها کسی است که خلافت (حکومت) را فدا کرد (۲۲۷) تا سنت محمدی را که پسر عمویش و برادرش محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آورده بود، حفظ کند (۲۲۸).

۰ دکتر محمد تیجانی سماوی

تجلی نور علی (علیه السلام)

امتیازات انسانی علی (علیه السلام) از لحاظ عظمت و جلال و شهرت در آن حد اعلاست که شرح و بحث و تفصیل آن ها ناروا و بیهوده است ... من چه بگویم در حق مردی که دشمنانش نتوانستند عظمت و فضایل او را منکر شوند و همه آنان به برتری شخصیت او اعتراف نمودند. تو خود می دانی که بنی امیه زمامداری اسلام را در شرق و غرب زمین به دست آوردند و به هر نوع حيله گری در خاموش ساختن نور او کوشیدند و هر گونه لعن و افترا را برای علی در روی منابر ترویج نمودند. هر کس که او را مدح و توصیف می کرد، مورد تهدید قرار می گرفت. هر روایتی که فضیلت علی را بازگو می کرد، ممنوع ساختند. حتی از نامگذاری کودکان به نام علی (علیه السلام) جلوگیری کردند. این همه اقدامات و تلاش ها جز ظهور عظمت و جلالت و شخصیت علی (علیه السلام) نتیجه ای نداد... در حقیقت این همه تقلاها و نابکاری های بنی امیه مانند پوشانیدن آفتاب با کف دست بود!!

رئیس همه فضیلت ها

من چه بگویم درباره مردی که همه فضیلت ها به او منتهی می شود و هر مکتب و هر گروهی خود را به او منسوب می سازند. آری، اوست رئیس همه فضیلت ها... من چه بگویم درباره مردی که اهل همه مذاهب غیر اسلامی که در جوامع اسلامی زندگی می کنند (و اطلاعی از شخصیت او دارند) به او محبت می ورزند و حتی فلاسفه ای که از ملت اسلامی نیستند، او را تعظیم می نمایند (۲۲۹) ...

○ ابن ابی الحدید

علی (علیه السلام) زاهدترین

زاهدتر از علی در جهان نیامده است (۲۳۰)

علی پیشینیان را فراموشاند و بعدی ها را در زحمت انداخت .

مردم سیره و روش او را وسیله ملامت و سرکوب خلفا، قرار می دادند (۲۳۱)

○ عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی

کیمیای خاک پای علی (علیه السلام)

پیامبر فرمود: ((سوگند به خدایی که جانم در دست اوست ، اگر گروهی چند از امت من درباره تو نمی گفتند آنچه را که ترسایان درباره فرزند مریم گفتند، امروز در فضل تو سخنی می گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان گذر نکنی مگر آن که خاک پایت را برای تبرک برگیرند (۲۳۲))) .

فضائلی که درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) رسیده ، درباره هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده است (۲۳۳) .

○ احمد بن حنبل

اگر مرتضی علی (علیه السلام) حقیقت حال و باطن امر خویش را ظاهر می ساخت مردم کافر می شدند، و همه به شبهه خدایی نزد او به سجده می افتادند، از فضل و منقبت وی همین بس که درباره او بعضی شک نموده اند که آیا از خداست یا از خلق (۲۳۴)

امام الناس و الجنه	علی حبه جنه
قسیم النار و الجنه	وصی المصطفی حقا
و سبطیه و فاطمه الزکیه	اذا فی مجلس ذکروا علیا
فایقن انه سلفلقیه	فاجری بعضهم ذکری سواه
تشاغل بالروایات العلیه	اذا ذکروا علیا او بنیه
فهذا من حدیث الرافضیه	یقال تجاوزا یا قوم هذا
یرون الرفض حب الفاطمیه	برئت الی المهیمن من اناس
و لعنته لتلك الجاهلیه	علی آل الرسول صلوه ربی

دوستی علی سپر آتش دوزخ است . او امام انسان ها و جنیان است .

او در حقیقت وصی مصطفی و تقسیم کننده بهشت و دوزخ است (۲۳۵) .

زمانی که در مجلسی یاد علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) می شود بعضی از دشمنان به خاطر آن که مردم را از ذکر و یاد آل محمد صلی الله علیه و آله منصرف کنند ذکر دیگری به میان می آورند. پس یقین کنید آن کس که مانع ذکر این خانواده می شود زاده زن بدکار است ، آن ها روایات بلند و طولانی نقل می کنند تا ذکر علی و فرزندان او در میان نیاید و گفته می شود: ای قوم ! از این سخنان بگذرید، زیرا این سخن رافضی هاست . (من که امام شافعیه هستم) بیزاری می جویم به سوی خدا از مردمی که رافضی بودن (و دوری از حق) را در دوستی فاطمه (علیه السلام) می بینند، صلوات پروردگارم بر آل رسول باد، و لعنت خداوند بر این نوع جاهلیت . (لعنت بر کسانی که دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را رو گردان از حق می خوانند (۲۳۶))

قالوا ترفضت قلت كلا ما الرفض دینی و لا اعتقادی

لكن تولیت غیر شک خیر امام و خیر هاد

ان کان حب الوصی رفضا فانی ارفض العباد (۲۳۷)

به من گفتند رافضی شدی (از حق رو گرداندی) گفتم : هرگز دین و اعتقاد من رفض نیست .

لیکن دوست می دارم بدون شک بهترین امام و بهترین هادی را.

اگر معنای رفض ، دوستی وصی پیامبر (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) است پس به درستی که من رافضی تر از همه مردم هستم .

○ محمد بن ادریس شافعی (پیشوای مذهب شافعی)

درباره هیچ یک از صحابه ، روایاتی با اسناد صحیح مانند علی (علیه السلام) وارد نشده است (۲۳۸)

○ قاضی اسماعیل و نسائی و نیشابوری

زینت خلافت

آن حضرت به خلافت زینت داد، نه آن که خلافت سبب زینت وی شده باشد (۲۳۹)

۰ احمد بن حنبل

دو سوال

۱. وقتی که از ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی بصری ، استاد سیبویه پرسیدند: به چه دلیل علی (علیه السلام) ((امام الکمل فی الکمل)) است ، در جواب پاسخ گفت : به این دلیل که همگان به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیازمندند و او از همگان بی نیاز (۲۴۰).
 ۲. هنگامی که از خلیل بن احمد سوال شد: درباره امیر مومنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه می گویی ؟ گفت : چه بگویم در حق کسی که دوستان او مناقب وی را از ترس کتمان نمودند و دشمنان وی آنها را از روی حسد و کینه پنهان کردند، آن گاه مناقب وی بین این دو کتمان ظهور کرد و آشکار شد و مشرق و مغرب روی زمین را پر کرد. (۲۴۱)
- من از نظام شنیدم : سخنی درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) محنت است ، زیرا اگر گوینده ، حق او را وفا کند غلو کرده است و اگر از حق او بکاهد جفا کرده است . هسته مرکزی متوسط بین وفا و جفا دقیق و تیز است و دسترسی به آن جز برای ذکی سخت است (۲۴۲).

۰ جاحظ

ابعاد شخصیت علی (علیه السلام)

من در شگفتم از مردی که گفتارش در جنگ نشان آن است که خوی وی طبع شیر و پلنگ است و از همان موقف معین ، گفتاری در پند و اندرز دارد که نشان آن است که خوی وی طبع راهب تارک دنیا است که اصلاً خونی نریخته است . گاهی در صورت بسطام بن قیس شیبانی و عتیه بن حارث یربوعی و عامر بن طفیل عامری ، ظهور می کند و زمانی در صورت سقراط حبر یونانی و یوحنا معمدان و مسیح بن مریم الهی ظاهر می شود (۲۴۳)

۰ ابن ابی الحدید معتزلی

قاطعیت در برخورد با فتنه ها

در مقابل این همه مشکل و پریشانی اوضاع و در برابر تمام فتنه هایی که امام با آنها درگیر بود، لحظه ای برای علی (علیه السلام) در ایمان به خداوند و تبعیت از حق و برپاداشتن آن شک و سستی دست نداد، بر راه راست پیش رفت و هرگز از این طریق منحرف نشد، در برابر حق ، کم و زیاد، فیروزی و شکست در رای استوار و نظر قاطع او اثر نداشت و چون حق را می دید، بدون ملاحظه عاقبت کار و حساب برد و باخت نظامی و سیاسی ، به سوی آن با قدم های محکم پیش می رفت . علی (علیه السلام) از معدود مردانی است که در راه حقگزاری به این امر نمی اندیشید که سرانجام این کار و منتهی الیه این راه مرگ است یا زندگی ، غلبه است یا شکست .

تنها هدف ثابت امام در سراسر ایام زندگی این بود که خداوند از او راضی و ضمیرش خشنود باشد (۲۴۴)

۰ دکتر طه حسین

ابوبکر و علی (علیه السلام)

مرا به حال خو واگذارید و از من دست بکشید که من بهترین شما هستم در حالی که علی در میان شماست (۲۴۵).

شنیدم سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: لا يجوز الصراط اءحد الا من كتب له علی الجواز؛ هیچ کس بر صراط نمی گذرد جز کسی که علی (علیه السلام) گذرنامه برای او صادر کرده است (۲۴۶)).

در کتاب تاریخ دمشق ابن عساکر شافعی (ج ۲) از عایشه دختر ابی بکر نقل می کند، که در کنار پدرم نشسته بودم و جمعی از آن جمله علی بن ابی طالب. پدر دقیقاً به چهره علی (علیه السلام) می نگریست. گفتم: پدر! چرا این قدر در چهره علی خیره شده ای! گفت: شنیدم از حبیب خدا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: نگاه کردن به چهره علی عبادت است (۲۴۷).

علامه محب الدین طبری و دیگر علمای سنی از ابوبکر نقل کرده اند که گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله خیمه ای بر افراشته و در حالی که بر قوسی عربی تکیه نموده و علی و فاطمه و حسن و حسین در داخل خیمه اند، فرمود:

یا معشر المسلمین ، انا سلم لمن سالم اهل الخیمه ، حرب لمن حاربهم ، و ولی لمن والاهم ، لا یحبهم الا سعید الجد طیب المولد، و لا یبغضهم الا شقی الجد ردی ء الولاده ؛

ای گروه مسلمانان! من با کسی که با اهل خیمه سازگار باشد، سازگارم و با جنگ کننده با آنها می جنگم و با دوست داران ایشان دوستم ، آنها را دوست ندارد، مگر سعید زاده پاک سرشت و دشمن ندارد مگر شقی زاده بد سرشت. (۲۴۸)

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف

ابن ابی الحدید به روایت از شعبی نوشته است: در حالی که ابوبکر بر بالای منبر مشغول خطابه خواندن بودن حسن بن علی برخاست و خطاب به ابوبکر فرمود: ((انزل عن منبر ابی (مجلس ابی)؛ از منبر پدرم پایین بیا)).

ابوبکر گفت: صدقت و الله انه لمنبر اییک (مجلس اییک) لا منبر ابی ؛

راست گفתי به خدا سوگند! همانا این منبر - یا مجلس - پدر تو (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) است ، نه منبر پدر من .

و در نقل قندوزی از دار قطنی این اضافه آمده که: ابوبکر حضرتش را بر زانو نشانید و به گریه افتاد.

پس علی (علیه السلام) فرمود: والله این سخن از ناحیه من نبود.

ابوبکر گفت : راست گفتی والله من تو را متهم نمی کنم . (۲۴۹)

ابوبکر: علی عتره رسول الله صلی الله علیه و آله

یعنی علی (علیه السلام) از آن کسانی است که پیامبر امت را وادار و تاکید به تمسک بدانها و پیروی از آنها فرمود، زیرا آنان ستارگان رهنمودند و کسی که بدانها اقتدا نماید، هدایت خواهد شد. (۲۵۰)

علامه محب الدین طبری و دیگران از ابن عباس روایت نموده که ابوبکر و علی (علیه السلام) به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند وارد محل قبر شوند، علی (علیه السلام) از ابوبکر خواست اول او وارد گردد، اما ابوبکر گفت :

ما اءتقدم رجلا سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول : علی منی کمزلتی (بمنزلی) من ربی ؛ من تقدم و پیشی نمی گیرم به مردی که شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: مقام و منزلت علی (علیه السلام) نسبت به من ، همانند مقام و منزلت من نسبت به پروردگار است ((. (۲۵۱))

ابوبکر، هنگامی که ابو عبیده جراح را برای احضار علی (علیه السلام) فرستاد، گفت : یا ابا عبیده اءنت اءمین هذه الامه ، اءبثک الی من هو فی مرتبه من فقدان بالامس ، ینبغی اءن تتکلم عنده بحسن الادب ...؛

ای ابو عبیده تو اءمین امتی ، به دنبال کسی می فرستمت که در مرتبه کسی بود که دیروز او را از دست دادیم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) سزوار است که با حسن ادب در نزد او سخن بگویی و با او حرف بزنی (((۲۵۲)) .

عمر و علی (علیه السلام)

علی (علیه السلام) مردی نیست که پس از رسیدن به خلافت افراد قبیله خود را بر عربستان و کشورهای اسلامی مسلط کند مگر این که در بین افراد مزبور کسانی باشند که علی از لحاظ دیانت و امانت و صداقت آنها را برای حکومت بلاد اسلامی صالح بداند که در این صورت جایز است حکمران شوند و من قضاوت علی بن ابی طالب را در مورد انتخاب حکمران ها اعم از این که افراد قوم و خویش او باشند یا دیگران درست می دانم (۲۵۳)

دو نفر اعرابی نزد عمر برای مرافعه و شکایت می آیند. عمر رو به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کرده از وی می خواهد که بین آن دو قضاوت کند. یکی از آن دو نفر بر می خیزد و می گوید: این آدم بین ما دو نفر داوری کند؟ عمر خشمگین می شود و با پرخاش به او می گوید:

وای بر تو! می دانی این کیست ؟ هذا مولای و مولی کل مومن و من لم یکن مولاه فلیس بمومن ؛ این مولا و سرور من و سرور هر مومنی است و هر که او سرور و مولایش نباشد، پس مومن نیست (((۲۵۴)) .

پیامبر و لقب امیرالمؤمنین

علامه محقق شیخ عبیدالله آمرتسری حنفی از طریق حافظ ابن مردویه اصفهانی از سالم (غلام آزاد شده علی (علیه السلام) نقل نموده که گفت: همراه علی (علیه السلام) در زمینی که آن را کشت می نمود بودم، پس ابوبکر و عمر بدان جا آمدند و گفتند:

السلام علیک یا امیرالمؤمنین رحمة الله و برکاته .

بدانها گفته شد: در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله با خطاب ((یا امیرالمؤمنین)) به علی سلام می کنید؟!

عمر گفت: پیامبر این چنین به ما امر کرد و دستور داد (۲۵۵).

عمر: به علی اسائه ادب نکنید!

متقی حنفی در کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۳ از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

شنیدم عمر بن خطاب را که می گفت: مبدا اسائه ادب به علی بن ابی طالب بکنید، به تحقیق از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که صفاتی برای علی ذکر می کرد که اگر یکی از آنها در خاندان خطاب باشد، برای من بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد، همانا من و ابوبکر و ابوعبیده همراه با چند تن از اصحاب، به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. کنار خانه ام سلمه رسیدیم، علی (علیه السلام) در آن جا ایستاده بود. گفتیم: اجازه ورود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهیم، گفت: صبر کنید، آلان می آید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، فوراً به احترامش برخاستیم، دیدیم حضرت بر علی (علیه السلام) تکیه زده است، سپس دست مبارکش را بر دوش علی (علیه السلام) زد و فرمود:

((یا علی! تو نخستین ایمان آورنده از مومنان هستی و تو به ایام خدا از دیگران داناتری و تو به عهد و پیمان با وفاتری و تو بهتر از همه بیت المال را بالسویه تقسیم می کنی و تو نسبت به امت و رعیت مهربان تر از دیگرانی و مصیبت تو از همه دردناک تر است .

یا علی! تو یار و غمخوار منی و تو مرا غسل می دهی و تو مرا به خاک می سپاری و تو در هر محنت و مصیبتی پیشقدم تر از دیگرانی و تو هرگز پس از من مرتد و کافر نمی شوی و تو با لوی حمد پیشاپیش من در روز رستاخیز گام بر می داری و از حوض پاسداری می کنی (۲۵۶)).

نور رخسار علی (علیه السلام)

خوارزمی در صفحه ۲۳۰ مناقبش از عثمان بن عفان نقل می کند که عمر بن خطاب گفت: همانا خدای متعال فرشتگانی را از نور رخسار علی بن ابی طالب (علیه السلام) آفریده است که او را تسبیح و تهلیل می کنند)).

و نیز خوارزمی حنفی در تاریخش (ج ، ص ۹۷) این روایت را به تفصیل بیشتری نقل می کند و آن را به هر سه خلیفه نسبت می دهد که عثمان گفت : شنیدم عمر را که می گفت : ابوبکر بن ابی قحافه گفت :

شنیدم رسول خدا (علیه السلام) را که فرمود:

ان الله خلق من نور وجه علي بن ابي طالب ملائكة يسبحون و يقدسون و يكتبون ثواب ذلک لمحبيه و محبي ولده ؛ همانا خدای متعال از نور سیمای علی بن ابی طالب ، فرشتگانی خلق کرده است که او را تسبیح و تقدیس می کنند و ثواب آن را برای دوستدارانش و دوستداران فرزندانش می نویسند (۲۵۷) .

سنگینی ایمان علی (علیه السلام)

عمر بن خطاب : از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

((اگر هفت آسمان و هفت زمین در یک کفه ترازو گذاشته شود و ایمان علی (علیه السلام) در کفه دیگر، ایمان علی (علیه السلام) فزونی خواهد داشت . (۲۵۸)))

خلیفه ثانی هنگامی مرگش در مورد امیر مومنان علی (علیه السلام) گفت :

قد كنت اجمعت بعد مقاتلي لکم ان اولی امرکم رجلا هو احراکم ان یحملکم علی الحق و اشار بیده الی علی علیه السلام ... (۲۵۹)

من می خواستم بعد از سخنانم برای شما، آزاد مردی را برایتان خلیفه نمایم که جوانمردترین شماست ، او با رهبری خود جامعه مسلمین را به سوی حق می کشاند، و آن گاه با دستش به طرف علی (علیه السلام) اشاره کرد...

و در جای دیگر از او آمده است : اگر علی را خلیفه کنند، او مردم را به راه راست هدایت می کند (۲۶۰) و بالاخره در فراز دیگری از سخنانش آمده است :

اجرؤ هم و الله ان ولیها ان یحملهم علی کتاب الله و سنه نبیهم لصاحبک ، اما ان ولی امرهم حملهم علی المحجه البیضاء و الصراط المستقیم: (۲۶۱)

ای ابن عباس ! با جرئت ترین این افراد (اهل شورا) که بتواند مردم را مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر رهبری کند، صاحب تو علی (علیه السلام) است ، چنانچه او متصدی امور مردم بوده و به خلافت برسد، جامعه را به راه صحیح و مستقیم وادار می سازد!! (۲۶۲)

عجز مادر گیتی از آوردن فرزندی چون علی (علیه السلام)

عمر بن خطاب :

عجرت النساء ان تلدن مثل علی بن ابی طالب و لولا علی لهلك عمر؛

زنان روزگار عاجزند همانند علی بن ابی طالب را بیاورند، اگر او نبود، عمر هلاک می گشت (((۲۶۳)

اعترافات عمر

ما در این بخش از بحث خود، به چند نمونه دیگر از اعترافات خلیفه ثانی اشاره می کنیم :

عمر می گوید: ((لو لا علی لهلك عمر)) . ((لا بقیة لمعضله لیس لها ابوالحسن (علیه السلام))) . ((لا یفتین احد فی المسجد و علی حاضر)) . ((اقضاکم علی)) . ((لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن !)) . ((لا ابقانی الله بعدک یا علی)) . ((اللهم لاتنزل بی شدیدہ الا و ابوالحسن الی جنبی))

اگر علی نبود عمر هلاک می گردید!!

- من در هیچ مشکلی نباشم ، مگر این که علی حضور داشته باشد.

- هیچ کس حق ندارد با حضور علی در مسجد فتوا بدهد.

- در علوم قضا نیز علی از همه داناتر است .

- یا علی ! خدا مرا بعد از تو نگه ندارد.

- خداوند! برای من مشکلی نرسان ، مگر این که علی در کنارم باشد.

اینها نمونه بسیار معدودی از اعترافات عمر است در ارزش علمی و فضایل آن حضرت ، که به طور صریح ، برتری آن بزرگوار را به دیگران نشان می دهد (۲۶۴) .

و گفتند: ای امیرالمؤمنین (عمر) آیا می شود که وصیت کنی ، گفت : پس از آن سخنان که با شما گفتم مصمم شدم که بنگرم و کارتان را به مردی سپارم که بهتر از همه ، شما را به راه حق می برد و به علی (علیه السلام) اشاره کرد (۲۶۵) .

علی (علیه السلام) عین الله و یدالله

در زمان خلافت عمر جوانی حضور او رفت و از علی (علیه السلام) شکایت کرده گفت : من در طواف کعبه بودم که علی (علیه السلام) مرا با سیلی زد.

عمر علی (علیه السلام) را خواست و گفت : این جوان شاکی است که در حال طواف او را سیلی زده اید! فرمود: آری .

دیدم در حال طواف به صورت زنی خیره شده است و او را ادب کردم . عمر تبسمی کرد و گفت : ای جوان ! عین الله راءت ، یدالله ضربت.

چشم خدا تو را دید و دست خدا تو را بزد (۲۶۶) .

روایت حدیث منزلت از عمر

از عمر بن خطاب نقل کرده اند که مردی را دید که به علی (علیه السلام) دشنام می دهد (و در بعضی مصادر آمده که با علی (علیه السلام) مخاصمه و دشمنی می کند) عمر گفت : پندارم تو از منافقین باشی شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

انما علی منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ؛ همانا علی (علیه السلام) نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است (که شریک نبوت موسی ، همکار و خلیفه او به هنگام رفتن به کوه طور بود) جز آن که بعد از من پیامبری نباشد (۲۶۷) .

اذیت علی (علیه السلام) اذیت پیامبر

علامه شیخ بهاء الدین ابوالقاسم قفطی شافعی به روایت از جابر انصاری آورده است که عمر بن خطاب گفت : من علی را جفا و اذیت می کردم ، پس پیامبر مرا دید و فرمود:

((آیتنی یا عمر؛ مرا اذیت و آزرده کردی ای عمر)) .

گفتم : به چه چیز و چگونه تو را اذیت کردم ، یا رسول الله ؟

فرمود ((تجفوا علیا، من آذی علیا فقد آذانی ؛ به خاطر آن که علی را آزرده نمودی . کسی که علی را آزرده و اذیت کند مرا اذیت کرده است)) .

من گفتم و الله هیچ گاه او را اذیت نکنم و نرنجانم (۲۶۸) .

حب علی کلید بهشت

این شیرویه دیلمی از اعلام محدثان سنی با ذکر سند از عمر بن خطاب نقل نفرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

((حب علی براه من النار؛ دوستی علی - سند و مایه - رهایی از آتش است (۲۶۹))) .

فضایل علی (علیه السلام) قابل شمارش نیست

علامه سید علی بن شهاب الدین همدانی (در گذشته ۶۸۷) از عمر بن خطاب نقل کرده است که گفت : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی (علیه السلام) فرمود:

لو کانو البحر مدادا، و الریاض اقلاما و الانس کتابا و الجن حسابا، ما احصوا فضائلک یا اباالحسن

اگر دریاها مداد و مرکب شود و روئیدنی ها (از جمله درختان) قلم گردد و انسان ها همه نویسند و جن ها همه حسابگر، نتوانند فضائل تو را احصا و آمارگیری کنند ای ابوالحسن. (۲۷۰)

عمر: دشمنان علی مسلمان نمی میرند!

علامه سید محمد صالح کشفی ترمذی از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من اءحبک یا علی کان مع النبیین فی درجتهم یوم القیامه ، و من مات یبغضک فلا یبالی مات یهودیا او نصرانیا؛

ای علی! کسی که تو را دوست دارد روز قیامت با پیامبران در درجه آنها خواهد بود، و کسی که بمیرد در حالی که بغض و کینه تو را در دل داشته باشد پس او را باکی نباشد که مرگش مرگ یهودی یا نصرانی باشد (۲۷۱))

و عمر بن خطاب در مورد نقش جهادی علی (علیه السلام) می گوید:

((و الله لو لا سیفه لما قام عمود الاسلام ؛ (۲۷۲)

اگر جهاد و پایداری علی (علیه السلام) نبود، هرگز اسلام پایدار نمی ماند (۲۷۳))

معاویه و علی (علیه السلام)

معاویه بن ابی سفیان روزی به وزیر مشاورش ((عمر و بن عاص)) گفت :

و الله انی لاعلم انی لو قتلته دخلت النار، و لو قتلنی دخلت النار! قال له عمر فما حملک علی قتاله ؟

قال : الملك عقیم !!

سوگند به خدا! من حتما می دانم که اگر علی (علیه السلام) را بکشم مستحق آتش خواهم شد و چنانچه او مرا در این جنگ بکشد باز من در آتش خواهم بود!

((عمر و عاص)) پرسید: پس چرا با علی (علیه السلام) می جنگی ؟

معاویه گفت : پادشاهی نازا است !! (۲۷۴)

علی (علیه السلام) را دشمنانش شناختند!

در زمان علی (علیه السلام) طبقه ای منافق امثال عمروعاص و معاویه پیدا شده بودند که این ها عالم و دانا بودند و واقعیت ها را می دانستند و الله علی (علیه السلام) را از دیگران بهتر می شناختند. این شهادت تاریخ است که معاویه به علی (علیه السلام) ارادت داشت و با او می جنگید. (از دنیاطلبی، حرص، عقده روحی و... نباید غافل ماند) دلیلش این است که بعد از شهادت علی (علیه السلام) هر کس از صحابه نزدیک علی (علیه السلام) نزد او می آمد به او می گفت، علی (علیه السلام) را برای من توصیف کن. وقتی توصیف می کردند، اشک هایش جاری می شد و می گفت: هیئات که دیگر روزگار مانند علی (علیه السلام) انسانی را بیاورد. (۲۷۵)

((معاویه بن ابی سفیان)) که از سرسخت ترین دشمنان آن حضرت است و در جنگ ((صفین)) ماه ها به روی علی (علیه السلام) شمشیر کشیده و باعث کشته شدن ده ها هزار نفر گردیده است می گوید:

لقد ذهب الفقه و العلم بموت علی بن ابی طالب رضی الله عنه : (۲۷۶)

با مرگ و شهادت علی بن ابی طالب (علیه السلام) علم و دانش نیز با او رفت !!

سوء استفاده معاویه از کلام علی (علیه السلام)

چون ((مالک اشتر)) و سپس ((محمد بن ابی بکر)) به شهادت رسیدند، و عهدنامه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دست سپاه ((معاویه)) افتاد، ((عمروعاص)) آنها را نزد معاویه فرستاد، چون چشم معاویه به آنها افتاد، مرتب می خواند و تعجب می کرد، و از عظمت فکری و علمی علی (علیه السلام) یاد می نمود!

((ولید بن عقبه)) که در نزد معاویه بود، به وی گفت: این نامه ها را دستور بده به آتش بکشند!

معاویه گفت: چه قدر بد فکر می کنی! ولید گفت: آیا صلاح است که مردم بدانند تو از فکر علی (علیه السلام) و از عهدنامه های وی استفاده می کنی؟

معاویه جواب داد: ما نمی گوییم اینها از آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) است بکله به مردم وانمود می کنیم که ((ابوبکر)) برای فرزندش ((محمد)) نوشته، و یادگار ((صدیق)) است !!

((ابن ابی الحدید)) سپس می نویسد:

فكان ينظر فيه و يتعجب منه ، و حقيق من مثله ان يقتنى في خزائن الملوك ؛ نامه ها را مرتب مطالعه می کرد و تعجب می نمود، و سزاوار بود که آن را جزو اموال نفیس در خزانه نگهدارد (۲۷۷).

معاویه و شجاعت علی (علیه السلام)

روزی حضرت علی (علیه السلام) سوار اسب به میدان تاخت و بین دو صف ایستاد و چند بار فریاد زد ((هان ای معاویه!))

معاویه به همراهان گفت، ببینید چرا علی (علیه السلام) مرا صدا می زند؟

آنها پس از بررسی، به معاویه گفتند: علی (علیه السلام) دوست دارد به تو نزدیک شود و سخنی به تو بگوید.

معاویه همراه عمر و عاص به میدان آمدند، وقتی که نزدیک شدند، علی (علیه السلام) به معاویه فرمود: ((وای بر تو! برای چه مردم بین من و تو کشته شوند، و همدیگر را بکشند، خودت به میدان من بیا و با هم بجنگیم، هر کدام کشته شدیم حکومت در اختیار شخص پیروز قرار گیرد!))

معاویه به عمر عاص رو کرد و گفت: ((نظر تو چیست؟!))

عمر و عاص: ((این مرد (علی (علیه السلام)) از روی انصاف با تو سخن گفت، این را بدان اگر جواب منفی به علی (علیه السلام) بدهی (و به نبرد با او نپردازی)، چنین کاری برای تو عار و ننگ است و چنین ننگی همیشه تا یک نفر عرب در زمین وجود دارد، برای تو باقی می ماند)).

معاویه: ((آیا مثل من فریب و گول حرف های تو را می خورد؟!)) (و خود را به کشتارگاه نبرد با علی (علیه السلام) می افکند؟!))، سپس گفت:

و الله ما بارز ابن ابی طالب شجاعاً قط الا و سقى الارض بدمه؛

سوگند به خدا، علی پسر ابوطالب با مرد شجاعی هرگز نبرد نکرد مگر این که زمین را به خون او سیراب نمود).

سپس معاویه همراه عمر و عاص بازگشتند، و علی (علیه السلام) وقتی چنین دید در حالی که خنده بر لب داشت به پایگاه خود مراجعت نمود (۲۷۸)

عمر و عاص و علی (علیه السلام)

از لواحق الانوار مرحوم ملا علی کاشانی نقل شده که: روزی معاویه با عمر و بن عاص و یزید پلید در جایی نشسته و با هم صحبت می کردند که شخصی جامعه نفیس و ارزشمندی به عنوان هدیه نزد معاویه آورد. عمر و بن عاص چون نظرش بر آن جامه افتاد دیگ طمعش به جوش آمده و در آن جامه طمع کرد و به معاویه گفت: این چه خوب جامه ای است! معاویه گفت آری، بسیار جامه خوب و پاکیزه ای است. عمر و فهمید که معاویه به آن جامه رغبت دارد دیگر سخن نگفت. سپس یزید به پدرش معاویه گفت: این عجب جامه ای است. معاویه گفت: آری، خوب جامه ای است. یزید هم دانست که معاویه به آن جامه رغبت دارد و به کسی نمی دهد لاجرم سخنی نگفت.

عمر و بن عاص گفت : ما هر یک شعری در شان علی بن ابی طالب می گوئیم . هر کدام بهتر گفتیم این جامه از آن او باشد و همگی به این راضی شدند. ابتدا معاویه شروع به کلام نموده و گفت :

خیر الوری من بعد احمد حیدر و الناس ارض و الوصی سماء

یعنی : بهترین مردم بعد از احمد - که رسول خداست - حیدر است و مردم زمین می باشند و وصی آسمان است ، یعنی نسبت و مرتبه و مقام مردم و مقام وصی مثل مرتبه و مقام زمین است به آسمان .

عمر و عاص گفت :

و هو الذی شهد العدو بفضله و الفضل ما شهدت به الاعداء

یعنی : او کسی است که شهادت می دهند دشمنانش به فضل و زیادتی او بر دیگران در علم و حلم و سخاوت و... فضیلت آن است که دشمن به آن شهادت دهد.

آن گاه یزید گفت :

کملیحه شهدت لها ضرائها و الحسن ما تشهد به الضراء

مثل او مثل ملیحه است ، یعنی زن صاحب حسن و ملاححت که هووهای او شهادت به حسن او دهند و حسن آن است که شهادت بدهد هووها.

پس معاویه آن جامه را خود برداشته و به هیچ کس نداد و لیکن الحق که شعر عمر و عاص بهتر است (۲۷۹)

ابن ملجم و علی (علیه السلام)

مردم فراهم شدند و با حسن بن علی (علیه السلام) بیعت کردند و حسن بن علی (علیه السلام) به مسجد رفت و خطبه ای طولانی ایراد کرد و عبدالرحمن بن ملجم را خواست . عبدالرحمن گفت : پدرت تو را چه فرموده است ؟ فرمود: ((مرا فرموده است که جز کشنده اش را نکشم و شکمت را سیر گردانم و بسترت را نرم ، تا اگر زنده ماند قصاص کند یا ببخشد و اگر مرد تو را به او ملحق کنم .)) ابن ملجم گفت : راستی پدرت در حال خشم و خشنودی ، حق می گفت و به حق حکم می کرد (۲۸۰)

شخصیت ابوطالب ، بزرگ مکه

نمی دانم (۲۸۱) درباره مردی که پدرش ابوطالب بزرگ سرزمین مکه و حومه آن و سرور قریش و رئیس شهر بود، چه بگویم ، تا آن جا که راجع به او گفته اند: کم اتفاق می افتد که آدم تهی دست سروری پیدا کند. در حالی که ابوطالب تنگدست ، بزرگ بود و ثروتی هم نداشت ، قریش او را بزرگ خود می دانستند و به وی ((شیخ)) می گفتند (۲۸۲) .

در حدیث ((عقیف کندي)) است که : در آغاز دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم که آن حضرت نماز می خواند، و پسر بچه ای (علی (علیه السلام)) و زنی هم با وی نماز می گزارند. عقیف گفت : از عباس عموی پیغمبر پرسیدم : این چه کاری است ؛ عباس گفت : این برادر زاده من است و مدعی است که فرستاده خدا می باشد؛ ولی جز این پسر بچه که او نیز برادر زاده من است کسی از وی پیروی ننموده است . این زن هم همسر اوست .

عقیف پرسید: شما چه عقیده دارید؟ عباس گفت : ما صبر می کنیم ببینیم . ((شیخ)) یعنی ابوطالب چه می کند!.

ابوطالب بود که در زمان خردسالی پیغمبر کفالت و سرپرستی آن حضرت را به عهده گرفت ، و در روزگار بعثت آن حضرت به دفاع و حمایت از وی برخاست و شر مشرکان را از او دور ساخت ، و از این راه دچار ناراحتی عظیم و مصیبت کمر شکن گردید. با این وصف در راه یاری و پیشرفت دین اسلام استقامت نمود (۲۸۳) روایت شده که چون ابوطالب وفات یافت ، به پیغمبر وحی شد از مکه خارج شو که یاورت از دنیا رفت ، این مرد پدر علی (علیه السلام) است ! (۲۸۴)

سرچشمه فضایل

علی سر آمد همه فضایل و سرچشمه آنهاست ، در فضایل و کمالات شایسته و مجد و عظمت ، هیچ کس به پایه او نرسیده و هر کس بعد از وی در علم و فضیلت به مقامی رسید علوم و فضایل خود را از او گرفته است و از وی پیروی نموده به روش او رفتار کرده است ، و از این لحاظ همگی رهین منت او هستند.

علم کلام (عقاید و مذاهب)

علم کلام - یا عقاید دینی و خداشناسی - از هر علمی ارجمندتر است . زیرا ارزش هر علمی بستگی به ارزش معلوم آن دارد، و معلوم خداشناسی هم (که شناختن ذات الهی است) اشرف وجود هاست . بنابر این ، علم خداشناسی از تمام علوم شریف تر است .

این علم را دانشمندان اسلامی از علی (علیه السلام) گرفته اند، و هم از او نقل گردیده ، از او آغاز شده ، و به او منتهی می شود، و از او سرچشمه گرفته است ؛ زیرا سر آمد فرقه ((معتزله)) که معتقد به عدل خداوند هستند و اهل استدلال می باشند و ادعا دارند مردم علم کلام را از آنها آموخته اند ((و اصل بن عطا)) است و او شاگرد ابوهاشم عبدالله پسر ((محمد حنفیه)) بوده ، و او نیز شاگرد پدرش امیر مومنان علی (علیه السلام) است .

همچنین فرقه ((اشعری)) و اهل جبر، منسوب به ((ابوالحسن اشعری)) است . ابوالحسن شاگرد ((ابوعلی جبائی)) است و او نیز شاگردان بزرگان معتزله است . با این بیان فرقه اشعری نیز هر چه دارند از علی بن ابی طالب (علیه السلام) گرفته اند.

بازگشت دانش خداشناسی شیعیان دوازده امامی و زیدی (چهار امامی) به آن حضرت نیز روشن است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

علم فقه (قوانین حقوقی اسلام)

یکی دیگر از علوم اسلامی علم فقه و احکام دینی است که ریشه و اساس آن، علی (علیه السلام) می باشد، به طوری که باید گفت هر فقیهی که در اسلام پیدا شده، ریزه خوار خوان نعمت علی (علیه السلام) است، و از فقه و دانش او استفاده کرده است.

به این بیان که شاگردان ابوحنیفه (فقیه بزرگ اهل تسنن) مثل ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی و غیر اینان فقه و احکام دینی را از ابوحنیفه گرفته اند. شافعی (پیشوای مذهب شافعی) هم نزد محمد بن حسن درس خوانده و از این رو او نیز با یک واسطه شاگرد ابوحنیفه است.

احمد بن حنبل (رئیس مذهب حنبلی) هم شاگرد شافعی بوده و او نیز با دو واسطه شاگرد ابوحنیفه است، و خود ابوحنیفه نیز شاگرد جعفر بن محمد (ششمین پیشوای شیعیان) بوده و جعفر بن محمد نیز شاگرد پدرش محمد باقر و با دو واسطه شاگرد جدش علی (علیه السلام) می باشد. مالک بن انس (سر سلسله فرقه مالکی) شاگرد ((ربیعہ الراي)) و او هم شاگرد ((عکرمه)) و عکرمه نیز شاگرد عبدالله بن عباس است. ابن عباس هم از شاگردان علی (علیه السلام) بوده است. اگر فقه شافعی را هم به علت قرائت وی بر مالک از این راه به حضرت برگردانی به جاست.

این چهار تن که نام بردیم (ابوحنیفه، شافعی، احمد حنبل و مالک بن انس) و گفتیم که علوم خود را از علی گرفته اند و شاگردان او بوده اند، فقهای چهار گانه مذاهب اهل سنت می باشند. اما فقه شیعه و بازگشت و ارتباط آن به شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار روشن است و محتاج به توضیح بیشتر نیست.

از این گذشته فقهای صحابه؛ یعنی عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس، فقه و احکام دینی را از علی (علیه السلام) گرفته اند. وضع عبدالله بن عباس (که شاگرد علی (علیه السلام) بوده) روشن است. راجع به عمر، همه می دانند که در بسیاری از مسائل که در زمان خلافتش در حل آن فرو می ماند، به علی (علیه السلام) یا سایر صحابه مراجعه می کرد، و مکرر با صراحت گفت: ((لو لا علی لهلک عمر (۲۸۵)))؛ یعنی اگر علی نمی بود که مسائل مشکل اسلامی را حل کند عمر به هلاکت می رسید و هم گفت: ((لا یقتی لمعطله لیس لها ابوالحسن))، یعنی خدا نکند من در مسئله مشکلی فرو مانم و علی نباشد که آن را حل کند.

عمر نیز صحابه را مخاطب ساخت و گفت: ((لا یفتین احدکم فی المسجد و علی حاضر)) یعنی: وقتی علی در مسجد حضور دارد کسی حق ندارد فتوا بدهد!

از این راه نیز بازگشت فقه و احکام اسلامی به آن حضرت به خوبی روشن می شود. علاوه بر این، شیعه و سنی روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: ((افضاکم علی))، یعنی در امر قضاوت و داوری، علی مقدم بر همه شماست. پایه قضاوت همان فقه است، و از این رو علی (علیه السلام) سر آمد فقهای صحابه پیغمبر اسلام می باشد. کلیه فرقه های اسلامی نقل کرده اند که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را برای قضاوت به ((یمن)) فرستاد فرمود ((اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه)) یعنی خداوند! دل

او را به حق و حقیقت رهبری کن ، و زبانش را به گفتن حق ثابت بدار، و خود علی (علیه السلام) گفت : بعد از آن روز هیچ گاه در امر قضاوت و داوری میان دو نفر، دچار شک و تردید نگشتم !...

علی (علیه السلام) و تفسیر قرآن

یکی دیگر از علوم اسلامی علم تفسیر قرآن است . این علم را مسلمانان از علی (علیه السلام) اخذ کرده اند و از وی سرچشمه گرفته است . اگر به کتب تفسیر مراجعه کنید، صحت گفتار ما را خواهید دانست ، زیرا بیشتر تفسیر قرآن از آن حضرت و عبدالله بن عباس نقل شده ، و همه می دانند که ابن عباس شاگرد علی و همیشه ملازم او بوده و از محضر وی برخاسته است . روزی به او گفتند: دانش تو نسبت به پسر عمویت علی چگونه است ؟ ابن عباس گفت : همچون قطره بارانی در مقابل اقیانوس بی کران است .

علم طریقت و تصوف

یکی دیگر از علوم ، علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است .

ارباب تصوف در تمام بلاد اسلامی خود را منسوب به آن حضرت می دانند و به ((علی)) که می رسند ایست می کنند!

سری سقطی ، ابو یزید بسطامی ، معروف کرخی و غیر هم ، تصریح به این مطلب کرده اند.

کافی است که بگوییم تمام فرقه های صوفیه فرقه خود را که تا امروز شعار آنهاست . با سلسله سند به علی (علیه السلام) مستند می دارند (۲۸۶)

علم نحو – ادبیات عرب

یکی دیگر از علوم اسلامی ، علم نحو و ادبیات عرب است . تمام مردم می دانند که مبتکر این فن علی (علیه السلام) بوده ، و آن حضرت بود که اصول و قواعد آن را برای ((ابوالاسود دثلی)) انشاء و املاء کرد، و از جمله فرمود: کلام سه نوع است : ((اسم و فعل و حرف)) و کلمه را به ((معرفه)) و ((نکره)) و انواع ((اعراب)) و حرکات را به ضم و نصب و جر و جزم تقسیم کرد.

این موضوعی است که از حوصله بشر عادی بیرون است و قادر نیست کلام و کلمه و حرکات را بدین گونه تقسیم کند، و منحصر در این چند قسم بداند (که تا کنون کسی نتواند بر آن بیفزاید و یا از آن بکاهد).

اگر شما خوانندگان تمام صفات برجسته و ملکات نفسانی و دینی و انسانی را مورد دقت و مطالعه قرار دهید، خواهید دید که این اوصاف پسندیده به تمام معنا در علی (علیه السلام) وجود داشته و آن وجود مقدس همه آن را یک جا دارا بوده است (۲۸۷)

۰ ابن ابی الحدید

اگر علی (علیه السلام) اکنون بود...

((اگر این خطیب بزرگ ، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در عصر ما، هم اکنون در مسجد کوفه بر منبر پا می نهاد، مشاهده می کردید که مسجد کوفه با آن پهناوری اش ، از سران و بزرگان اروپا موج می زد، که همه آمدند تا از دریای سرشار دانش او، روح خود را سیراب سازند ((۲۸۸)).

۰ نرسیسیان مسیحی سیاستمدار بریتانیایی

هم خدا، هم خرما!

ابوهریره به غذای مضیره (بر وزن جریمه ؛ یک نوع غذایی است که از شیر ترش درست می شود) علاقه مند بود، برای خوردن این غذا کنار سفره معاویه می رفت ؛ ولی هنگام نماز، به حضور علی (علیه السلام) می رفت و نماز با علی (علیه السلام) به جماعت می خواند؛ وقتی به این دو چهرگی او اعتراض کردند، در پاسخ گفت :

مضیره معاویه ادسم و اطیب ، والصله خلف علی افضل ؛ غذای مضیره معاویه چرب تر و خشبوتر است ؛ ولی نماز پشت سر علی (علیه السلام) بهتر می باشد ((۲۸۹)).

۰ زمخشری (در ربیع الابرار)

از همه عابدتر

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از لحاظ عبادت از همه کس عابدتر و نماز و روزه اش از تمام مردم بیشتر بود، نماز شب و توجه به اوراد و اذکار الهی و انجام مستجابات را مردم از وی آموختند.

ای خواننده ! درباره این مرد بزرگ چه می اندیشی که آن قدر مواظب نماز و عبادت بود که در یکی از شبهای خوفناک جنگ صفین (لیله الهریر) جانماز خود را میان دو صف لشکر پهن کرد و در حالی که تیر مانند باران در جلو رویش فرو می ریخت و از چپ و راستش می گذشت ، به نماز ایستاد، و هراسی به دل راه نداد، و تا پایان کار تکان نخورد.

ای خواننده ! درباره مردی که پیشانی اش به واسطه سجده طولانی پینه بسته بود، چه فکر می کنی ؟ اگر در دعاها و مناجات آن حضرت تأمل نمایی و از نکات برجسته و لطایف آن که خدا را با عظمت و جلال بی مانندی یاد کرده است ، آگاه شوی ، و از خضوع و خشوع و

تسلیم و انقیاد وی در پیشگاه با عزت و پر مهابت ذات احدی واقف گردی، میزان اخلاص آن حضرت را خواهی شناخت و خواهی دانست که آن سخنان آتشین و کلمات دلنشین از چه دلی برخاسته و بر کدام زبان جاری گشته است!

روزی به علی بن الحسن (امام چهارم) که در عبادت فوق العاده بود، گفتند: عبادت شما نسبت به عبادت جدت امیرالمؤمنین چگونه است؟ گفت: عبادت من در مقابل عبادت جدم علی (علیه السلام) مثل عبادت آن حضرت در مقابل عبادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است (۲۹۰)!

○ ابن ابی الحدید

ضربت علی (علیه السلام)

((ضربت های علی (علیه السلام) مبتکر بود نه عون))، یعنی ضربت او بکر بود و با یک ضربت طرف را می کشت و نیازی به ضربت دوم نداشت. گویند ((ضربت بکر)) یعنی ضربت برنده و کشنده که تکرار نشود. و ((عون)) جمع عوان است و عوان زن پیر را گویند، و مراد از آن ضربت دوم است (۲۹۱).

علی (علیه السلام) اگر طرف مقابلش بلند قامت بود، از عرض و اگر کوتاه قد بود از طول دو نیمش می کرد. (۲۹۲)

○ ابن اثیر

شجاعت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنان بود، که یاد دلاوران روزگار را از دلهای مردم برد، و نام دلیرانی را که بعدها آمدند به کلی از خاطره ها زدود.

در حدیث است که ضربت علی (علیه السلام) تک بود، وقتی در جنگ ((صفین)) آن حضرت معاویه را دعوت به مبارزه کرد تا با کشته شدن یکی از آنها آتش جنگ فرو نشیند، عمر و عاص مشاور معاویه به وی گفت: علی راست می گوید، آخرین راه حل همین است.

ولی معاویه گفت: تا امروز مرا فریب نداده ای، آیا می خواهی من با علی که می دانی دلاور جنگاوری است مصاف دهم؟! گویا می خواهی مرا به کشتن دهی و بعد از من به حکومت شام برسی!!

دلاوران عرب افتخار می کردند بتوانند با وی رو به رو شوند و او را دعوت به مبارزه کنند.

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) عمرو بن عبدود پهلوان نامدار عرب را در ((جنگ خندق)) به خاک هلاک افکند، خواهر عمرو اجازه گرفت و خود را به بالین برادر رسانید و در مرثیه او گفت:

- اگر کشنده عمرو غیر از او (علی علیه السلام) بود تا زنده بودم در مرگ وی اشک می ریختم .

- ولی کشنده او پهلوان بی نظیری است که پدرش را چشم و چراغ شهر می دانستند.

روزی معاویه از خواب برخاست دید ((عبدالله زبیر)) که مردی جنگ دیده و دلیر بود در کنار تخت او نشسته است . عبدالله گفت : اگر می خواستم می توانستم در این حال تو را به قتل رسانم .

معاویه گفت : ای عبدالله ! مثل این که شجاعت پیدا کرده ای ؟

عبدالله گفت : چه شده که شجاعت مرا انکار می کنی ؟ مگر نمی دانی که من در صف مقابل علی بن ابی طالب ایستاده ام !

معاویه گفت : ولی علی در همان حال اگر می خواست (در جنگ جمل) می توانست تو و پدرت ((زبیر)) را با دست چپش بکشد و دست راستش برای کشتن دیگری آزاد باشد!!

به طور خلاصه علی (علیه السلام) آن چنان قهرمان بزرگی است که کلیه پهلوانان جهان به او سر می سپرند و در شرق و غرب عالم ، نام ((علی)) را بر زبان می رانند و با آن شعار می دهند!

نیروی بدنی علی (علیه السلام)

قوت بدنی و نیروی جسمی علی (علیه السلام) نیز ضرب المثل است . ابن قتیبه (دانشمند معروف اهل تسنن) در کتاب المعارف می نویسد:

هیچ کس با وی دست و پنجه نرم نکرد. جز این که علی (علیه السلام) او را به زمین زد.

علی بود که دروازه بزرگ و سنگین ((قلعه خیبر)) را از جا کند و به دور انداخت ، سپس جماعتی جمع شدند تا آن را جا به کنند، ولی قدرت نیافتند (۲۹۳) . و هم او بود که بت بسیار عظیم ((هبل)) را از بالای خانه خدا (کعبه) برداشت و به زمین افکند و هم او بود که در زمان خلافتش صخره بسیار بزرگی که تمام لشکر از کندن آن فرو ماندند به تنهایی از جا کند و کناری گذاشت ، تا از زیر آن آب جوشیدن گرفت (۲۹۴) (۲۹۵) .

انه سید المجاهدین ، و هل الجهاد لاحد من الناس الا له ؟! و قد عرفت ان اعظم غزاه غزاها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ((بدر الکبری)) قتل فيها سبعون من المشركين ، قتل علی نصفهم و قتل المسلمون و الملائكة النصف الاخر؛

علی رهبر و سرور مجاهدین است ، و آیا جهاد جز برای اندام وی دوخته شده ؟ می دانید که مهمترین جنگ ها جنگ ((بدر)) است ، و در آن هفتاد نفر از مشرکان به جهنم واصل شدند، که نصف آن به وسیله مولای متقیان صورت گرفته و نصف دیگر از طریق تمام مسلمانان و ملائکه خداوند (۲۹۶) (۲۹۷)

○ ابن ابی الحدید

علی (علیه السلام) شهابی در کمین ستمکاران

بی هیچ شبهه ای می توان علی (علیه السلام) را مدافع سرسخت اسلام در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله دانست و آن حضرت نیز با اشاره به آن فرموده است : علی امام البره ، قاتل الفجر، منصور من نصره ، مخذول من خذله ؛ علی (علیه السلام) امام نیکان ، کشنده بدان است و هر که او را یاری کند یاری می بیند و هر که او را خوار نماید، پست می شود ((.

((شمشیر علی شهاب کمین کرده ای است که دشمنان اسلام را به ورطه هلاکت می فرستد و پستی و خواری را در بین آنان روان می سازد و بر تن قهرمانانشان جامه خذلان و حقارت می پوشاند... تا این که در اثر این کارها شمشیرش به ((ذوالفقار)) و خودش به جوانمرد ملقب می شود (۲۹۸)

○ عبدالکریم خطیب

علی (علیه السلام) قهرمان خونین دل

علی (علیه السلام) آن قهرمان دردمند خونین دل و آن یکه سوار ژنده پوش و آن امام شهیدی است که صاحب روح ژرف است و رمز عذاب الهی در اعماق آن نهفته است (۲۹۹) . علی قهرمانی برجسته بود و در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می جنگید و پیروزی های معجزه آسا به دست می آورد. در جنگ بدر در سن بیست سالگی ، به یک ضربت یکی از سواران قریش را دو نیم کرد. در جنگ احد با شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله (ذوالفقار) می جنگید و سپرها و زره ها را دم به دم می شکافت . در حمله به یهود خیبر به دست نیرومند خویش ، دری سنگین و آهنین را از جای کند. آن گاه در را بر دست گرفت و سپر خویش ساخت ... پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به او علاقه فراوان داشت و کاملاً مورد اعتمادش بود (۳۰۰) ((

○ کارادیفو دانشمند مسیحی

علی (علیه السلام) معشوق فطری حق جویان

((ما را جز این نمی رسد که او را دوست بداریم و بدو عشق بورزیم ؛ زیرا او جوانمردی عالی مقدار بزرگ نفس بود. از سرچشمه وجدانش مهر و نیکویی سیل آسا سرازیر می گشت . از دلش شعله های نیرومندی و دلاوری زبانه می کشید. شجاع تر از شیر زیان بود، اما شجاعتی آمیخته به مهربانی و لطف و رافت و دل نرمی . او را در کوفه به نیرنگ و ناجوانمردی کشتند و او به خاطر شدت عدالتش به شهادت رسید (۳۰۱) ((

علی (علیه السلام) خود نیز درباره شجاعتش فرموده است: ((به خدا قسم اگر همه عرب به جنگ من بیایند به میدان پشت نمی کنم (۳۰۲))) و درباره رفت و مردم دوستی اش خودش فرمود: ((آیا به این قانع شوم که به من امیرالمؤمنین گویند و در سختی های روزگار با مردم همدرد و شریک نباشم (۳۰۳)))

۰ توماس کارلایل فیلسوف انگلیسی

سرمشق دین داری

آری، من یک مسیحی هستم، ولی دیده باز دارم و تنگ بین نیستم.

من یک مسیحی هستم که درباره شخصیت بزرگی صحبت می کنم که مسلمانان درباره او می گویند: خدا از او راضی است، صفا با اوست.

و مسیحیان در اجتماعات خود از وی سخن می گویند و از تعلیمات او سرمشق می گیرند و دین داری اش را پیروی می کنند. مردان خدا سعی می کنند که مانند او خدای یگانه را بپرستند و راهی را که او رفت قدم به قدم پیمایند؛ تا بتوانند در نفس کشی و ریاضت به حد تکاملی که او رسید، برسند.

علی (علیه السلام)، جایی را اشغال کرده است که یک دانشمند، او را ستاره درخشان آسمان علم و ادب می بیند، و یک نویسنده برجسته، از شیوه نگارش او پیروی می کند، و یک فقیه، همیشه بر تحقیقات و پدیده های او تکیه دارد (۳۰۴).

از آن جا که در آینده تاریخ، مردم پاک نمایان هستند می توان علی را بزرگ تر از آنها شناخت. علی (علیه السلام) در قضاوت خود استثنایی قائل نمی شد و به طور مساوی آن چه را که بایست حکم کند انجام می داد و تفاوت میان ارباب و بنده نمی گذاشت. او از وضع رقت بار یتیمان و فقیران متأثر و غمگین می گشت و حالت وحشتناکی به خود می گرفت. او به چشم می دید که مردم تحت تاثیر تجملات ظاهری زندگی می کنند. او به چشم می دید که مردم به سوی سراب دروغین دنیا جلب شده اند. او به چشم می دید که آنچه دنیا به آن می اندیشد جز سرابی نیست و مردم درد و رنج دنیا را مانند هماهنگی شعر، حس می کنند.

تعداد کمی هستند که به روح حقیقی و معنویت توجه دارند و تعداد بیشتری همیشه متوجه مادیات هستند.

((شب هایی که بیدار بودم و با درد و رنج می گذراندم، افکار و تخیلاتم مرا به گذشته کشاند، شهید بزرگ امام علی سپس امام حسین به یاد می آمدند. یک بار برای مدتی طولانی گریستم و سپس شعر ((علی و حسین)) را نوشتم.))

ای داماد پیغمبر! شخصیت تو، مرتفع تر از مدار ستارگان است. این از خصایص نور است که پاک و منزه باقی می ماند.

گرد و غبار نمی تواند آن را لکه دار و کثیف کند. آن کس که از حیث شخصیت، ثروتمند است هرگز نمی تواند فقیر باشد.

نجات و شرافت او با غم دیگران عالی تر و بزرگ تر شده است .

شهید راه دین داری و ایمان ، با لبخند رضایت ، درد و مشقت را می پذیرد. ای استاد ادب و سخن ! شیوه گفتار تو مانند اقیانوسی است که در عرصه پهناور آن ، روح ها به هم می رسند و به یکدیگر می پیوندند (۳۰۵) .

آری ، روزگار پیر می شود اما نام علی مانند چهره تابان صبح ، همیشه باقی و پایدار است و هر روز و هر روز در طول سده ها و اعصار، با سپیده دمانی نو، بر سر تا سر آفاق بشریت می تابد و هر روز از نو طلوع می کند.

۰ دکتر بولس سلامه ادیب و حقوق دان بزرگ مسیحی

قهرمان قهرمانان جهان

((آیا ممکن است رولاند (roland) قهرمان معروف (یکی از دوازده ((زوج)) شارلمانی که داستان دلاوری های او حماسه ((تصنیف رولان)) را به وجود آورد. شمشیر مشهور او موسوم به ((دوراندل)) هنرنمایی های بسیار کرده و گویند با آن چنان ضربت موحشی به تخته سنگی نواخت که شکافی در آن پدید آمد.)) یا بایار (bayer) سردار مشهور فرانسوی را تصور کرد که متون مقدس را اسادانه تفسیر نموده و نکات مبهم تورات و انجیل را شرح و بسط داده از بالای منبر نطق نموده ، بغرنج ترین معضلات قانون مدنی و قانون جزا را حل نمایند؟ آیا ممکن است سنت توماس آکوئینی ، سنت کریز و ستوم با بوسوه را در نظر مجسم کرد که شمشیر به دست دشمنان هجوم آورده ، کسانی را که جرات مقابله با آنها را به خود داده اند به خاک هلاک بیافکنند و محکم ترین دیوارها را فرو ریزند (۳۰۶))) ((علی یگانه و تنها نمونه ای است که تاریخ از این حیث به ما نشان می دهد... و اگر او تنها یکی از این دو جنبه را دارا بود همان یکی برای جلب نظر تحسین و اعجاب ما کافی بود (۳۰۷))) .

((شخصیت علی (علیه السلام) دارای دو خاصیت برجسته و ممتاز است که آن را در هیچ یک از قهرمانان بزرگ تاریخ نمی توان یافت ، نخست آن که علی (علیه السلام) در عین حال عنوان قهرمان و امام هر دو را دارا بود و در عین حال به عنوان سردار جنگی شکست ناپذیر و عالم زبردست علوم الهی و فصیح ترین خطبای صدر اسلام به شمار می رفت ، خاصیت دوم این که در عین آن که از طرف مسلمانان سنی یا شیعه مذهب به منزله یکی از بزرگ ترین مفاخر اسلام مورد ستایش و تکریم قرار گرفته ، بی آن که خود خواسته باشد، تمام فرق و مذاهبی که هنوز تا این ساعت در میان ملل اسلامی تفرقه و جدایی انداخته اند او را پیشوای خود می شناسند. در کتیبه مساجد اهل سنت امام علی (علیه السلام) در کنار اسامی پیامبر و ابوبکر و عمر ثبت شده است و بر دیوار محراب های شیعیان فقط نام علی (علیه السلام) بعد از نام محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است (۳۰۸))) .

۰ گابریل دی انگری

زهد و پارسائی او

علی بن ابی طالب از استفاده از بیت المال خودداری می نمود تا آن جا که شمشیر خود را می فروخت و هنگام غسل جز یک پیراهن نداشت (۳۰۹) .

۰ غزالی (صاحب احیاء العلوم)

امام علی (علیه السلام) هیچ گاه از غذایی سیر نخورد و غذا و لباسش از همه ساده تر بود (۳۱۰)

درباره زهد و کنارگیری امیرالمؤمنین (علیه السلام) از لذات دنیا باید گفت : وی پیشوای زهاد جهان و سرور ابدال روزگار است ، عالم رو به درگاه او آورده و گلیم پاره خود را در نزد وی می تکانند، هیچ گاه از سر سفره سیر بر نخاست ، خوراک و پوشاک او از همه مردم سخت تر و زبرتر بود.

((عبدالله بن ابی رافع)) خزینه دار او می گوید: در یکی از روزهای عید به خدمت آن حضرت رسیدم . خبیگ در بسته ای را که غذای آن پیشوای شایسته در آن بود آوردند و در آن را گشود، فقط یک قرص نان جوین خشک تا شده در آن دیدیم .

حضرت شروع به خوردن آن کرد، گفتیم : یا امیرالمؤمنین ! چرا در این خبیگ را می بندید؟ فرمود: برای اینکه حسن و حسین نان آن را با روغن زیتون مخلوط نسازند. لباس علی (علیه السلام) گاهی از پاره های پوست و زمانی از الیاف خرما و پارچه لباس او از کرباس زبر بود.

هر گاه می خواست خورشتی میل بفرماید آن را از سرکه یا نمک انتخاب می نمود، اگر ترقی می کرد نوبت به قسمتی از روئیدنی های زمین می رسید، و اگر از این هم بالاتر می رفت به اندکی از شیر قناعت می فرمود!

گوشت کم می خورد و می فرمود: ((شکم های خود را قبور حیوانات قرار ندهید)) . با این وصف از تمام مردم قوی تر و نیرومندتر بود، گرسنگی از نیروی بدنی او نمی کاست و کمی خوراک تاثیری در وی نداشت .

اوست که دنیا را طلاق داد و اموال فراوانی که از تمام بلاد اسلام غیر از شام برایش می آوردند، همه را میان مستمندان تقسیم کرد (۳۱۱)

○ ابن ابی الحدید

((علی (علیه السلام) در ایام خلافت و حکومتش جامه نو به تن نکرد و زمین و باغی برای خود تصرف ننمود و از تنها ملکی که در ((ینبع)) (نزدیکی مدینه) داشت در راه خدا صدقه می داد. (۳۱۲)

○ مسعودی (مورخ معروف)

علی (علیه السلام) آجری بر آجری و خشتی بر خشتی نهاد و نه چوبی روی چوبی، حتی حاضر نشد در کاخ سفید کوفه وارد شود و فقرا را بر خود ترجیح داد و آنها را در آن جا مسکن داد و گاهی اوقات شمشیرش را می فروخت تا عبا و طعام خود را تهیه کند (۳۱۳)).

هیچ خلیفه ای پس از رسول الله صلی الله علیه و آله زاهدتر از علی (علیه السلام) نبود که از لذت دنیا و حکومت بهره ای نبرد. او همان امیر مومنانی است که نان جو می خورد و همسرش با دست خود آرد فراهم می کرد و بر کیسه آرد جو مهر می زد تا چیزی بهتر با آن مخلوط نکنند و می فرمود: ((دوست ندارم چیزی بخورم که نمی دانم چیست و از کجاست (۳۱۴)))

○ سفیان ثوری

زاهدتر از علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جهان نیامده است (۳۱۵)

○ عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی

روزی نزد حضرت رفتم و دیدم در خانه جز کهنه ای که بر آن نشسته است، فرشی ندارد. گفتم: ((ای امیر مومنان، مگر شما سلطان و حاکم مسلمین نیستید؟! مگر همه بیت المال در اختیار شما نیست؟! نمایندگان دولت ها نزد شما می آیند، در حالی که در خانه شما جز این حصیر چیزی دیگر نیست!)) .

امام فرمود: ((ای سوید! خردمند در خانه گذر اثنانیه نمی نهد و حال آن که خانه همیشگی پیش روی است و ما زندگی و اثاث خود را به آن جا فرستاده ایم و به زودی به آن سرا خواهیم رفت .))

به خدا سوگند، این سخن علی (علیه السلام) مرا به گریه انداخت . (۳۱۶)

○ سبط ابن جوزی از سوید بن غفله

اگر فریاد عدالت از حلقوم انسانی بلند شده ، آن فرد علی مرتضی است (۳۱۷) .

○ جرج جرداق مسیحی

سیاست و تدبیر علی (علیه السلام)

از این حکومت (علی (علیه السلام)) ما فقط به اندازه غذایی که به بینی سگ می چسبد بر خوردار خواهیم بود (۳۱۸)

○ طلحه

فكان (علی (علیه السلام)) من اسد الناس رأيا و اصحهم تدبيرا، و هو الذی اشار علی عمر بن الخطاب لما عزم علی ان يتوجه بنفسه الى حرب الروم و الفرس بما اشار. و هو الذی اشار عثمان بامور كان صلاحه فيها، و لو قبلها، لم يحدث عليه ما حدث ...؛

علی (علیه السلام) در سیاست و تدبیر بر همگان مقدم بود، او در جنگ ایران و روم و مسلمانان ، عمر (۳۱۹) را راهنمایی کرد، و عثمان را نیز در مورد شورش مردم بر ضد وی چاره جویی فرمود، و صلاح او را گفت ، و چنانچه به امر علی (علیه السلام) اطاعت می کرد. به هلاکت نمی رسید، و آن حادثه عظیم رخ نمی داد (۳۲۰) .

علی (علیه السلام) در سیاست ، ملک داری بسیار سخت گیر و در هر حال پای بند خشنودی خداوند بود، اعمال پسر عمویش عبدالله بن عباس را که به حکومت بصره منصوب داشته بود از نظر دور نداشت و ملاحظه برادرش ((عقیل)) را که چیزی زاید بر مقرری خود از بیت المال می خواست نفرمود.

مردمی که او را خدا پنداشتند در آتش افکند. خانه های ((مصقله بن هبیره)) و ((جریر بن عبدالله بجلی)) را که هر دو از حکام وی بودند، دست خیانت به بیت المال دراز نمودند و اموال مسلمین را حیف و میل کردند و از ترس مجازات حضرت به معاویه پیوستند، منهدم ساخت .

دست گروهی را به جرم سرقت و دزدی قطع کرد، و جمعی دیگر را به دار آویخت .

از جمله سیاست های آن حضرت در جنگ جمل و صفین و نهروان که در روزگار خلافت آن حضرت به وقوع پیوست آشکار گشت ، که گوشه ای از آن حقیقت را روشن می سازد. زیرا هیبت و انتقام تمام سیاستمداران و کشتاری که از دشمن نموده اند، ده یک آنچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دست خود و یارانش در این جنگ ها به عمل آوردند، نیست .

اینها خصایص و مزایای بشری است که توضیح دادیم . علی (علیه السلام) در این خصوص پیشواست ، و دیگران باید از وی پیروی کنند، و آموزگاری است که باید سایرین از او بیاموزند.

من نمی دانم درباره مردی که یهود و نصارا و مجوس با این که منکر نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هستند، او را دوست می دارند، چه بگویم ؟ (۳۲۱)

O ابن ابی الحدید

رفتار و تواضع علی (علیه السلام)

((صعصعه بن صوحان)) و جمعی دیگر از شیعیان و اصحاب آن حضرت او را بدین گونه ستوده اند: علی (علیه السلام) در میان ما به مانند یکی از ما و بسیار خوش رفتار و متواضع و ساده و بی پیرایه بود. با این وصف ما از هیبت او مانند اسیری بودیم که با دست بسته ، شمشیر برهنه ای در بالای سر خود بیند!!

روزی معاویه (دشمن دیرین آن حضرت) به قیس بن سعد بن عباد (یکی از نزدیکان و امرای سپاه علی (علیه السلام)) گفت : خدا ابوالحسن را رحمت کند که مردی شوخ طبع و مزاح بود، قیس گفت : آری ! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم با اصحاب خود مزاح می فرمود و غالباً تبسم بر لب داشت !

ای معاویه ! می بینم که می خواهی مقام بلند علی (علیه السلام) را پایین بیاوری و از وی عیب جویی نمایی؟! ولی به خدا قسم ! علی (علیه السلام) با همه شوخ طبعی و خوش رویی همیشگی خود، از شیر شرزه که گرسنگی بر وی غلبه کرده باشد، با مهابت تر بود و هیبت وی ناشی از تقوا و پرهیزکاری او بود، نه مانند هیبتی که او باش شام در تو می بینند!!

این خوی پسندیده تاکنون در دوستان و ارادتمندان آن حضرت نیز به ارث رسیده و برای آنها باقی مانده است ، چنان که سنگدلی و قساوت و سختگیری هم در طرف دیگر باقی مانده است ، و هر کس جزئی اطلاع از اخلاق مردم و آنچه عاید آنها می گردد، داشته باشد، فرق میان این دو را می شناسد (۳۲۲) .

اوج سخاوت و کرم

جود و سخاوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چیزی نیست که نیاز به شرح و بسط داشته باشد. وی روزه می گرفت و از گرسنگی به خود می پیچید و با این حال افطار خود را در راه خدا به مسکینان و اسیران می بخشید و این آیه قرآن درباره او نازل شد: و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم ا (۳۲۳)

مفسران اسلامی نقل کرده اند که علی (علیه السلام) چهار درهم دارائی داشت ؛ یک درهم را شبانه ، یک درهم را در روز، یک درهم را پنهانی و یک درهم را به آشکار در راه خدا به فقیران و مستمندان داد، و درباره اش این آیه نازل گردید: الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه . (۳۲۴)

شعبی (دانشمند معروف سنی) می گوید: علی (علیه السلام) سخی ترین مردم ، و دارای چنان خویی بود که هرگز جواب رد به سائل نداد و ((نه)) نگفت !.

دشمن کینه توز وی معاویه بن ابی سفیان ، که پیوسته سعی در نکوهش و عیب جویی او داشت در جواب ((محفن بن ابی محفن ضبی)) گفت : ((وای بر تو! چگونه علی را بخیل ترین مردم دانستی ؟ علی کسی است که اگر خانه ای پر از طلا و خانه دیگر مملو از غله داشته باشد، طلا را قبل از غله ها انفاق می کند)) !.

علی (علیه السلام) کسی است که بارها موجودی بیت المال را به مصرف مسلمانان رسانید، سپس مخزن آن را جارو کرد، و در جای آن نماز گزاردا! علی (علیه السلام) بود که فرمود: ای دنیای طلایی ! ای سفید رو! برو دیگری را فریب ده ! و او بود که ارثی از خود باقی نگذاشت ، با این که دنیای اسلام غیر از شام را در دست داشت . (۳۲۵)

بردباری و گذشت

علی (علیه السلام) بردبارترین و با گذشت ترین مردم روی زمین بود.

صحت گفتار ما در وقایع جنگ جمل به خوبی دیده می شود، حضرت در آن جنگ به مروان حکم (یکی از آتش افروزان جنگ مزبور) دست یافت ، و با این که وی علی (علیه السلام) را سخت دشمن می داشت و کینه اش را به طور فوق العاده به دل گرفته بود، مع الوصف حضرت از تقصیر وی در گذشت !

همچنین عبدالله زبیر که آشکارا حضرت را دشنام می داد در آن جنگ اسیر شد، ولی حضرت از تقصیر وی در گذشت و فقط گفت : برو که تو را دیگر نبینم !

سعید بن عاص دشمن دیگرش نیز بعد از جنگ جمل اسیر گردید و به نزد حضرت آوردند، ولی علی (علیه السلام) بدون این که چیزی بگوید از گناهش صرف نظر کرد.

لابد ماجرای عایشه (همسر پیغمبر) را که به جنگ علی (علیه السلام) آمد شنیده اید. وقتی امام (علیه السلام) بروی ظفر یافت او را گرامی داشت ، سپس دستور داد بیست نفر زن لباس مرد پوشیده و شمشیرها حمائل کردند و بدین گونه آنها را همراه وی روانه مدینه نمود.

در میان راه (عایشه) از فرصت استفاده کرد و حضرت را به زشتی یاد نمود، و گفت: علی با مردان و سربازانی که همراه من نموده، به من بی احترامی کرده است، ولی همین که به مدینه رسیدند، و زنان لباس های خود را کردند و به وی گفتند، ببین ما زن هستیم و علی (علیه السلام) مردی همراه تو نفرستاده است!

در آن جنگ (جنگ جمل) اهل بصره به روی علی و فرزندانش شمشیر کشیدند و ناسزا گفتند، ولی بعد از آن که بر آنها پیروز گشت، شمشیر خود را غلاف کرد!

سپس از جانب آن حضرت در میان سپاه ندا در دادند: کسی حق ندارد فراریان را دنبال کند و زخمیان را آزار رساند و اسیران را به کشتن دهد، هر کس سلاح به زمین گذارد در امان است و اگر روی به لشکر امام آورد تاءمین جانی دارد.

امام (علیه السلام) بعد از جنگ جمل و بصره اجازه نداد سربازان ائاث سپاه دشمن را به غنیمت بگیرند (چون مخالفان به ظاهر مسلمان بودند) و مانع شد که اولاد آنها را اسیر کنند، اموال و مایملک آنها را نیز مصادره نکرد.

اگر آن حضرت می خواست قادر بود تمام این کارها را انجام دهد، ولی چنین نکرد و همه را مورد عفو قرار داد. او در این خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی نمود که در روز فتح مکه با این که هنوز مشرکان کینه حضرت را به دل داشتند و سوء رفتارشان فراموش نشده بود، همه را بخشید.

در ((جنگ صفین)) لشکر معاویه نهر فرات را اشغال کردند (۳۲۶) و آب را به روی او و سربازان بستند، هر چه اصرار کرد تا او و سربازانش را از استفاده نهر فرات منع نکنند، نپذیرفتند و گفتند: اگر بمیری اجازه یک قطره آب به تو نخواهیم داد، تا مانند عثمان از تشنگی جان دهی (۳۲۷).

وقتی حضرت خود و سپاهیان را در معرض خطر مرگ دید، به لشکر معاویه حمله برد، و با یک حمله مردانه و سریع آنها را از مراکز که اشغال کرده بودند متفرق ساخت، و بعد از کشتار زیادی که سر و دست به روی زمین ریخت، بر نهر فرات دست یافت.

لشکر معاویه نیز پس از دادن تلفات سنگین از تشنگی در بیابان ها حیران و سرگردان شدند. اصحاب حضرت گفتند: یا امیرالمؤمنین! همان طور که آنها ما را از نهر آب منع کردند، شما نیز مانع شوید که آب به آنها برسد، و اجازه ندهید یک قطره آب بنوشند تا از تشنگی بمیرند. ولی علی (علیه السلام) گفت: نه به خدا من مانند آنها رفتار نخواهم کرد!

گوشه ای را باز گذارید تا آنها بتوانند خود را به نهر رسانیده آب بنوشند، با در دست داشتن شمشیر، احتیاجی به این کار نیست!

ای خواننده! اگر این عمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نشانه بردباری و گذشت وی به حساب می آوری، پس از او سرمشق نیکوبگیر! و چنانچه آن را از دیانت و پرهیزکاری او می دانی تو نیز در مواقع مناسب همچون علی (علیه السلام) باش (۳۲۸)!!

۰ ابن ابی الحدید

علی (علیه السلام) محبوب دل ها

جانم به فدایت ((علی)) که شجاعت و رقت در دل ، زورمندی در بازو و جهانی تاثر در چشم داری ...، و در سوگ کسی اشک می ریزی که در جهان ، دو تن را بیش از همه دوست داشت : یکی دخترش فاطمه (علیه السلام) و دیگری همسر او (۳۲۹) .

این بزرگ مرد عالم اسلام علی (علیه السلام) بر دل ها حکومت می کرد و نه تنها در آن زمان ، بلکه قرن ها بعد نیز در حکومت او خللی پدید نیامده است . (۳۳۰)

علی (علیه السلام) را بر دیگر مسلمانان مزایایی است ، علی زاده کعبه است ؛ از این رو بسیاری از مورخان و پژوهندگان او را ((فرزند کعبه)) خوانده اند. چرا که مادرش او را در کعبه ، این مکان مقدس مسلمین ، زاده است ،... علی (علیه السلام) نخستین مردی است که به اسلام گرویده است (۳۳۱).

فضیلت دیگر که خدا (جل جلاله) به علی (علیه السلام) عنایت فرموده این است که او را در کودکی در خانه محمد صلی الله علیه و آله سکونت داد و او را تحت عنایت خدیجه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و تحت توجه مستقیم خود رسول الله (علیه السلام) قرار داد (۳۳۲) .

در این که علی (علیه السلام) پس از پیامبر خوستن را سزاوارتر از همه برای پذیرفتن مسوولیت مسلمین می دانسته است ، جای کمترین حرفی نیست اما با این حال ، هنگامی که تاریخ ، مساله خلافت را به گونه ای دیگر رقم زد، و سرنوشت بر خلاف خواسته قلبی اش ورق خورد، دست به مخالفت پیگیر نیازید... چرا که تنها ((اسلام)) برای ((علی (علیه السلام)))، ارزشمند بود (۳۳۳) .

وقتی که بزرگان و اندیشمندان ، در حل مشکلی به بن بست می رسیدند، می دانستند باید به علی (علیه السلام) مراجعه کنند، به خدمت دوست بروند و از او یاری بخواهند. همان دوستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همواره ، صحت داوری هایش را تایید می فرمود (۳۳۴) .

علی (علیه السلام) در تمام زندگی اش ، برای خدمت به اسلام و مسلمین ، انواع مشقات را بر خود هموار ساخت ، چه آن زمان که در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای گسترش اسلام ، شمشیر می زد، چه در زمان خلفا چه در زمان خودش ، اما به گواه تاریخ ، علی (علیه السلام) در زمان علی ، (در زمان خلافت و امامت خودش) بیشتر از هر زمانی زجر کشید، چرا که او نمونه عدل بود، و سخت گیریایی که برای راه آوردن مسلمانان معمول می داشت ، صد چندان بر خود تحمیل می کرد، صد چندان بر خود و خانواده اش سخت می گرفت . تا در تقدس او، کمترین خللی وارد نیاید و این چنین است که امروز پس از گذشت قرن ها، هنوز می بینیم ، این مهر علی (علیه السلام) است که بر دل ها حکم می راند؛ متبرک باد نامش ! (۳۳۵)

۰ فؤاد فاروقی از علمای اهل تسنن

علی (علیه السلام) و اصرار بر اصول

علی (علیه السلام) در قضاوت به منتهای درجه عدالت رفتار می کرد و در اجرای قوانین الهی اصرار و پافشاری داشت. علی کسی است که تمام اعمال و رفتارش نسبت به مسلمانان منصفانه بود. علی کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود.

چشمان من! گریه کنید و اشک های خود را با آه و ناله من مخلوط نمایید و برای اولاد پیامبر که مظلومانه شهید شدند، عزاداری کنید (۳۳۶).

۰ مادام دیالافوای مسیحی

او (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) از میان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور و به غایت مراقب حال زیر دستان خود بود. القائنات فرستاده ها و نماینده ها در او تاثیری نداشت. به هدیه های آنان ترتیب اثر نمی داد، با حریف مکار و غدار خود معاویه ابداء طرف نسبت نبوده که برای رسیدن به مقصودی که داشت سخت ترین جنایات را مرتکب شده و رذل ترین وسایل را برای پیشرفت خودش بر می انگيخت.

دقت و مراقبت های خیلی سخت او (امام علی (علیه السلام)) در امانت و دیانت باعث شده بود که اعراب حریص که تمام امپراطوری را غارت کرده بودند از وی ناراضی باشند، لیکن صداقت و صحت عمل و دوستی کامل، ریاضت و عبادت از روی صدق و خلوص یا تجرد و وارستگی و آداب خصائل محموده قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی به وی داده بود.

این که اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده و او را به اصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی می دانند واقعا این قاعده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است. اگر چه مقام و مرتبه او خیلی بالاتر از اینهاست. (۳۳۷)

۰ ژنرال سرپرسی سایکس خاورشناس انگلیسی

مطالبی که خواندید نمونه ای از کلمات بزرگان در شخصیت و فضیلت امیر مومنان علی (علیه السلام) بود که هر یک بیانگر گوشه ای از فضایل بی کران آن حضرت است.

سلام و درود خداوند بر او و اولاد طاهرینش باد

- پی نوشت ها -

۱- عطار نیشابوری .

۲- خوارزمی ، المناقب ، ص ۱۹ ، ۲۵۲.

۳- احمد رحمانی همدانی ، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، ص ۱۴۲.

۴- اصول کافی ، ج ۸ ، ص ۴۸.

۵- بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۷۵؛ مناقب خوارزمی ، ص ۳۲۸.

۶- بحارالانوار، ج ۳۳ ، ص ۲۵۰.

۷- خلیل نحوی ؛ تنقیح المقام ؛ رک ؛ ج ۱ ، ص ۴۰۳؛ اعیان الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۴۵.

۸- نهج الحق ، ص ۳۲۸.

۹- در مصادر روایی و تاریخی ، این سخن از ((عمر)) به تواتر رسیده است . و برای رعایت اختصار فقط به چند

مصدر اکتفا می گردد: کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۵۴؛ ذخائرالعقبی ، ص ۸۲؛ فیض القدير، ج ۳ ، ص ۳۵۶؛ مستدرک

حاکم ، ج ۱ ، ص ۴۵۷.

۱۰- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۲ ، ص ۸۳.

۱۱- شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۳۴۹؛ بلاغات النساء، ص ۴۷.

۱۲- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی ، ج ۱ .

۱۳- صافی گلپایگانی ، معارف دین ، ج ۱ ، ص ۷۵ - ۷۹.

۱۴- انظروا الی من قامت علیه البینه انه يحب علیا و اهل بینه فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه .

۱۵- من اهتمموه بموالاه هولاء فنكلوا به واهدموا داره .

۱۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۱ ، ص ۴۴ و ۴۵.

- ۱۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵.
- ۱۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۱.
- ۱۹- سید ابن طاووس، فرحه الغری، ص ۱۳ و ۱۴.
- ۲۰- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۱.
- جعفر سبحانی، فروع ولایت، ص ۵۱.
- ۲۱- درباره شخصیت پدر علی (علیه السلام) (جناب ابوطالب) در بخش دوم اشاره شده است.
- ۲۲- کشف الغمه، ج ۱، ص ۹۰.
- ۲۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۹؛ شرح الشفاء ج ۱، ص ۱۵۱.
- ۲۴- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۸۳.
- ۲۵- فروغ ولایت، ص ۴۳ و ۳۵، نقل از شرح قصیده عبدالباقی افندی، ص ۱۵.
- ۲۶- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۳۸۷ و ۳۸۸، نقل از تاریخ الخطیب، ج ۱۳، ص ۱۶۳.
- ۲۷- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۳۸۹، نقل از حیاة الحیوان، ج ۲، ص ۳۶۸.
- ۲۸- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۳۹۰، نقل از شرح نهج البلاغه (علامه خوئی)، ج ۷، ص ۷۴.
- ۲۹- آیه الله العظمی خویی، ترجمه البیان، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.
- ۳۰- ج ۱، ص ۱۶۰، چاپ استانبول.
- ۳۱- فضایل و سیره چهارده معصوم (علیه السلام) در آثار استاد حسن زاده آملی، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.
- ۳۲- محمد حسین طباطبایی، خلاصه تعالیم اسلام، ص ۱۱۰ - ۱۱۳.
- ۳۳- غلامرضا گلی زواره، جرعه های جانبخش، ص ۲۶۰.

۳۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

۳۵- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۹۱.

۳۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ ((به خدا قسم جبه خود را آن قدر وصله زدم تا از وصله زننده آن حیا کردم)) .

۳۷- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۱ ((حمد برای خداوندی است که خارج کرد مرا ز آن، آن طور که داخل شده بودم)) .

۳۸- جوانمردان .

۳۹- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴۰- نهج البلاغه، خطبه ۲۷ ((اگر مرد مسلمانی از تأسف بر این واقعه بمیرد، مورد ملامت نیست، بلکه نزد من به این مرگ سزاوار است)) .

۴۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱ ((من ادب شده خدایم و علی ادب شده من)) .

۴۲- توضیح المسائل آیه الله وحید خراسانی، ص ۷۶ - ۸۱.

۴۳- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴۴- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۲۱.

۴۵- نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.

۴۶- رعد، آیه ۴۳.

۴۷- نمل، آیه ۴۰.

۴۸- ((سبحان وائل)) خطیبی فصیح بوده که ضرب المثل شده است .

۴۹- ((بافل الایادی))، فردی بود در زمان جاهلیت که در ابله بودن، ضرب المثل شده است .

۵۰- نهج البلاغه، خطبه قاصعه .

۵۱- نهج البلاغه ، خطبه ۲۰.

۵۲- طلاق ، آیات ۴۲.

۵۳- موسوی همدانی ، پاسخ به پرسش های دینی ، ص ۲۸ - ۳۷. ((سخنان امام موسی صدر به نقل از آقای موسوی همدانی است که خلاصه ای از سخنرانی آن بزرگوار از صدای جمهوری اسلامی می باشد)) .

۵۴- محمد تقی جعفری ، امام علی (علیه السلام) از نگاه مولوی ، ص ۲۰.

۵۵- عبدالله نصری ، آفاق مرزبانی ، ص ۴۹.

۵۶- مجله کتاب ماه ، دین ، ص ۱۳؛ ویژه نامه در سوگ یار سفر کرده علامه جعفری (ره) ، ص ۴، نقل از شرح نهج البلاغه ، ج ۱، ص ۱۶۸.

۵۷- مجله کتاب ماه ، دین ، ص ۱۳؛ ویژه نامه در سوگ یار سفر کرده علامه جعفری (ره) ، ص ۴، نقل از شرح نهج البلاغه ، ج ۱، ص ۱۶۸.

۵۸- شاگردان ائمه (علیهم السلام) همه یک درجه و یکسان نبودند، ائمه هم برای همه ، یک اندازه مقام قایل نبودند. به سوال بعضی جواب سطحی می دادند و برای بعضی دیگر پیام می دادند که بیاید امشب دور هم باشیم و دریچه ای از علوم و حکمت به روی آنان می گشودند ((ببین تفاوت ره از کجا تا به کجاست)) .

روزی امام هشتم (علیه السلام) مرکوب مخصوص خود را به دنبال احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که از شاگردان معروف حضرتش بود، فرستاد که بیا امشب پیش ما باش !

وقتی صحبت ها با احمد بن محمد بن ابی نصر به پایان رسید و خواست مرخص شود، حضرت فرمود: امشب شام را پیش ما باش ، وقتی که شام تمام شد و خواست مرخص شود، فرمود: نه ، همین جا بخواب .

حضرت دستور دادند، رختخواب مخصوص خودشان را در پشت بام برای بزنطی بگسترانند!)) (جوادی آملی ، حکمت عبادات ، ص ۲۶۸ - ۲۶۹، به نقل از بحار، ج ۴۹ ص ۳۶).

۵۹- محمد تقی جعفری ، امام علی (علیه السلام) از نگاه مولوی ، ص ۱ - ۳.

۶۰- ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی ، ترجمه غلامحسین زیرک زاده ، ص ۸۲.

۶۱- محمد تقی جعفری ، امام علی (علیه السلام) به روایت نهج البلاغه ، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۶۲- نهج البلاغه ، خطبه ۳.

۶۳- امام علی (علیه السلام) به روایت نهج البلاغه ، ص ۱۰۵ - ۱۱۶ (با تلخیص).

۶۴- امام علی (علیه السلام) به روایت نهج البلاغه ، ص ۲۱۲.

۶۵- امام علی (علیه السلام) به روایت نهج البلاغه ، ص ۲۵۰.

۶۶- محمد تقی جعفری ، نگاهی به علی (علیه السلام)، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۶۷- محمد تقی جعفری ، نگاهی به علی (علیه السلام)، ص ۱۲۰، ۱۲۱.

۶۸- محمد تقی جعفری ، نگاهی به علی (علیه السلام)، ص ۱۲۲، ۱۲۳.

۶۹- محمد تقی جعفری ، نگاهی به علی (علیه السلام)، ص ۱۲۷، ۱۲۸.

۷۰- محمد تقی جعفری ، امام حسین (علیه السلام) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت ، ص ۴۱۹ و ۴۲۰.

۷۱- نگاهی به علی (علیه السلام)، ص ۱۶ - ۱۸.

۷۲- نگاهی به علی (علیه السلام)، ص ۵۸ و ۵۹.

۷۳- امام علی (علیه السلام) از نگاه مولوی ، ص ۴.

۷۴- امام علی (علیه السلام) از نگاه مولوی ، ص ۵، ۶.

۷۵- غواص اقیانوس اندیشه ، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، نقل از ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ، نوشته محمد تقی جعفری (ره)،

ص ۲۰۷ - ۲۱۰.

۷۶- جرج جرداق صوت العدالة الانسانیة ، ص ۱۹. ((الامام علی بن ابی طالب ، عظیم العظماء، نسخه مفردة ، لم

یرلها الشرق و الغرب صورہ طبق الاءصل لا قدیما و لا جدیدا.

۷۷- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی (علیه السلام)، ج ۱، مقدمه .

- ۷۸- الامام علی صوت العدالة الانسانیه ، ص ۷.
- ۷۹- بطروشفسکی ، اسلام در ایران ، ترجمه آقای کریم کشاورزان ، ص ۴۹ و ۵۰.
- ۸۰- حافظ ابونعیم ، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸.
- ۸۱- محمد تقی جعفری ، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۷.
- ۸۲- امام علی (علیه السلام) از نگاه مولوی ، ص ۵۳ - ۵۵.
- ۸۳- وسایل الشیعه ، ج ۲، ص ۱۱۸.
- ۸۴- محمد تقی جعفری ، امام حسین (علیه السلام) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
- ۸۵- مناقب آل ابی طالب ، ج ۲، ص ۷۸.
- ۸۶- بحارالانوار، ۴۱، ص ۲۷، به نقل از مناقب آل ابی طالب .
- ۸۷- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۹.
- ۸۸- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۹، به نقل از مناقب آل ابی طالب .
- ۸۹- راه علی (علیه السلام) ص ۴۲ - ۴۴، نقل از بحارالانوار، ج ۱، ص ۴۵.
- ۹۰- سیمای سیره امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه ، ص ۳۵۵، حکمت ۲۲۸، نقل از شرح نهج البلاغه ، ج ، ۱۹، ص ۶۷، شماره کلمه ۲۳۳.
- ۹۱- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۲۳.
- ۹۲- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۲۵.
- ۹۳- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۲۹.
- ۹۴- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۳۰ و ۳۱.
- ۹۵- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۳۳.

۹۶- وسایل الشیعه ، کتاب جهاد، باب ۲۶ از ابواب جهاد العدو و ما یناسبه ، حدیث ۱۰.

۹۷- پرتوی از مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان (علیه السلام)، ص ۷۵.

۹۸- پرتوی از مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان (علیه السلام)، ص ۲۵.

۹۹- پرتوی از مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان (علیه السلام)، ص ۵۰ و ۵۱.

۱۰۰- اعراف ، آیه ۱۵۶.

۱۰۱- ص ، آیه ۸۷

۱۰۲- غاشیه ، آیه های ۲۱ و ۲۲.

۱۰۳- بقره آیه ، ۲۵۷

۱۰۴- الفقه و القواعد الفقهیه ، قاعده الزام

۱۰۵- مائده ، آیه ۳۲.

۱۰۶- امیر مومنان علی (علیه السلام) خورشیدی در افق بشریت ، ص ۱۱ - ۳۷.

۱۰۷- امیر مومنان علی (علیه السلام) خورشیدی در افق بشریت ، ص ۳۹ و ۴۰.

۱۰۸- شوری ، آیه ۳۶.

۱۰۹- آل عمران ، آیه ۱۳۵.

۱۱۰- شایان ذکر است که در اسلام حاکمیت بر مردم از آن پیامبر و پس از او دوازده امام معصوم (علیهم السلام)

است و آرای مردم ، در قبول و یا رد حاکمیت خلفای انتصابی خداوند هیچ گونه نقشی ندارد.

۱۱۱- واضح است که حکومت های دموکراتیک یک دهم آزادی واقعی اسلام را هم در بر ندارند.

۱۱۲- لازم به توضیح است که اگر زن به دادگاه اسلامی عرض حال خود را کند و دادگاه او را طلاق بدهد و پس از

عده شوهر جدیدی انتخاب کند، ازدواج او صحیح و حتی در صورت بازگشت شوهر قابل فسخ نیست . اما در داستان

فوق زن به دادگاه اسلامی عرض حال نکرده و تنها با شنیدن خبر شوهرش عده گرفته بود، که در این صورت شوهر

اول بر حال خود باقی و نکاح با شوهر دوم از روی اشتباه بوده و فرزندش از شوهر دوم هم حلال است و باشنیدن خبر حیات شوهر اول فوراً باید از شوهر دوم جدا گردد.

۱۱۳- امیر المومنان علی (علیه السلام) خورشیدی در افق بشریت، ص ۴۱ و ۴۸ (با تخلص).

۱۱۴- کافی، ج ۵، ص ۳۹، ح ۴.

۱۱۵- من استاءسر من غیر جراحه مثقله فلا یفدی من بیت المال (وسائل الشیعه؛ ج ۱۵، ص ۸۶).

۱۱۶- قال الحسین: صبرا بنی الکرام فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن البوس و الضراء الى الجنان الواسعه و النعیم الدائم. (معانی الاخبار، ص ۲۸۸).

۱۱۷- الامالی و المجالس صدوق، ص ۴۱۵، مجلس ۷۷، ح ۱۰.

۱۱۸- حکمت عبادات، ص ۲۵۸ - ۲۶۰.

۱۱۹- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۱۳.

۱۲۰- اینها کسانی هستند که در باب خلافت یا خود را بر علی (علیه السلام) مقدم می دانستند مثل عثمان، یا برای خانه نشاندن علی (علیه السلام) تا سر حد امکان کوشش می کردند.

عبدالرحمن عضو شورای شش نفری است و آنچه توانست کرد تا عثمان به خلافت رسید و علی (علیه السلام) خانه نشین ماند، طلحه و زبیر بعد از بیعت جنگ جمل را به پا کردند تا عاقبت شکست خوردند و کشته شدند.

۱۲۱- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۱۷ - ۱۸ - نقل از: عقبریه الامام.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

((سوگند به خدا، اگر آن اموال و املاک را پیدا کنم، به مسلمانان بر می گردانم، اگر چه مهریه زنان قرار گرفته باشد، و کنیزها با آن ها خریداری شده باشد)) .

با این بیان، امام (علیه السلام) همه آن تصرفات و مالکیت ها را غیر قانونی اعلان کرده بیان می کند که تکلیف الهی و اجتماعی علی (علیه السلام)، برگرداندن آن اموال به بیت المال مسلمین است. اموال، هر چه که باشد و در اختیار هر کس که قرار گرفته باشد. این است معنای عدالت.

(محمد تقی جعفری ، امام علی (علیه السلام) به روایت نهج البلاغه ، ص ۸۵ - ۹۰، گرد آورنده : محمدرضا جوادی).

۱۲۲- امالی شیخ مفید، ص ۷، مجلس اول ، ح ۳.

۱۲۳- حکمت عبادات ، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

۱۲۴- راه علی (علیه السلام)، ص ۶۹ و ۷۰، نقل از بحارالانوار، ج ۴: ص ۳۲۹، ۳۳۰، نهج البلاغه ، حکمت ۷۷، ص ۳۰.

۱۲۵- روضه های استاد فاطمی نیا، تحقیق : محمد رضا رحمتی ، ص ۴۶. ۱۲۶ المناقب ، ج ۲، ص ۸۶؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۶۹.

۱۲۶- روضه های استاد فاطمی نیا، ص ۵۱.

۱۲۷- علامه جعفری (ره) درباره این قضیه چنین می گوید:

۱۲۸- ((عمرو بن العاص ، آن قهرمان ! همین که خود را در برابر امیرالمؤمنین (علیه السلام) می بیند، فوراً خود را از آسیب بر روی زمین انداخته و پوشاکش را کنار می زند و اسفل اعضا را نمایان می سازد و از حیای فرشته خوبی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهره برداری می کند، آری ، وسیله تضمین آن گونه حیاتی که عمرو بن العاص در این دنیا برای خود انتخاب کرده بود، اسفل اعضا است)) . (امام علی (علیه السلام) به روایت نهج البلاغه ، ص ۳۹۵.

۱۲۹- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۷-۹.

۱۳۰- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۱۲.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی به امیر مومنان علی (علیه السلام) گفت : ((ای علی ! برای میدان جنگ اسبی تیز رو بخر که چنین اسبی در مهلکه ها صاحب خود را نجات می دهد.))

فرمود: ((من هرگز از دشمن نمی گریزم تا با اسب تندرو از خطر دور شوم و از پی دشمن فراری نیز نمی روم تا بخواهم زودتر به او برسم . (مجلسی ، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷۵.

۱۳۱- سیمای امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه ، ص ۲۵۸ - ۲۶۰، نامه ۲۴.

۱۳۲- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۷۰ و ۱۷۴.

- ۱۳۳- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۷۰.
- ۱۳۴- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۱۲۲.
- ۱۳۵- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۱۲۴.
- ۱۳۶- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۱۴۱ - ۱۴۳، نقل از عبقریه الامام.
- ۱۳۷- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۳۸ - ۱۳۹، نقل از حاشیه شفا، ص ۵۶۶، باب الخلیفه و الامام.
- ۱۳۸- علی مهاجرانی، یادداشت های پراکنده، ج ۲.
- ۱۳۹- توبه، آیه ۷.
- ۱۴۰- علی (علیه السلام) از زبان استاد شهید مطهری (ره)، ص ۹۷. نقل سیره نبوی، ص ۹۳ و ۹۴.
- ۱۴۱- علی (علیه السلام) از زبان استاد شهید مطهری (ره)، ص ۹۸، نقل از نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۱۰۰.
- ۱۴۲- علی (علیه السلام) از زبان استاد شهید مطهری (ره)، ص ۱۷۶، نقل از پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸۳.
- ۱۴۳- علی (علیه السلام) از زبان استاد شهید مطهری (ره)، ص ۲۹ و ۳۰، نقل از حکمت ها و اندرزها، ص ۱۵۰.
- ۱۴۴- نهج البلاغه (فیض الاسلام) نامه ۴۵، ص ۹۶۶.
- ۱۴۵- علی (علیه السلام) در نامه ای توبیخ آمیز خطاب به شریح می نویسد: ((به من خبر داده اند که خانه ای به هشتاد دینار خریده و سندی برای آن نوشته ای. و گواهانی آن را امضا کرده اند. (دانشنامه امام علی (علیه السلام)، ج ۵، ص ۴۳۵، نقل از نهج البلاغه، نامه ۳).
- ۱۴۶- علی (علیه السلام) از زبان شهید مطهری (ره)، ص ۳۵، نقل از گفتارهای معنوی، ص ۲۲۸ - ۳۰۰.
- ۱۴۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۴۷ - ۱۴۸.
- ۱۴۸- علی (علیه السلام) از زبان استاد شهید مطهری (ره)، نقل از گفتارهای معنوی، ص ۲۶.
- ۱۴۹- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۱۵۰- علی (علیه السلام) از زبان شهید مطهری (ره)، ص ۳۹، نقل از انسان کامل، ص ۵۲ - ۵۴.
- ۱۵۱- علی (علیه السلام) از زبان شهید مطهری (ره)، ص ۳۳، نقل از انسان کامل، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.
- ۱۵۲- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۴۹.

۱۵۳- نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۳ - ۳۰۶. (با تلخیص)

۱۵۴- راه علی (علیه السلام)، ص ۳۵ - ۳۷.

۱۵۵- راه علی (علیه السلام)، ص ۳۷ - ۳۹.

۱۵۶- علامه جعفری (ره) در این باره می فرماید:

علی (علیه السلام) مردی است که به جهت مراعات قانون منع ((قصاص پیش از جنایت)) حیات خود را از دست داده است .

ترجمه و تفسیر شرح نهج البلاغه ، ج ۱، ص ۱۸۶.

۱۵۷- سه روز حضرتش زنده ماند و اگر به درود حیات نمی گفت ، ضارب را مورد عفو قرار می داد. (راه علی (علیه السلام)، ص ۸۰).

۱۵۸- مناقب آل ائبی طالب ، ج ۳، ص ۳۱۲.

۱۵۹- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۱۲.

۱۶۰- راه علی (علیه السلام)، ص ۸۳ و ۸۴.

۱۶۱- خود حضرت در این باره (در جریان انتخاب خلیفه در شواری شش نفری عمر) چنین می فرمایند: ... وقتی که با یکی از آنها خلوت کردم و او را از بی دینی و بی عدالتی اش مطلع ساختم و عوامل تقدم خود را ثابت کردم ، به من التماس می کرد که تعهد به او بدهم که بعد از خودم ، ریاست را به او سپارم ، ولی راه من واضح بود که پیروی از قرآن و وصیت رسول خداست که هر کسی را به مقامی که برای او قرار داده است برسانم و هر کسی را که از آن محروم ساخته است ، محروم کنم . از این رو، او به فرزند عفان (عثمان) متوجه شد و مرا را ساخت (چرا شیعه شدم ، راز شیعه شدن ۱۴ شخصیت ، علامه محمد حسن قیسی جبل عاملی ، ترجمه محمد محمدی اشتهااردی ، ص ۴۱ و ۴۲).

۱۶۲- راه علی (علیه السلام)، ص ۷۵ و ۷۶.

۱۶۳- فروغ ولایت ، تاریخ تحلیلی زندگانی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۱۶۴- شرح نهج البلاغه ، ج ۴، ص ۱۰.

۱۶۵- شرح نهج البلاغه ، ج ۴، ص ۷۷.

۱۶۶- رمضان در تاریخ ، ص ۲۳۱ - ۲۳۳.

۱۶۷- بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۵۳.

۱۶۸- وسائل الشیعه ، ج ۴، ص ۷۲.

۱۶۹- انفال ، آیه ۱۷.

۱۷۰- شعراء، آیه ۲۱۴.

۱۷۱- سیوطی ، تفسیر الدر المنثور.

۱۷۲- حسکانی ، شواهد التنزیل و تفسیر لاهیجی و تفاسیر دیگر.

۱۷۳- کهف ، آیه ۵۴.

۱۷۴- نجم ، آیه ۳.

۱۷۵- شعراء، آیه ۲۲۷.

۱۷۶- سنن نسائی ، ج ۵، ص ۱۴.

۱۷۷- آل عمران ، آیه ۱۵۹.

۱۷۸- معارف دین ، ج ۱، ص ۷۹ - ۱۷۹.

۱۷۹- شهریار پرهیزگار، چگونه قرآن را حفظ کنیم . ص ۲۵.

۱۸۰- محمد تقی جعفری ، حادثه کربلا در مثنوی ، تنظیم : محمد رضا جوادی ، ص ۲۸، نقل از سیوطی ، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۹.

۱۸۱- دانشنامه امام علی (علیه السلام)، ج ۱۱، ص ۲۰۸، نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹.

۱۸۲- ((ابن ابی الحدید)) دانشمندی سنی مذهب است که آن حضرت را خلیفه چهارم می داند ولی افضل و برتر از سه خلیفه پیشین می شناسد، به عنوان مثال ، او در آغاز شرح نهج البلاغه می نویسد: و قدم المفضول علی الافضل لمصلحه اقتضاها التکلیف ، خداوند به واسطه مصلحتی که تکلیف بندگان اقتضاء داشته است ابوبکر را که از لحاظ علم و دانش و شرافت و فضیلت پایین تر از علی (علیه السلام) بود، در خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بر وی مقدم داشت !!

علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام ، ص ۱۰.

۱۸۳- امیر المومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۱۱ و ۱۳۵، نقل از فهرست ابن ندیم .

۱۸۴- امیر المومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۳۶ - ۱۳۷، نقل از شرح نهج البلاغه ، ج ۱۶، ص ۱۴۶ (با اندکی تلخیص)

۱۸۵- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۳۷، نقل از سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۶، به نقل از جاحظ.

۱۸۶- در جاهلیت سه نفر به عنوان قهرمان میدان نبرد معروف بوده اند و به آنها مثل زده می شد، عامر بن طفیل و بسطام بن قیس و عتیبه بن حارث . مکارم شیرازی ، پیام امام ، ج ۱، ص ۴۱، نقل از الاعلام زرکلی ، ج ۴، ص ۲۰۱.

۱۸۷- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۴۰، نقل از شرح نهج البلاغه ، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

۱۸۸- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۴۰ - ۱۴۱، نقل از شرح نهج البلاغه ، ج ۱، ص ۱۶.

۱۸۹- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۴۲.

۱۹۰- زندگی امام علی (علیه السلام) صدای عدالت انسانی ۷۰، نقل از امام علی پیشوا و پشتیبان ، ص ۱۲۱.

۱۹۱- سیمای نهج البلاغه ، ص ۴۸ به نقل از کتاب علی و بنوه ، ص ۱۵۸.

۱۹۲- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۸۳۴، نقل از علی و بنوه (علی و فرزندان)، ص ۵۹.

۱۹۳- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۸۳۵، نقل از شرح نهج البلاغه مغنیه ، ج ۱ ص ۲۵۸.

۱۹۴- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۸۳۵، صوت العداله الانسانیه ، ج ۴، ص ۷۷۵.

۱۹۵- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۸۳۶، نقل از الامام علی بقیه النبوه و خاتم الخلاقه ، ص ۴۳۹.

۱۹۶- یا: متکبرین مردم .

۱۹۷- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۸۹۸.

۱۹۸- :

يقولون لي قل في علي مدائح فان انالم امدحه قالوا معاند

و ما صنت عنه الشعر من ضعف هاجس و لا اتنى عن مذهب الحق عايد

فلوان ماء الابحر السبعه اللتى خلقن مداد و السموات كاغذ

و اشجار خلق الله اقلام كاتب اذ الخلق افناهن عادت عوائد

و كان جميع الائنس و الجن كاتباً اذا كل منهم واحد بعد واحد

فخطوا جميعاً منقبا بعد منقب لما خط من تلك المناقب واحد

۱۹۹- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام ، ص ۴ و ۵.

- ۲۰۰- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۲۰.
- ۲۰۱- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۱۵.
- ۲۰۲- محمد حسین ریاحی، فضائل امام علی (علیه السلام) در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی، ص ۱۴، نقل از حکیمی، محمد رضا. حماسه غدیر، ص ۲۸.
- ۲۰۳- محمد حسین ریاحی، فضائل امام علی (علیه السلام) در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی، ص ۱۵، نقل از حماسه غدیر، ص ۲۹.
- ۲۰۴- ره توشه ۱۴۱۸ ه. ق. ۱۳۷۶ ه. ش. ج ۲، ص ۱۲۶، نقل از تاریخ الخلفاء، ۱۹۷.
- ۲۰۵- ره توشه ۱۴۱۸ ه. ق. ۱۳۷۶ ه. ش. ج ۲، ص ۱۲۷ و ۱۲۸، نقل از دکتر قاسم حبیب جابر، الفلسفه الاعتزال فی نهج البلاغه.
- ۲۰۶- ره توشه ۱۴۱۸ ه. ق. ۱۳۷۶ ه. ش. ج ۲، ص ۱۳۲، نقل از الامام علی (علیه السلام)، ص ۱۳ - ۱۴.
- ۲۰۷- ره توشه ۱۴۱۸ ه. ق. ۱۳۷۶ ه. ش. ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳، نقل از سلیمان کتانی، امام علی (علیه السلام) پیشوا و پشتیبان، ترجمه سید جواد هشترودی، ص ۸۳.
- ۲۰۸- ره توشه ۱۴۱۸ ه. ق. ۱۳۷۶ ه. ش. ص ۱۳۴.
- ۲۰۹- ره توشه ۱۴۱۸ ه. ق. ۱۳۷۶ ه. ش. ص ۱۳۴.
- ۲۱۰- ره توشه راهیان نور، ج ۲، ص ۱۳۴ و ۱۳۵، نقل از صوت العدالة الانسانیه، ص ۲۳.
- ۲۱۱- ره توشه راهیان نور، ج ۲، ص ۱۳۵، نقل از امام علی (علیه السلام) پیشوا و پشتیبان، ص ۸۳.
- ۲۱۲- صوت العدالة الانسایه، ج ۱، ص ۴۷ ماذا علیک یا دنیا لوحشدهت جميع قواک فاءعطیت فی کل زمن علیا بعقله و لسانه و ذی فقار.
- ۲۱۳- روزنامه اطلاعات، مورخه ۴ / ۱۰ / ۷۲، شماره ۲۰۰۹۱.
- ۲۱۴- ره توشه راهیان نور، ص ۱۳۷ - ۱۳۸، نقل از الامام علی صوت العدالة الانسانیه، ج ۵، ص ۲۳۵. ره توشه راهیان نور، ج ۲،
- ۲۱۵- ره توشه راهیان نور، ص ۱۳۷ - ۱۳۸، نقل از الامام علی صوت العدالة الانسانیه، ج ۵، ص ۲۳۵. ره توشه راهیان نور، ج ۲،
- ۲۱۶- امام حسن (علیه السلام) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ص ۷۳، نقل از الامام علی صوت العدالة الانسانیه، ج ۱، ص ۳۶۴.
- ۲۱۷- ره توشه ... ص ۱۴۱ - ۱۴۲، نقل از شیخ سعید حسن، ندای وحدت ترجمه محمود ناطقی، ص ۱۵۳.

۲۱۸- ره توشه ...، ص ۱۴۴، نقل از ریاض، محمد، توصیه هایی جهت اتحاد میان مسلمانان جهان ... در آثار اقبال، ص ۱۰۶.

۲۱۹- ره توشه ...، نقل از ریاض، محمد، توصیه هایی جهت اتحاد میان مسلمانان جهان ... در آثار اقبال، ص ۱۰۷.

۲۲۰- ره توشه ...، نقل از ریاض، محمد، توصیه هایی جهت اتحاد میان مسلمانان جهان ... در آثار اقبال، ص ۱۰۸.

۲۲۱- ره توشه ...، ص ۱۴۵، نقل از الحفناوی، من وصایا علی - کرم الله وجهه -، ص ۱.

۲۲۲- ره توشه راهیان نور، ج ۲، ص ۱۴۶، نقل از، الراعی و الرعیه، ص ۳۰ - ۳۱.

۲۲۳- علی (علیه السلام) از زبان استاد شهید مطهری، ص ۲۸ و ۲۹، نقل از اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲۲۴- جبران خلیل جبران یک عرب مسیحی و اهل لبنان است. در دوازده سالگی به آمریکا رفته است.

به دو زبان عربی و انگلیسی کتاب هایی نوشته که شاهکار است. این مرد با این که مسیحی است جزء شیفتگان مولای متقیان است. من در آثارش دیده ام که او به هر تناسبی که باشد، وقتی می خواهد از شخصیت های بزرگ دنیا نام ببرد، نام عیسی مسیح و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را می برد. (اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۶۸).

۲۲۵- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲، نقل از انسان کامل، ص ۵۹.

۲۲۶- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۳. نقل از انسان کامل، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲۲۷- زمانی که به او (علی علیه السلام) پیشنهاد شد به سیره شیخین عمل کند تا حکومت را در دست گیرد. ولی حضرت قبول نکرده و قبول حکومت را مشروط به عمل به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نمود.

۲۲۸- اهل سنت واقعی، ج ۲، ص ۷۴.

۲۲۹- محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۳، ۱۸۴، نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹.

۲۳۰- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۱۳، نقل از: عقاد مصری، عبقریه الامام.

۲۳۱- عباس عزیزی، علی (علیه السلام) و محرومان، ص ۷۳.

۲۳۲- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۹۱ نقل از مسند احمد حنبل.

۲۳۳- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۱۳۵، نقل از فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۹.

۲۳۴- چکیده اندیشه ها، سید یحیی برقی، ص ۲۹۷.

۲۳۵- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲۳۶- ینابیع الموده، ص ۱۰۰، باب ۵۸ و دیوان شافعی، ص ۹۲، بندهای ۱، ۴، ۵.

- علی بن محمد بن احمد المالکی الملکی الشهیر بابن صباغ، الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه (علیهم السلام)، از مقدمه تا ص ۲۲.

۲۳۷- الفصول المهمه فی معرفه الائمه (علیهم السلام).

ینابیع الموده، ج ۲، باب ۵۸، ترجمه با استفاده از کتاب ((علی خورشید بی غروب)) ص ۲۸۶.

۲۳۸- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۰، نقل از نظریه الامامه، ص ۲۴۲.

۲۳۹- جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام)، ص ۱۰۴، نقل از تاریخ دمشق، ص ۴۲، ص ۴۴۶.

۲۴۰- جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام)، ص ۱۰۴ و ۱۰۵: نقل از تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳، ش ۳۷۹.

۲۴۱- جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام)، ص ۴۴۶، ص ۱۰۵، نقل از تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳، ش ۳۷۶۹، الرواشح السماویه، ص ۲۰۳.

۲۴۲- جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام)، ص ۱۰۶، نقل از امالی طوسی؛ ص ۵۸۸، ح ۱۲۱۸، مناقبت ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲۴۳- جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام)، ص ۱۳۳ و ۱۱۴، نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲۴۴- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی، ص ۱۵۷، نقل از: علی و دو فرزندش.

۲۴۵- ره توشه راهیان نور، ج ۲، ص ۱۲۵، نقل از ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)، ج ۱، ص ۴۸.

۲۴۶- محمد تیجانی، آنگاه هدایت شدم، ص ط، و ی؛ الصواعق المحرقة، ص ۹۷.

۲۴۷- یادداشت‌های پراکنده، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲۴۸- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۵۲ و ۵۳، نقل از ریاض النضره، ج ۲، ص ۴۸۹. مناقبت خوارزمی، ص ۲۱۱ و منابع دیگر.

۲۴۹- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۶۲ و ۶۳، نقل از شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۲ - ۴۳ به نقل از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز جوهری و منابع دیگر.

۲۵۰- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۶۳، نقل از فیض القدر، ج ۶، ص ۲۱۸.

- ۲۵۱- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۴۱، نقل از ذخائر العقبی، ص ۶۴ و مدارک دیگر.
- ۲۵۲- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۶۶، نقل از الغدير، ج ۱، ص ۲۹۷.
- ۲۵۳- ره توشه راهیان نور، ج ۲، ص ۱۲۵، نقل از فواد فاروقی، علی (علیه السلام) از زبان عمر، ص ۹۲.
- ۲۵۴- آنگاه هدایت شدم، ص ی، نقل از ذخائر العقبی، ص ۶۸.
- ۲۵۵- آنگاه هدایت شدم، ص ی، نقل از ذخائر العقبی، ۶۱، نقل از ارجح المطالب، ص ۱۵، مناقب سیدنا علی، ص ۲۰، شماره ۶۱.
- ۲۵۶- آنگاه هدایت شدم، ص ی، نقل از ذخائر العقبی، ۶۱، نقل از ارجح المطالب، ص ۱۵، مناقب سیدنا علی، ص ۲۰، شماره ۶۱.
- ۲۵۷- آنگاه هدایت شدم، ص ی، نقل از ذخائر العقبی، ۶۱، نقل از ارجح المطالب، ص ۱۵، مناقب سیدنا علی، ص ۲۰، شماره ۶۱.
- ۲۵۸- سیره عبادی امام علی (علیه السلام)، ص ۲۱، نقل از: صافی گلپایگانی، الهیات ص ۲۰ نقل از ذخائر العقبی، ص ۱۰۰.
- ۲۵۹- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۰.
- ۲۶۰- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۹۹، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۸.
- ۲۶۱- ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۲۷ ج ۱۲، ص ۵۲.
- ۲۶۲- آفتاب ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ص ۱۰۴.
- ۲۶۳- آفتاب ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ص ۳۲۳ نقل از فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۵۰، ش ۲۷۶.
- ۲۶۴- آفتاب ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.
- ۲۶۵- فضائل امام علی (علیه السلام) در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی، ص ۷۹، نقل از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۰.
- ۲۶۶- یادداشت‌های پراکنده، ج ۱، ص ۱۴۲.
- ۲۶۷- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۸۲، نقل از تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵۳.
- ۲۶۸- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۸۳ و ۸۴، نقل از انباء المستطابه، ص ۶۴ و منابع دیگر.
- ۲۶۹- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، نقل از فردوس الخبار، ج ۲، حدیث شماره ۲۷۲۳.
- ۲۷۰- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۹۱، نقل از موده القربی، ص ۵۵، حدیث ۶، و ینابیع الموده، ص ۲۹۷.

- ۲۷۱- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفاء، ص ۹۳ و ۹۴، نقل از کوب الدری، ص ۱۲۵، مناقب المرتضویه، ص ۱۱۷
- ۲۷۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲ ص ۸۲
- ۲۷۳- سیمای حکومتی علی (علیه السلام)، ص ۴۹۸
- ۲۷۴- آفتاب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ص ۱۰۳، نقل از بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۰
- ۲۷۵- علی (علیه السلام) از زبان استاد شهید مطهری ره، ص ۴۹ و ۵۰، نقل از سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۴۳
- ۲۷۶- آفتاب ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ص ۱۱۳، نقل از الغدیر ج ۲، ص ۴۵.
- ۲۷۷- آفتاب ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص ۱۱۳، نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۷۲ و ۷۳.
- ۲۷۸- نگاهی به زندگی حضرت علی (علیه السلام)، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، نقل از بحارالانوار، ج ۳۳۲، ص ۴۷۷، به نقل از وقعه الصفین.
- ۲۷۹- سید شمس الدین موسوی کاظمی، برهان دانش، ص ۹۶ و ۹۷.
- ۲۸۰- فضائل امام علی (علیه السلام) در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی، ص ۱۱۹، نقل از تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۰.
- ۲۸۱- سخن ابن ابی الحدید است.
- ۲۸۲- ((شیخ)) در عربی به معنای بزرگ است.
- ۲۸۳- جای بسی تعجب است که تقریباً عموم علمای اهل سنت عقیده دارند که ابوطالب مشرک بود و بی ایمان از دنیا رفت! حتی همین ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه می گوید: ((من درباره ایمان ابوطالب تردید دارم!! اگر در روزگار اولیه ظهور اسلام و تنهایی پیغمبر ابوطالب مسلمان نبوده است، پس این همه مراقبت از پیغمبر و مسلمانان و علاقه پیغمبر به وی چیست؟
- ۲۸۴- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۴۳ و ۴۴.
- ۲۸۵- باید دانست که خلفای سه گانه: ابوبکر و عمر و عثمان در زمان خلافت خود هیچ گاه سپاه اسلام را تحت فرماندهی علی (علیه السلام) نگذاشتند که از مدینه خارج شود و به جنگ و جهاد با کفار برود، از اقامه نماز جماعت و صعود بر منبر و ایراد خطابه آن حضرت هم مانع می شدند تا مبدا مردم به طرف وی جلب شوند و زمام امور از کف آنها خارج شود، ولی یرشش مسائل دینی و مشکلات عملی از آن حضرت خطری برای حکومت نداشت، از این رو به همین مقدار در بزرگداشت پیشوای لایق انسان ها اکتفاء نمودند، و بیش از آن به صلاح خود و خلافتی که با صحنه سازی ها قبضه کرده بودند، نمی دانستند!

۲۸۶- ابن ابی الحدید می خواهد اثبات کند، علی (علیه السلام) چنان شخصیت ممتاز و فوق العاده علمی است که تمام فرقه ها برای اثبات حقانیت خویش عقاید و مذاهب خویش را به آن حضرت منتسب می کنند. افرادی را که به عنوان بزرگان صوفیه نام می برد همگی سنی هستند و میانه ای با امامان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشته اند، به همین جهت نیز از نظر شیعه فاقد ارزش می باشند.

معروف کرخی هم که به تشیع معروف است، درست شناخته نشده است و در میان محدثان شیعه معروف نیست!.

۲۸۷- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۲۱ - ۲۶.

۲۸۸- زندگی امام علی (علیه السلام) صدای عدالت انسانی، عقیقی بخشایشی، ص ۶۸ و ۶۹، نقل از ماهو نهج البلاغه، ص ۳.

۲۸۹- عباس عزیزی، سیره عبادی امام علی (علیه السلام)، ص ۹۴، نقل از الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲۹۰- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۳۷ و ۳۸.

۲۹۱- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۷۲۵، نقل از النهایه، ج ۱، ص ۱۴۹، ماده بکر.

۲۹۲- امیر المومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۷۲۵، نقل از النهایه، ج ۴، ص ۲۱، ماده قط.

۲۹۳- ابن ابی الحدید در قصیده ((عینیه)) خود که یکی از هفت قصیده او در ستایش مولای متقیان است می گوید:

یا قالم الباب الذی عن هزه عجزت اکف اربعون و اربع

یعنی: ای دلاوری که دری را از قلعه خیبر کندی که از جا به جا کردن آن دست های ۴۴ نفر عاجز بود!

۲۹۴- این واقعه در راه صفین که حضرت به جنگ معاویه می رفت روی داد. در میان راه سپاه حضرت دچار تشنگی شدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نزدیک دیر راهبی واقع در ساحل فرات کنار شهر تاریخی ((رقه)) در مرز سوریه دستور داد محلی را حفر کنند و فرمود چاه پر آبی در آن جا وجود دارد. موقع حفر چاه سربازان به سخره عظیمی برخورد نمودند که در دهنه چاه قرار داشت. تمام سپاه به نوبت هر چه سعی کردند نتوانستند سخره عظیم را از دهنه چاه در آورند، ولی در آخر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) با یک فشار سخره عظیم را به آسانی از در چاه کند و کنار گذاشت، و به دنبال آن آب با فشار هر چه تمام جوشید.

خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف معروف در کتاب تجرید الاعتقاد موضوع کردن این سنگ را یکی از ادله نقلی بر لیاقت آن حضرت برای رهبری اسلام بعد از پیغمبر دانسته و علامه حلی در شرح تجرید آن را به تفصیل نقل کرده است. آری رهبر اسلام باید از هر جهت و از جمله نیروی بدنی و قدرت جسمی سر آمد مسلمانان بوده و هنگامی که همه به عجز می آیند، او توانا و نیرومند باشد.

۲۹۵- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۲۶ - ۲۹.

۲۹۶- سیمای حکومتی امام علی (علیه السلام)، ص ۴۹۷ و ۴۹۸، نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

۲۹۷- در سوره آل عمران ، آیه ۱۲۳ و ۱۲۴ به صراحت بیان می کند که سه هزار نفر ملائکه در این جنگ به کمک مسلمانان شتافتند.

۲۹۸- ره توشه راهیان نور... ج ۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۶، نقل از: عبدالکریم خطیب ، علی بن طالب ، ص ۲۱.

۲۹۹- الامام علی صوت العداله الانسانيه ، ج ۵، ص ۲۳۳.

۳۰۰- ره توشه راهیان نور... ج ۲، ص ۱۳۱، ۱۳۲، نقل از: عبدالکریم خطیب ، علی بن طالب ، ص ۲۳۶.

۳۰۱- ره توشه راهیان نور...، ص ۱۳۸، نقل از: عبدالکریم خطیب ، علی بن طالب ..

۳۰۲- نهج البلاغه ، (فیض)، ج ۵، ص ۹۷۱.

۳۰۳- ره توشه راهیان نور...، ص ۱۳۸، نقل از: عبدالکریم خطیب ، علی بن طالب ، نامه ۴۵.

۳۰۴- سیمای نهج البلاغه ، ص ۵۱ و ۵۲.

۳۰۵- حساس ترین فراز تاریخ ، ص ۱۸۵.

۳۰۶- انگیری ، گابریل ، شهسوار اسلام ، ترجمه کاظم عمادی ، ص ۲۴۲.

۳۰۷- انگیری ، گابریل ، شهسوار اسلام ، ترجمه کاظم عمادی ، ص ۲۴۳.

۳۰۸- ره توشه راهیان نور...، ص ۱۳۸ و ۱۳۹

۳۰۹- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، ص ۷۴۰، نقل از مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۲، ص ۹۷.

۳۱۰- دانشنامه امام علی (علیه السلام) ، ج ۱۱، ص ۱۹۶، نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶.

۳۱۱- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام ، ص ۳۶ - ۳۷.

۳۱۲- سیره عبادی امام علی (علیه السلام) ، ص ۱۵۸، نقل از مروج الذهب ، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳۱۳- علی (علیه السلام) و محرومان ، ص ۱۰۰، نقل از عبقریه الامام ، ص ۲۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳۱۴- دانشنامه امام علی (علیه السلام) ، ج ۱۱، ص ۱۹۶، نقل از عبقریه الامام علی ، ص ۲۹.

۳۱۵- علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرد نامتناهی ، ص ۱۳، نقل از عقربه الامام .

۳۱۶- دانشنامه امام علی (علیه السلام) ، ج ۱۱، ص ۱۹۸، نقل از تذکره الخواص ، ص ۱۱۰.

۳۱۷- مشعل هدایت ، ج ۳، ص ۲۷۱.

۳۱۸- حکومت نمونه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص ۸، نقل از احادیث عایشه، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳۱۹- حضرت به عمر فرمود: برای فتح بیت المقدس و پایان کار روم بهتر است خود به فلسطین بروی، و در جنگ ایران (نهادن) فرمود: صلاح نیست وی که مردم او را سر کرده عرب و خلیفه می دانند از مرکز خارج شود. عمر نیز همین کار را کرد و نتیجه مطلوب هم گرفت . (علی (علیه السلام) چهره درخشان، اسلام، ص ۳۹).

۳۲۰- آفتاب ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ص ۱۳۱، نقل شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸، و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۹.

۳۲۱- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۴۰ و ۴۱.

۳۲۲- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۳۵، ۳۶.

۳۲۳- در راه محبت خداوند به مسکین و یتیم و اسیر طعام می دهند. (انسان، آیه ۹).

۳۲۴- بقره، آیه ۱۷۴.

۳۲۵- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۲۹ و ۳۰.

۳۲۶- این جنگ در سرزمین سوریه نزدیک مرز عراق و کنار نهر فرات روی داد. سپاه معاویه نظر به نزدیکی راه زودتر به آن جا رسیدند و نهر فرات را اشغال کردند.

۳۲۷- در صورتی که نه تنها علی (علیه السلام) در کشتن عثمان و بستن آب به روی او دخالتی نداشت، بلکه به وسیله فرزندانش امام حسن و امام حسین (علیه السلام) برای او آب فرستاد ولی به او نرسید.

۳۲۸- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، ص ۳۰-۳۳.

۳۲۹- علی (علیه السلام) خورشید بی غروب، ص ۲۷۸، به نقل او فواد فاروقی، بیست و پنج سال سکوت علی (علیه السلام)، ص ۱۶.

۳۳۰- علی (علیه السلام) خورشید بی غروب، ص ۲۷۸، به نقل او فواد فاروقی، بیست و پنج سال سکوت علی (علیه السلام)، ص ۲۵.

۳۳۱- علی (علیه السلام) خورشید بی غروب، ص ۲۷۸، به نقل او فواد فاروقی، بیست و پنج سال سکوت علی (علیه السلام)، ص ۳۸.

۳۳۲- علی (علیه السلام) خورشید بی غروب، ص ۲۷۸، به نقل او فواد فاروقی، بیست و پنج سال سکوت علی (علیه السلام)، ص ۱۳۷.

۳۳۳- علی (علیه السلام) خورشید بی غروب ، ص ۲۷۸ ، به نقل او فواد فاروقی ، بیست و پنج سال سکوت علی (علیه السلام) ، ص ۳۹.

۳۳۴- علی (علیه السلام) خورشید بی غروب ، ص ۲۷۸ ، به نقل او فواد فاروقی ، بیست و پنج سال سکوت علی (علیه السلام) ، ص ۵۴.

۳۳۵- علی (علیه السلام) خورشید بی غروب ، ص ۲۷۸ ، به نقل او فواد فاروقی ، بیست و پنج سال سکوت علی (علیه السلام) ، ص ۲۷۱.

۳۳۶- سیمای نهج البلاغه ، ص ۵۳.

۳۳۷- تاریخ ایران ، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی ، ج ۱ ، ص ۷۴۵.